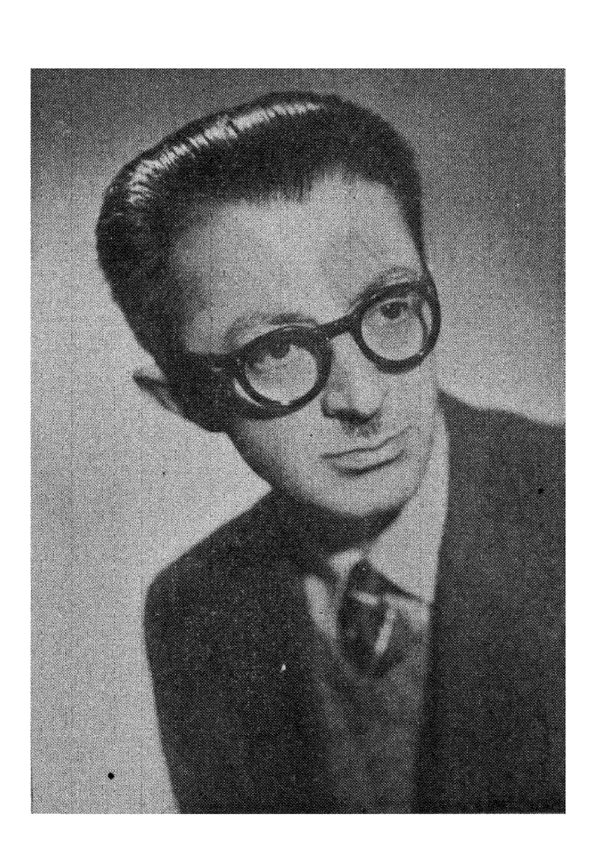
THE BOOK WAS DRENCHED

UNIVERSAL LIBRARY



صادق هدایت

زند وهومن یسن

(بهمن یشت)

(مسئلهٔ رجعت و ظهور در آئین زرتشت)

کارنامهٔ اردشیر پاپکان

چاپ دوم



تهران

مه ۱۹۵۳ ـ خرداد ۱۳۳۲

چاپ سپهر

از همین نگارنده :

زنده بگور

انسان و حیوان

سایهٔ مغول (انیران)

علویه خانم

سد قطره خون

سایه روشن

بوف کور

آب زندگی

پروین دختر ساسان

مازیار

اوسانه

نیرنگستان

افسانهٔ آفرینش

حاجی آقا

فواید گیاهخواری

اصفهان نصف جهان

سگ ولگرد

ترانه های خیام

وغ وغ ساهاب (با : م . فرزاد)

ولنگاری

توپ مروارید

فردا

گردانیده از متنهای پهلوی :

گجستهٔ ابالیش

شهرستانهای ایرانشهر

گزارش گمان شکن

بفرانسه

Lunatique

Sampingué

فهرست

پیش گفتار

کتابی که « زند و هومن یسن » یا معمولا « بهمن یسن » خوانده میشود ، شامل یکرشته حوادثی است راجع بآینده ملت و دین ایران که اورمزد وقوع آنها را به زرتشت پیشگوئی میکند

این پیش آمد ها ، هر کدام در دورهٔ مشخصی اتفاق می افتد ، دورهٔ ما قبل آخر که هنگام ناخت و تاز « دیوان ژولیده موی از تخمهٔ خشم » و اهریمن نژادان چرمین کمر است ، قسمت عمدهٔ متن کتاب را تشکیل میدهد . درین دوره ، ننگنان و آوارگان و فرومایگان سر زمین ایران را فرا گرفته ، همه چیز را میشورانند و میآلایند و تباه میکنند ، تا آنجا که روستای بزرگ شهر و شهر بزرگ ده و ده بزرگ یکدودمانی مبدل میشود و از آن دودمان بزرگ جزی جز مشت استخوان باز نمیماند .

این تغییرات قهقرائی نه تنها بر مردمان ، بلکه بر جانوران و رستنیها و عناصر طبیعت نیز طاری میگردد . در زمین و آسمان نشانیهائی نظیر پاره ای از نشانیهائی که در توراة و انجیل نیز آمده است پیدا میآید . — در خورشید لکهائی ظاهر میشود ، شیوع جنایات ، نازایی زمین ، فساد جسمانی و روحانی مردم از علامات این دوره است . افسار دیو خشم گسیخته میشود و بهمه چیز لطمه وارد میآورد . احکام و سنن دین دیگر مراعات نمیشود باد های گرم و سرد میوزد ولی باران نمیبارد . این احوال

همواره سخت تر و تاریکتر میشود و اهریمن پیروزمندی خود را بآواز بلند اعلام میدارد ـ اما ناگهان در امید باز میشود و کتاب با لحن خوشبین بپایان میرسد :

سی سال پیش از پایان هزارهٔ زرتشت ، دختر جوانی در دریاچه فرزدان (هامون ؟) آب تنی میکند و از فروغ نطفهٔ زرتشت ، که در آنجا بدست ۹۹،۹۹۹ فروهر اشو نگهداری شده آبستن میشود . بدینسان « هوشیدر » بدنیا میآید . ۱ او پس از مشورت با اورمزد ، بر اد دیوان و اهریمنان را بکمک بهرام ورجاوند که شاهزاده ای از تخمهٔ کیانان بوده ، ریشه کن می سازد و دو باره ایران را بآئین روزگار پیشینیان میآراید از علامات ظهور او اینست که خورشید سه روز از حرکت باز میایستد آنگاه هنگام هزارهٔ « هوشیدر ماه » و « سوشیانس » فرا میرسد این پیغمبران نیز مانند هوشیدر ، هر یك بطرزی معجز آسا تولد میشوند .

در طی هزارهٔ هوشیدر ماه ، فن پزشکی ترقی شایانی می کند و مردمان آسان نمیمیرند و نیز گرشاسب را برای کشتن آژی دهاك از خواب دیرین خود بیدار میکند

باری هزارهٔ سوشیانس فرا میرسد . او که خاتم انبیاء و پیغمبر آخر الزمان است ، دست بکار اصلاح امور میزند و زمینه رستاخیز را فراهم میسازد .

این پیشگوئی نتیجه منطقی است که از اصول تعالیم زرتشت ناشی میشود در دین زرتشت عمر دنیا بدوازده هزار سال تخمین زده شده است ، ۲ مطابق دوازده اختر و هر اختری هزار سال فرمانروائی میکند . سه هزار سال اول را دنیا بحالت مینوی در خاموشی و آرامش میگذرانیده و پیوسته بیمرور (طهر) بوده است . در بندهشن بزرگ (زند آگاهی) ترجمهٔ بهرام گور انکلسریا (در دوم ص ۳٤) راجع به پیدایش روشنان (ثوابت

---

۱ _ J . Darmesteter , Êtud es Iraniennes, II , p . 208_210

۲ _ W . Jackson , Zoroastrian Studies , N . Y . 1928 , p . 111 _ 115 .

و مطلق سارگان) مینویسد : « ۱۷ ـ با آمدن ایبگت ۱ ماه و خورشید و ایشان سارگان ایستاده بودند و نمیرفتند و با اویژگی زمانه را مگذرانیدند و همواره پیروز بود . پس از آمدن ایبگت ، به روش ایستادند و با فرجام از آن روش بایستند.»

با پدید آمدن اهریمن ، حرکت نیز در دنیا پدید آمد و شب ایجاد شد و اهریمن به تباه کردن آفریدگان اورمزد پرداخت و روح خبیث با مخلوقات اورمزد بنای ضدیت را گذاشت . ولی با این قید و شرط که قدرت او از نه هزار سال تجاوز نکند ۲ـ سر نه هزار سال اورمزد با اهریمن مشغول پیکار میشود و این دو بنیشت (دوبن داده = دو ساد) اصلی ، یعنی اورمزد منبع روشنائی بی پایان و دانای همه چیز و اهریمن منشاء تاریکی بی پایان و دارای دانش محدود ، تا قبل از ظهور سوشیانس (نجات دهنده دنیا) در کشمکش خواهند بود . تا سر انجام این زد و خورد بشکست اهریمن پایان میپذیرد . ۳

---

۱ ـ یعنی مبداء شری که نسبت آن بامبداء خیر نه از قبیل نسبت میان هستی و نیستی و یا علت و معلول بلکه مانند نسبت میان دو امر متضادیست که در یکدیگر متبادلا تأثیر می بخشند و بتعبیر دیگر مبداء شریکه بامبداء خیر باصطلاح پاره ای از حکمای عرب دارای نسبت اقتطاب Polarité میباشد

۲ ـ بندهش در نخستین « ۱۸ ـ و اورمزد به گنامینو گفت زمانی را تعیین کن ! تا اینکه پیکار برای نه هزار سال باشد چه او میدانست درین زمان گنامینو ناتوان خواهد شد (۱۹) پس گنامینوی نادان و بادان این پیمان را بپذیرفت . (۲۰) اورمزد این نیز بخرد همه آگاهی میدانست کـه در این نه هزار سال ، سه هزار سال همه بکام اورمزد است ، سه هزار سال احتلاط (گمیزش) بکام اورمزد و اهریمن هر دو باشد و در سه هزار سال فرجامین گنامینو از پای درآمده و از زیان او به آفریدگان جلوگیری میشود »

۳ ـ یشت ۱۳ دیده شود در مینو خرد (در هشتم ص ۴۳ چاپ اروند تهمورس انکلسریا) مینویسد « ۷ ـ مینوی خرد پاسخ کرد (۸) که « اورمزد آفریدگار این دام و دهش و امشاسپندان و مینو خرد را از روشنائی خویش و با آفرین زمان بیکران بیافرید . ۹ زیرا که زمان بیکران ، بی پایان ، بیمرگ ، بی درد و گرسنگی ناپذیر و تشنگی ناپذیر و بی ضد است که تا همیشه و تا ابد هیچکس نمیتواندآنرا از انجام کار خود باز دارد .

« ۱۰ ـ و اهریمن خبیث دیوان و تبهکاران و نیز جادوان را از مقارنت غیر

بقیه درصفحهٔ ۱۲

تا زمانیکه این پیکار بپایان نرسیده است ، اورمزد نمیتواند در اشیاء و امور چنانکه باید تصرف کند و سرنوشت را یکسره تغییر دهد . ولی با خرد همه آگاهی (دانش مطلق) که دارد، از آینده و گذشته آگاه است و در اینصورت قادر به پیشگوئی میباشد .

در ادبیات دینی زرتشتی چنین پیشگوئی هائی از زمان بسیار قدیم وجود داشته و در اوستا اسم این پهلوانان آمده است . ۱ و نیز در کتاب نهم دینکرد و بندهشن بزرگ و زراتشت نامه و جاماسپ نامه و کتابهای دیگر با کمابیش تغییراتی شرح اغلب این وقایع بر میخوریم .

اما در اینکه متن کنونی همان نسخه اصلی « وهومن یسن » بوده باشد ؛ جای تردید است . زیرا در این کتاب از متن وهومن یسن و کتابهای دیگر نقل قول میشود ، در اینصورت احتمال میرود خلاصه شرح اصلی باشد در ضمن خلاصه ای ناچار باید تکه‌هائی از کتاب اصلی و نیز قسمتهائی از اوستا وجود داشته باشد . و ظن غالب بر این است که بسیاری از مآخذ آن از اوستا و شارحین مختلف گرفته شده باشد .

چون در این کتاب بدقت نظر شود ، دیده خواهد شد که

طبیعی خود بوجود آورد ، (۱۱) و پیمان نه هزار زمستان را در زمان بیکران با اورمزد بست (۱۲) و تا پایان آن هیچکس تغییر دادن و دیگر گونه کردن آن نتواند (۱۳) وچون نه هزار سال بپایان رسد ، اهریمن ناتوان شود (۱٤) و سروش اشوخشم را برند . (۱۵) و مهر و زمان بیکران و مینوی دادگری که هیچکس را نفریبد و سرنوشت و عنایت الهی [بخوبخت] همگی دام و دهش اهریمن را تا آخر و نیز دیو آز را برند (۱٦) و همگی دام و دهش اورمزد بی ضد ، دو باره چنانکه در آغاز از جانب او آفریده شده بودند بشوند » نیز مجمل التواریخ چاپ تهران . ص ۲۲ دیده شود

۱ ـ محتمل است که زند و هومن یسن مأخوذ از هفتمین فرگرد ستودگر نسک باشد که خلاصهٔ آن در هشتمین فصل دینکرد ـ ۹ وجود دارد بموجب دینکرد هشتم (۱۵ ـ ۷ر۱٤) همین موضوع در قسمت دوم سپندنسک یعنی سومین نسک اوستای بزرگ مطرح شده است . بعید نیست که نویسندهٔ زند و هومن یسن از هر دو منبع استفاده کرده باشد .

مندرجات آن منتخبات و یا دستچینی از سبکهای گوناگونی است که بعد ها در آن تصرفات زیادی شده و هر تفسیر کننده ای این متن را بسلیقه و با وقایع زمان خود تطبیق داده و تعبیر کرده است. ۱ بحدیکه در ربط مطالب اولی و وحدت اصلی کتاب خللهائی وارد آمده است. این آشفتگی در نسخ پازند و فارسی بهمن یشت بمراتب بیشتر دیده میشود.

و اما راجع به تاریخ این کتاب، چیزیکه محقق است نسخه کپنهاگ در حدود ۵۵۰ سال قبل نوشته شده و از آنجا که افتاده و اشتباهات زیادی در آن دیده میشود، بدیهی است که نسخه اصلی نبوده و از روی نسخه خطی قدیمی تری رونویس شده و هر رونویس کننده ای کم و بیش در آن دخل و تصرف کرده است. ۲ راجع به پیشگوئی ها نیز رونویس کنندگان همین آزادی را بحود اجازه داده اند. این مطلب از مقابلهٔ چهار دورهٔ سودگر در زند وهومن یسن با پیشگوئی همین دوره در دینکرد که با یکدیگر متفاوت هستند آشکار میگردد

نکته جالب توجه اینست که گرد آورنده این دستچین از پادشاهان ساسانی بعد از خسرو اول (انوشه روان) اسمی بمیان نمی آورد در اینصورت باید اشاره بحملهٔ عرب و مغول بکند، فقط بطور اتفاق اشاره باعراب مینماید.

از مطالب بالا چنین نتیجه میشود که اصل زند یا شرح وهومن یسن در اواخر دورهٔ پادشاهی خسرو اول یا کمی بعد از او از اوستا ترجمه شده است. زیرا از پادشاهان بعد ساسانی

---

۱ ـ مانند پیشگوئی شاه نعمت الله که در هر زمانی با تغییرات کم و بیش چاپ میشود و شهرت عامیانه پیدا کرده است

۲ ـ بهرام بن پژدو شاعر زراتشت نامه، مدعی است که کتاب خود را از روی نسخهٔ پهلوی بشعر در آورده است این کتاب در حدود ۶۶۰ سال قبل (۱۲۷۸ میلادی) نوشته شده و از آنجا که پس از شرح حال و معجزات زرتشت ناگهان به پیشگوئی میپردازد بنظر میآید که نسخه بهمن یشت را ضمیمه میکند دارمستتر تاریخ تألیف زند وهومن یسن را بین ۱۰۹۹ میلادی و نیمه قرن چهاردهم یا کمی قبل از آن قرار میدهد.

Études Iraniennes, II, 69.

اسمی نمیبرد . گویا منتخبات فعلی خیلی بعد از حمله اعراب بتوسط نویسنده ای گرد آوری شده که شرح تاخت و تاز و غارتگری آنها را بطور مبهمی با هجوم سر کردگان تورانی مخلوط می کند . احتمال میرود که گرد آورنده در زمان چنگیزخان میزیسته، در این صورت نسخهٔ فعلی باید ۱۵۰ سال با نسخهٔ اصلی اختلاف زمان داشته باشد . اما بنظر نمیآید که از نسخهٔ اصلی رونویس شده باشد ، چون برای پرورانیدن دورهٔ « آهن آلوده » زمان فرمان روائی ترکان موضوع شرح و بسط مفصل سری بدست استنساخ کننده داده است قسمت های زند وهومن یسن که از اوستا گرفته شده ، از منابع خیلی قدیمی تر بوده که مربوط بزمان اولین پادشاهان ساسانی میشود و بی شك با منتخبات کنونی فرق داشته است

باری نظریات بالا از اشتباه در سنوات ، مخصوصاً از اشتباهات تاریخی راجع به دورهٔ فرمانروائی مهاجمین و تولد هوشیدر تأیید میشود . — زرتشتیان انتظار ظهور هوشیدر را در آخرین دورهٔ سه هزاری خود دارند . ولی مانند یهودیان مفسرین و شارحین پیوسته ظهور این وقایع را به تعویق میاندازند و هنوز چشم براه هستند . اما از روی سنواتی که در زند وهومن یسن آورده شده ، چندین بار است که این هزاره ها بسر رفته است.

چنانکه قبلا اشاره شد ، در عقاید زرتشتیان در باب خلقت عالم ، مدت وجود عالم به دوازده دورهٔ مساوی تقسیم شده . در اوستا و در کتابهای پهلوی مدت هر یك از این دوره ها هزار سال است . جای تردید است که در اعتقادات اولیه زرتشتی این تقسیم بندی وجود داشته باشد . هر یك از این دوره ها در زیر تأثیر یك ستاره میبا شد که ظاهراً نمایندهٔ ایزد است . از این شالدهٔ ساختمان اولیهٔ دنیای مزدیسنان در اوستا نشانیهائی باقی است [۱] و باین وسیله میتوان آنرا دوباره بر قرار کرد .

---

۱ ـ احتمال قوی میرود که دربن تقسیم بندی ادوار خلقت ، سعی نموده اند واحد زمان فلکی را بر اساس حرکت رجعی اعتدالین قرار بدهند . تقریباً در۲۶۰۰۰ سال نقطهٔ اعتدال ربیعی سرتاسر محیط فلك ممثل را می پیماید در صورتیکه این

بقیه در صفحه۱۵

بعقیدهٔ دکتر وست West این مدت تاریخی که باعث انتظار زرتشتیان در زمان گذشته شده از سه عقیدهٔ مختلف ناشی میشود:

۱ ــ در متن کتاب ذکر میشود که پیکار بزرگ باید در پایان هزارهٔ زرتشت اتفاق بیفتد درین کشمکش دیوان واهریمنان نابود خواهند شد ، از اینقرار هیچگونه شرارت و بدی در هزارهٔ جدید که دورهٔ هوشیدر باشد راه نخواهد یافت و فرمانروائی دیوان پیش از خاتمهٔ هزارهٔ زرتشت خواهد بود . ــ چنین عقیده‌ای را نویسندهٔ متن اصلی اوستائی اظهار داشته است که فقط دورهٔ کوتاهی برای فرمانروائی دیوان انتظار داشته تا بعد از هزارهٔ زرتشت نابود بشوند . و در آن زمان بوقوع این پیش آمد و ظهور هوشیدر که بایستی دوباره دین را آرایش بکند هنوز خیلی وقت مانده بوده است .

۲ ــ هجوم نژاد دیوان و لطماتی که میرسانند ، زمانی بوقوع میپیوسته که هزارهٔ زرتشت خاتمه یافته بوده . هوشیدر به دنیا میآید و چون سی سال از عمرش میگذرد ، بهرام ورجاوند متولد میشود و او نیز در سی سالگی لشکر کشی کرده مهاجمین را ریشه کن مینماید . ــ چنین گفتاری را باید به مترجم پهلوی و شارحینی نسبت داد که در حدود ۵۹۰ ــ ۵۷۰ میلادی در دورهٔ

حرکت رجعی دائمی و یکنواخت بوده باشد ، انحنای محیط فلك ممثل طبق معادلهٔ مخصوصی تغییر میپذیرد که محاسبهٔ آن درست معلوم نیست . مدت رجعت نقطهٔ اعتدال ربیعی تخمیناً ۲۶۰۰۰ سال میباشد و ممکن است بعلت های سماوی تغییر بنماید . در اینصورت محتمل است که منجمین باستان برای رجعت نقطه اعتدال ربیعی ۲۴۰۰۰سال فرض کرده باشند که به دوازده دوره که هر کدام دو هزار سال است تقسیم میگردد و درین مدت نقطهٔ اعتدال ربیعی ۳۰ درجه از خط سیر خورشید را می پیماید کشف حرکت قهقرائی اعتدالین را به منجم یونانی هیپار خوس Hipparque اهل نیقیه Nicée که ۱۲۸ سال قبل از میلاد میزیسته نسبت میدهند ولی احتمال قوی میرود که این حرکت ظاهری قهقرائی نقطهٔ اعتدال ربیعی در زمانهای خیلی پیشین بتوسط منجمین مصری و کلدانی و ایرانی کشف شده باشد که استادان علوم یونانیان بشمار میروند . ولیکن در متن زند و هومن یسن تصریح شده و مینویسد : « دهمین صد سال » بعلاوه چندین دوره را نام میبرد که اختلاف این دوره ها به هزار سال نمیرسد .

پادشاهی آشفتهٔ هرمزد چهارم پسر و جانشین خسرو اول اظهار کرده اند و رشادتهای سردار سر شناس ایرانی ، بهرام چوبین در مد نظرشان بوده است . این مستنسخ انتظار پایان فرمانروائی دیوان را فقط برای یك قرن داشته است .

۳ ـ در جای دیگر ذکر میشود (در بهم ـ ۱) که هوشیدر در سال ۱۸۰۰ متولد خواهد شد . یعنی ۸۰۰ سال پس از هزارهٔ زرتشت و یا در هشتصدمین سال هزارهٔ خودش . در این صورت دورهٔ فرمانروائی دیوان هشتصد سال به تاخیر میافتد و پشوتن که آرایندهٔ دین میباشد ، در پایان هزاره ظهور نمیکند . جزئیات مزبور را باید یکی از رونویس کنندگان این مجموعه افزوده باشد . اما مدتهاست که از هزارهٔ زرتشت میگذرد و اتفاقات پیش بینی شده رخ نداده است .

اشکال دیگری که باید حل شود ، اختلاف نظر فاحش مورخین سر تاریخ زردشت میباشد که بطور مختلف از ۳۸۹ تا ۸۶۰۰ سال قبل از میلاد حدس زده اند و هر کدام دلایلی می آورند ۱ طبق محاسبهٔ تقریبی وست تاریخ ظهور هوشیدر زرتشت با ۶۶۰ قبل از میلاد تطبیق میکند . از اینقرار ظهور سال ۳۴۱ و ظهور هوشیدر ماه سال ۱۳۴۱ و ظهور سوشیانس ۲۳۴۱ میلادی اتفاق میافتد . بموجب این محاسبه رستاخیز در تاریخ ۲۳۹۸ میلادی روی خواهد داد ۲ . مطابق دلیل نجومی که آقای بهرام گور انکلسریا شفاهاً اظهار داشتند تاریخ ظهور زرتشت را میشود به ۸۶۰۰

---

۱ _W . Jackson , Zoroastrian Studies , p 17 _ 18 .

۲ ـ دلیل دیگری که برای قدمت زمان زرتشت میتوان آورد همانا زبان اوستا است که بمراتب کهنه تر از هزار سال قبل از میلاد بنظر میرسد . سرود های قسمتهای کهنهٔ اوستا همزبان سرود های ویدا Védas میباشد و بزبانی نوشته شده که بسیار نزدیك به سانسکریت وید ها است :

E . Burnouf , Journal Asiatique , 4e Série , t , IV , 493 et Suiv . ; V , 120 .

بعلاوه نباید فراموش کرد که اختلاف وحشی در تاریخ هخامنشی و اشکانی و ساسانی رخ داده است . بقول بیرونی و مسعودی اردشیر پابکان برای انصراف عامه از نزدیك شدن پایان هزارهٔ زرتشت تاریخ را مغشوش کرد و مدت پادشاهی مقدونیان و اشکانیان را بر خلاف حقیقت کوتاه تر از آنچه که بود وانمود کرد .

سال قبل از میلاد تخمین زد ۱ . اما در این صورت با داستانهای دینی زرتشت که دورهٔ عالم را به دوازده هزار سال تقسیم کرده است نیز متباین میباشد .

بهر حال سنوات هزاره هائی که دربن کتاب آمده هیچ کدام با حقیقت ناریخی وفق نمیدهد و یا دوره ها مطابق قانون دیگری محاسبه میشده است . فقط چیزیکه مهم است ، قسمت عمدهٔ این کتاب شورش ایرانیانی را که پایبند بدین زرتشت بوده اند در زیر تسلط بیگانگان و اهریمن نژادان بخوبی نشان میدهد . همان شورشی که بعد ها به انواع گوناگون تجلی کرد و در نتیجه نویسندگان ، شعرا و سرداران و فرقه های گوناگون مذهبی در ایران بوجود آورد . زند وهومن یسن نیز تکه ای از ادبیات آشفته و مضطرب آن زمان را در بر دارد .

☆☆☆

بنظر میآید که افسانه پرستی یکی از احتیاجات اصلی روح آدمی است . چه در زندگی انفرادی و چه در زندگی اجتماعی افسانه مقام مهمی را حائز میباشد . در زمان های پیشین این احتیاج از طرف پیشوایان دین و یا افسانه سرایان تامین و بر آورده میشده ، امروزه بخصوص علمای اجتماع وهنرپیشگان ونویسندگان این وسیله را در دست گرفته و بدلخواه خود و یا بموجب مقتضیات روز آنرا بکار میبرند .

گذشته از احکام و شرایع دینی قوهٔ تصور و تخیل ملی و اعتقادات عامیانه در اساس آن تأثیر انکار ناپذیری دارد . انسان عموماً نظر بگذشته و آینده دارد ، از زمان حال که شامل درد و رنج است گریزان میباشد و در بهبود این درد ها ، همواره چشم امید و انتظار به آینده است . مجموع آرزو های توده را

---

۱ ــ در حدود ۷۱ سال و نیم نقطهٔ اعتدالین یکدرجه سیر قهقرائی میکند ، بطوری که تقریباً در ۲۱۵۰ سال اعتدالین در برج سابق میافتد . بموجب اسناد پهلوی که در دست است ، در زمان زرتشت نقطهٔ اعتدالین در برج ثور بوده و کبیسهٔ نوروز از زمستان شروع میشده و اکنون در برج حمل میباشد و کبیسه از ۱۳ آوریل شروع میشود . پس از محاسبهٔ دقیق نجومی بدست میآمد که از زمان زرتشت تا میلاد ۸۶۰۰ سال میگذرد .

زمانی خیالپرستان و گاهی شعرا و هنگامی روحانیون یا اشخاص متعصب مذهبی با کلام خودشان بصورت کلی در آورده و بدین وسیله شالدهٔ آینده را میریزند . یعنی سرنوشت بشر و یا قسمی از آنرا راهنمائی میکنند . باید اقرار کرد که این شالده اغلب بدست اشخاص فکور و آزاد فکر ریخته نمیشود . چه بسا اتفاق میافتد متعصبین افکار و آرزو های توده را با منافع خود موافق داده مطابق افکار مذهبی خود میپرورانند . از این لحاظ پی بردن بسر چشمه و تحولاتی که این عقیده در ادوار گوناگون پیموده بسیار جالب توجه خواهد بود که موضوع کتاب جداگانه است . اعتقاد بوجود یك قائم که در آخر دنیا باید بنحوی خارق عادت و معجز آسا ظهور کند و دنیا را پس از آنکه پر از ظلم و جور شده از عدل و داد پر نماید و پایهٔ ایمان را مستحکم بسازد در اغلب مذاهب حتی در مصر قدیم نیز وجود داشته است [۱] به طوریکه در حقیقت نمیتوان ثابت کرد که اصل و سر چشمه آن کجا است .

با اشاره ببعضی اسناد و مدارك که در مذاهب دیگر راجع باین موضوع وجود دارد قضاوت را بخواننده واگذار میکنیم . بمناسبت شباهت تام جزئیات این وقایع در نزد ملل گوناگون ، ممکن است مطالعه آن از لحاظ فلکلر و تحقیق در بارهٔ داستانهای باستانی قابل توجه باشد . - زیرا این عقیده یکی از آرزو های مبهم و دیرین بشر است و عجبی نخواهد بود اگر می بینیم در هر زمان انسان امیدوار بآیندهٔ بهتری بوده است . انسان نه تنها می خواهد امید زندگی جاودان در ماوراء دنیای مادی بخود بدهد ، بلکه مایل است منشاء کار هائی معجز آسا و خارق عادت نیز واقع شده ، آراء و عقاید و تعصبهای خود را بوسیلهٔ دخالت قوای زمینی و آسمانی مستحکم و بدیگران مدلل و ثابت بکند . عامل عمدهٔ این عقیدهٔ ایمان است . بهمین مناسبت این پیشگوئی

---

۱ - علاوه بر کتاب مجعول خنوخ Hénoch (باب ۳۶ - ۶۲) در اوراق پاپیروس مصری نیز موضوع اعتقاد بوجود مسیح صریحاً ذکر شده است . کتابهای زیر دیده شود .

Ipuir writings . Gardener , Wisdom lit . of the Egyqt . Chester Beatty , Le Codex de papyrus .

در اغلب ادیان مقام خاص و مهمی را برای پیغمبران آخر زمان حفظ کرده ، و هر ملتی با رنگ و بو و طبق روحیهٔ خود این عقیده را اقتباس و با احتیاجات خود وفق داده ۱ و در نتیجه راه امیدی برای پیغمبران آینده باز گذاشته است .

در اینکه اصل زند وهومن یسن خیلی مختصر تر و مانند ادبیات اوستائی افسانه آمیز بوده و مخصوصاً قسمت شکوه و ناله راجع به دورهٔ « آهن آلوده » در آن وجود نداشته شکی نیست زیرا در موقع اقتدار و تسلط دین زرتشت نسبت به آیندهٔ آن اینقدر اظهار بد بینی نمیشده ۲ . طبیعی است که قسمت عمدهٔ این ادبیات در زمان پایمال شدن دین زرتشت بدست اعراب افزوده شده است و ضمناً اشارات سربسته ای از حملهٔ مغول در بردارد.

لیکن جنگ دو قوهٔ متضاد خیر و شر و پیروزی روشنائی

---

۱ — در پیشگوئی زرتشتی میدان کارزار ایران خواهد بود . تمام توجه اورمزد به ایران است که در خوانیرس ، مرکز هفت کشور واقع شده و پیوسته تکرار میکند : « ایرانی که من آفریدم ! » تمام توجه قوای مادی و معنوی به ایران میباشد که چشم و چراغ عالم است و بموجب افسانهٔ زیرکانه‌ای این اصلاح بدست پسران زرتشت انجام خواهد گرفت . در کتاب ارمیاء نبی باب هفتم خداوند اسرائیل میگوید « ۲۰ — بنابراین خداوند یهود چنین میگوید : اینك خشم و غضب من بر این مکان بر انسان و بر بهایم و بر درختان صحرا و بر محصول زمین ریخته خواهد شد و افروخته شده خاموش نخواهد گردید » در ترجمهٔ فارسی بحارالانوار مجلسی (ص ۲۴۳) مینویسد « بمن وحی فرمود که یا محمد بدرستیکه قصاص من در خصوص بندگانم پیش از آنکه ایشانرا خلق کنم جاری شده و قصاص من گذرنده است تا اینکه با آن قضا هلاك بکنم هر که را که میخواهم و هدایت بکنم هر که را که میخواهم »

۲ — مسیحیان نیز یکرشته پیشگوئی هائی که علامات وحشت دورهٔ آخر زمان را شرح میدهد زیر عنوان : Les terreurs de l ‘ An Mille دارند که میبایستی در هزارمین سال بعد از عیسی اتفاق افتاده باشد . پیشگوئی مهم دیگری که راجع به آخر دنیا و آیندهٔ نشر شده کتاب « I Ging ای کینگ » چینی است که ر . ویلهم ترجمه نموده است :

R . Wilhelm , Das Buch der Wandlungen .

علاوه بر Oracles یونانی و رومی پیشگویان قدیم و جدید مانند شود- نبورگ Swedenborg و نستراداموس ، ولاماریون ، ولز H . G . Wells کایزرلینگ H . Keyserling ، اشپنگلر و غیره هر کدام بطرز خاصی پیشگوئیهائی راجع بآیندهٔ بشر نموده اند

و خوبی بر تاریکی و بدی در آخر دنیا مربوط بـه اساس دین زرتشت است . و بهمین مناسبت ، اعتقاد به دو اصل مضاد دست آویز مخالفین و اسباب تمسخر و حملهٔ سایر مذاهب به دین زرتشتی گردیده است . وجود شخصی که در آخر دنیا باید خروج کرده قوهٔ شر و بـدی را ریشه کن کند و بر آن فائق گـردد نتیجهٔ منطقیٔ است که ازین اعتقاد ناشی میشود .

ازین گذشته در دین زرتشت عوامل بسیاری وجود دارد که وقوع این پیش آمد ها را پیش بینی مینماید . از جمله پهلوانان بیمرگی کـه درین انتظار میباشند ، مانند کرساسپ پهلوان خفته که مقدر است در آخـر زمان بیدار شده ضحاك را بکشد . هم چنین باز ماندهٔ نطفهٔ زرتشت د ر دریاچه کیانسیه یـا فرزدان که بتوسط ۹۹۹،۹۹ فروهر اشو نگاهداری میشود تـا بموقع خـود پرورش یافته و منجیان آخر زمان بوجود بایند .

مطلبی که این معجزات را تأیید میکند ، اعتقاد مذهب زرتشتی به تقدیر میباشد . از آنجا که دین زرتشتی بر اساس نجوم قرار گرفته و مربوط به خلقت عا لم میشود ، روش عا لم بموجب تأثیر ستارگان و سیارگان قبلا مقدر و معین شده است . تغییر در روش عالم متصور نیست ، اما اورمزد دارای علم مطلق (خرد هرویسپ آگاهی) است ، از آینده نیز آگاه و قادر به پیشگوئی میباشد. لیکن د ر وقایع آینده نمیتواند دخالت بکند ، چنانکه ا ز بـاب سو م همین کتاب بر میآید : زرتشت ا ز اورمزد تقاضای زنـدگی جاودان میکند و اورمزد بپا سخ میگوید : « چون مقدر است که تو بدست توربراتروش کشته بشوی ، لذا اگر ترا بیمر گ بکنم، طبعاً توربرانروش کشندهٔ تو نیز بیمرگ میشود و این بر خـلاف مدار روزگار و تقدیر است . » یا بعبـارت دیگر : تغییر سر ـ نوشت ممکـن نیست [۱] . سپس اورمزد خـرد هرویسپ آگـاهی خود

---

۱ ـ مثلی است بزبان پهلوی که : بخت بدسپوختن نشاید ، (مرگم آمد درنگم را نشاید) . و نیز [illegible] .. ونیز رجوع شود به:

Casartelli , Phil . Relig . du Mazdéisme sous les Sassanides , pp . 4 _ 5 _ 28 .

را به زرتشت انتقال میدهد و او آینده را در آن می بیند و متقاعد میشود . ـ از اینقرار بموجب شرایط بالا ، پیشگوئی سرنوشت مردمان برای زرتشت ممکن است و تغییراتی که باید در آخر زمان بدست اشخاصیکه وظیفهٔ هر یك قبلا تعیین و پیش‌بینی شده رخ بدهد ، بخودی خود امری منطقی و قابل قبول بنظر میرسد . لذا چنانکه ملاحظه میشود . پیش بینی برای وقوع چنین پیش آمد هائی در دین زرتشت رعایت شده است ، بطوریکه به وحدت فکر اساسی پیش گوئی خللی وارد نمی آورد .

البته امید انقدر گرانبهائی مانند پیشگوئی : « زند وهومن یسن » استعداد زیادی برای مسافرت داشته است و اقوام دیگر هر کدام طبق احتیاجات خود از آن استفاده کرده اند . لیکن چیزیکه قابل توجه است ، وحدت فکریست که این پیشگوئی در دین زرتشت نشان میدهد و در سایر ادیان وجود ندارد . اشاراتی که سایر مذاهب باین موضوع میکنند ناشیانه و اشتباه آلود است. در توراة و انجیل علاوه بر آشفتگی مطالب عدم ارتباط درجملات نیز مشهود میباشد . و اغلب با تعلیمات و اصول این مذاهب تناقض فاحشی نشان میدهد ، بطوریکه ثابت میشود که این افسانه مهاجری است . زیرا استخراج کننده آنرا درست نفهمیده و مسخ کرده به نحوی که فاقد ربط منطقی میباشد . از این قبیل است پیشگوئی مکاشفهٔ یوحنای رسول (باب بیستم ۲ ـ ۳) که پیمان اهریمن و اورمزد را بیاد میآورد . در صورتیکه متن اصل کتابها خیلی بهتر از کتابهای زرتشتی نگاهداری شده است . ازین موضوع چنین بدست میآید که نه تنها بعضی از مذاهب که معتقد به ظهور قائم میباشند ، این فکر را از دین زرتشت گرفته اند ، بلکه بطور مستقیم از تعلیمات آن ملهم گردیده و حتی برخی از آنها در اثر این پیش گوئی بوجود آمده اند . [۱]

بعقیده نیبرگ نکتهٔ قابل توجه آنست که هر چند در کلیهٔ

(۱) L . Gordon Rylands , Did jesus ever live ? 1935 .

راجع بموضوع مسیح و پیدایش این فکر در ایران بکتابهای زیر مراجعه شود .
L . H . Mills, Our Own Religion in Ancient Persia. Söderblom, La Vie future , p . 255 _ 260 .

مذاهب در باب منشاء شر بوضیحاتی داده شده است ، ولی ففط فکر ایرانی است که نوانسته برای شر نیز اثبات یا حالت و موجودیتی بنماید و ضدیت خیر و شر را بوسیلهٔ ثنویت دقیق و قطعی منطقی کند . مذهبی وجود ندارد که نکوشیده باشد تا ساختمان دنیا و تشکیلات زندگی انسانی را تفسیر بکند . ففط مذاهب بزرگی که ایرانیان بوجود آوردند به درام کونی که در نتیجهٔ آفرینش بوجود آمده نتیجه منطقی میدهد ، فقط آنها مسئله معاد را بصورت دقیق حل میکنند . مثلا در انجیل متی (باب بیست و چهارم - ۳٦) میگوید : « اما از آنروز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس . »[۱] این جمله شامل تمام مشخصات وقایع پس از مرگ فکر سامی است · یعنی چشم براه یکرشته پیش آمد های فاجعه انگیز میباشند که بطور حتم بوقوع می پیوندد . اما دنبالهٔ آن تعیین شده است . در تعقیب این پیش آمد ها دادگاهی تشکیل خواهد یافت که بحساب هر کسی رسیدگی میشود . رویهمرفته یکنوع درام اخلاقی است که در آن انسان فقط تماشاچی نیست بلکه بازیگری میباشد که فوق العاده علاقمند است و شدیداً حس میکند که وظیفه ای را عهده دار میباشد.

وقایع راجع بمعاد و آخرت ایرانی جبز دیگری است . محتمل است که زرتشت دادگری شخصی و مسئولت فردی را در درام آخری در نظر گرفته باشد ، اما در دین زرتشت این درام صورت دیگری بخود مگیرد . شاید تاریخ مذاهب فکر یك درام فرجامین را که مطلقاً مادی و مربوط به تکوین عالم مبشود و بموجب یکنوع ضرورت موجود در باطن خود این عالم جریان میپذیرد و بی آنکه مستلزم عوامل خارجی باشد اتفاق میافتد مدیون مذهب زرتشت است . سر انجام این درام را بطور محقق تماشا کنندهٔ بی طرف میتواند پیش بینی بکند و روز رستاخیز در آن با طریقه علمی دقیق پیش بینی شده است . و کسیکه وظایف دینی خود را بطور رضایت بخش انجام داده میتواند بدون بیم و

---

۱ - در حاشیه حلیة المتقین مجلسی ۱۳۱٦ ص ۵۰ مینویسد : « .. بدانکه وقتی برای ظهور آنحضرت معین نشده و بی خبر ظاهر میشود و بحدیث حضرت صادق ع هر که تعبیر وقت نماید خود را در علم غیب با خداوند شریك کرده . »

هراس ، آزادانه در درامی که فاقد مزایای ریبا پرستی نیست شرکت بکنند . ۱

جای تعجب است که دکتر وست بر خلاف معمول با نظر سطحی « زند وهومن یسن » را تحت مطالعه قرار داده وکوشیده است تا نشان دهد این کتاب مجعول و از سایر مذاهب اقتباس شده است . اما نباید فراموش کرد که متن وست اشتباه آلود می باشد ، باضافه گویا مترجم تا اندازه ای تعصب بخرج داده است . برای اثبات این مدعا نکات اسنادی از سایر کتب مذهبی که ضمن حواشی این کتاب بدانها اشاره خواهد شد ، خود بخود اغلب ایرادات را بر طرف خواهد کرد . مثلا علامات و اتفاقاتی که در زند وهومن یسن ذکر شده و دکتر وست گمان نموده مربوط باتفاقات زمان مغول و سلجوقیان است در توراة و انجیل و روایات قبل از تاخت و تاز ترکان نیز وجود دارد . یا ازجمله لغت « کرسایی » اوستائی که دکتر وست « کلیسا » حدس زده است . (در سوم ـ ۲٦) .

هر چند مبانی مذاهب سامی هنوز کاملا برای تاریخ مذاهب روشن نشده است ۲ ، اما راجع به موعود در مذاهب عیسی و یهود

---

۱ _ H . S . Nyberg , Journal Asiatique ' , t, ccxix , 1931 pp . 30 _ 31 .

۲ ـ تأثیر عقاید زرتشتی در مذهب یهود بخوبی مشاهده میشود : « جای تردید است که یهوه خدای قمری یکی از قبایل گمنام سامی محتملا خدای بزرگ جهان دورهٔ بعد از هجرت یهود بشمار نمیرفت مگر تحت تأثیر آهورامزدا که قرنها پیش از اشعیاء نبی خداوند بزرگ جهان بود . »

A . H . Krappe , La Genèse des Mythes , p 246 .

« یهودیان با ایرانیان پس از سقوط بابل توسط سیروس (۵۳۸ قبل از میلاد) تماس پیدا کردند قسمتهای توراة که پیش از اسارت قوم یهود تنظیم شده بکلی از اثر فلسفهٔ ثنویت فاقد میباشد ، شیطان محققاً در نوشته های بعد از هجرت ظهور می نماید . ابتدا مردد و بعنوان تهمت زننده است (زکریاء نبی ـ ۳) بعد بعنوان دشمن بزرگ بشریت و کسیکه مرگ را در دنیا فرستاد معرفی میشود . بالاخره در انجیل نه تنها نام شیطان در هر صفحه آمده است ، بلکه طبقه بندی برای دیوان قایل میگردد که بفرمان پیشوای خود میباشند . یعنی خود ضد یا اهریمن

بقیه در صفحه ۲٤

و مانی و اسلام انتظار نجات دهنده ای را دارند که خواهد آمد و همهٔ دنیا را باز اصلاح خواهد نمود . معهذا در بعضی جزئیات با یکدیگر فرق دارند . مثلا یهودیان و عیسویان چشم براه رجعت مسیح میباشند در صورتی که در اسلام ظهور مکنند ، یعنی امامی که غایب است بموقع ظاهر میشود و دنیا را پس از آنکه پر از ظلم و جور شده پر از عدل و داد مینماید . یهودیان و عیسویان نجات دهنده را مسیح مینامند که برگزیده شده (کتاب اشعیاء باب شصت و یکم - ا) ۱ در مذاهب یهود و مسیح و زرتشتی قبل از ظهور نجات دهنده قوای بدی ظاهر میشوند . نزد یهود هجوم یاجوج و ماجوج ، نزد عیسویان اژدها یا جانور یوحنائی Apocalypse و پیغمبر کذاب . نزد زرتشتیان مار ضحاك (که همان Antéchriste عیسویان و دجال ۲ مسلمانان است .) نزد هر سه ملت نجات دهنده از دودمان عالی مرتبه خواهد بود : نزد یهودیان و عیسویان از نژاد پادشاه اسرائیل ، نزد زرتشتیان سوشیانس پسر زرتشت است . و مسلمانان مانند عیسویان معتقدند که عیسی باید قوای بدی را منهدم بسازد و دجال یا پیغمبر کذاب ظهور بکند . ولیکن اسلام همهٔ این وظیفه را بعهدهٔ عیسی نمیگذارد و کار گشائی بدست امام غایب انجام خواهد گرفت که او نیز از اولاد پیغمبر اسلام است . ۳

نتیجه روشن است . » همان کتاب صفحه ٦٥ - ٦٦ و نیز رجوع شود بکتاب های زیر :

J . Scheftelowitz ’ Die Altpersische Religion und des Judentum , Giessen , 1920 . Bökln , Die Verwandtschaft der Jüdisch _ Christlichen mit der persischen Eschatologie, Göttingen , 1902 .

(1) Margoliouth’ On Mahdis and Mahdiism, 1915 .

۲ ـ بنظر میآید لغت دجال تحریفی از دروج پهلوی است که بمعنی ضد اشوئی و نام دیو ماده ای است که فریبنده و دروغگو میباشد . گویا خردجال نیز یکنوع تحریف « خر سه پا » از افسانه های اساطیری زرتشتی است . (بندهشن بزرگ و روایات هرمزدیار فرامرز ، بمبئی ۱۹۳۲ ص ۹۷)

۳ ـ بنا بر عقیدهٔ اسمعیلیان قبل از ظهور قائم سه امام مستور خواهند آمد. این سه امام مستور نمونه ای از سه پسر زرتشت میباشند .

گر چه مانی معتقد برستاخیز جسمانی نیست ، ۱ ولیکن در مبحث قیامت (روز داوری) عقیده مند است زمانی میرسدکه شر از دنیا بر میخیزد و تاریکی از روشنائی مجزا میشود و دنیا بحالت اول خود بر میگردد . مطالب بالا از اعتقاد به « سه زمان » ناشی میشود که بی شباهت بعقیدهٔ زرشتیان نمیباشد .

(۱) ـ دورهٔ نخست ، زمانیکه روشنائی و تاریکی کاملا از یکدیگر جدا بوده اند ، (۲) دورهٔ میانه ، زمانیکه در اثر تهاجم قوای تاریکی بروشنائی با هم مخلوط میشوند و (۳) دورهٔ فرجامین ، زمانیکه روشنائی و تاریکی دو باره کاملا از هم جدا میگردند و تا جاودان همینطور میمانند . ۲

در قطعهٔ شماره ۹ (اسناد تورفان ـ کلکسیون لنین‌گراد.» پرسش هائی راجع بآخر زمان و علامات آن میشود . گرچه اسناد مزبور خیلی بعد از مانی نوشته شده ، ولی چنین بدست می آید پیروان او معتقد بوده اند که مانی در آخر زمان ظهور خواهد کرد . تکه هائی از کتاب « شابوهرگان » مانی وجود دارد ، در آنها اشاره بظهور مانی نمیشود ولی از قراینی چنین برمیآید که انتظار ظهور عیسی را دارند .

در « شابوهرگان » ترجمهٔ مولر Müller نام « خرد ـ شهر ایزد » آمده است که در آخر زمان باید ظهور بکند . جاکسن معتقد است که بی شك عیسی باین لقب نامیده شده . در قطعات پهلوی لنین گراد اشاراتی به « آمدشنیه ییشو زندگر » و در جای دیگر « مردان پوسر » شده است .

وقایعی که مصادف با ظهور میشود ، عبارتست از علامات شگفت انگیزی که در آسمان پدید میآید و دال بر آمدن «خرد شهر ایزد» میباشد و دانش را پیش از تکمیل فرشگرد بدنیا میآورد . فرشتگانی از شرق و غرب بفرمان او فرستاده میشوند و بهمهٔ اهل دنیا پیام میفرستند . اما اشخاص شرور او را انکار

---

۱ ـ مردان فرخ ، گزارش گمان شکن ، چاپ تهران ۱۹۴۳ ، ص ۴۷ .

۲ – W Jackson , A Sketch of the Manichaean Doctrine Concerning the Future Life .

میکنند و کاذب میشمارند . از طرف دیگر پنج تن از نگهبانان پیروزگر آسمان ها و زمینها با پرهیزکاران و دیوان فروتن به پرستش او سر فرود میآورند .

در بارهٔ اعتقاد ایرانیان به قائم دو کتاب مهم یکی بقلم دارمستتر و دیگری ادگار بلوشه [۱] وجود دارد که شامل نکات قابل توجهی در خصوص تحولات این عقیده در اسلام و در ایران میباشد که در اینجا از موضوع ما خارج است . دو دانشمند نامبرده کوشیده اند پیشگوئیهای قبل و بعد از اسلام ایران را راجع به ظهور قائم با یکدیگر مقایسه بنمایند و بخصوص وقایع تاریخی بعد از اسلام را که ناشی از این عقیده شده مورد مطالعه قرار بدهند.

ادگار بلوشه ، در کتاب خود سر چشمهٔ اعتقاد بوجود قائم را تراوش فکر ایرانی دانسته است (ص ۱۲۶) مینگارد .

« تشیع ایرانی که در سرتاسر اسلام ، از حدود چین گرفته تا سواحل دور دستی که امواج اقیانوس اطلس روی آن خرد می شود ، تولید انقلابات بیشمار کرده است ، از عکس العمل اعتقاد ایرانی بظهور قائم بر ضد روحیه سامی بوجود آمده که اساس آن بر انداختن اعتقاد بوجود قائم بوده است . »

☆☆☆

از کتاب « زند وهومن یسن » نسخ متعددی به پا زند و فارسی وجود دارد ، و لی چنین بنظر میرسد که نسخه پهلوی نسبة از نسخه های بالا اصیل تر مانده است . در سنه ۱۸۸۰ میلادی دانشمند پهلوی دان دکتر وست برای اولین بار بهمن یشت را از پهلوی به انگلیسی ترجمه کرده است . [۲] ولی متن کنونی

---

(1) J. Darmesteter, Le Mehdi depuis les Origines de L' Islam jusqu ' a nos jours. E. Blochet, Le Messianisme dans L'Hétérodoxie Musulmane.

راجع به مقایسه عقاید اسلامی که همانند عقاید زرتشتی است رجوع شود :
Gray, Zoroastrian Elements in Muhammadan Theology ; Goldziher, Islamisme et Parsisme.

(2) S. B. E Vol 5. Pahlavi Texts, (Part I) E. W. West. p 189 _ 235. Oxford, 1880.

بر اساس صحیح ترین متن پهلوی است که آقای بهرام گور انکلسریا با تصحیحات لازم در سنه ۱۹۱۹ میلادی در بمبئی بطبع رسانیده است . ۱ در آخر آن نیز قطعه‌ای پهلوی راجع به « درایش اهریمن به دیوان » وجود دارد که عیناً نقل میشود و نیز قسمتی از « جاماسپ نامه » و « زرتشت نامه » که نسبت مستقیم با پیشگوئی های زند و هومن یسن دارد در دنبالهٔ کتاب افزوده میگردد . •

این کتاب حتی المقدور بطور تحت لفظی ترجمه و بفارسی ساده گردانیده شده است . لغات مشکل و توضیحاتی که مربوط به متن پهلوی است در پاورقی داده میشود و اسنادی که راجع بموضوع کتاب است در حواشی نقل میگردد . جملاتی که در قلاب [ ] گذاشته شده ظاهراً تفسیر یا توضیحاتی است که شارحین به متن اصلی افزوده اند و قسمت هائی که در هلالین ( ) گذاشته شده علامت نسخه بدل و یا جملاتی است که اضافه شده است . هر جا ستاره در متن گذاشته شده به حواشی مراجعه شود .

گر چه بواسطه نقص الفبای فارسی بهتر این بود که متن با الفبای صدا دارلاتین چاپ میشد ، ۲ ولی از آنجا که وسایل طبع

---

(1) B. T. Anklesaria, Zand - î Vohûman Yasn, Bombay, 1919

۲ – نه تنها حروف الفبای کنونی که از عربی گرفته شده برای ضبط متن های پهلوی و یا لغات فرس قدیم ناقص است ، بلکه لهجه ها و زبان های بومی ایرانی را نیز نمیتوان با این حروف ضبط کرد . حتی برای فارسی معمولی نیز شایسته نمیباشد مثلا یکنفر چك یا فرانسوی میتواند فارسی را بحروف زبان خود بنویسد و اگر آنرا بهمزبان خود بدهد که فارسی نداند آنشخص قادر است متن فارسی را بیغلط بخواند ولیکن اگر زبان چك یا فرانسه را بحروف فارسی بنویسند و به یکنفر فارسی زبان بدهند که ازین زبانها بی اطلاع باشد ، غیر ممکن است که بتواند آنرا بی غلط بخواند . فارسی معمولی را نیز نمیتوان با تلفظ کامل و دقیق با حروف کنونی نوشت و بهمین علت فارسی نوشته و زبانی دو زبان جداگانه شده است مثلا : « رفتم و بهش گفتم » را باید معرب و مشکل ساختگی : « رفتم و باو گفتم » نوشت . موضوع تغییر خط احتیاج ضروری و حیاتی است و هیچ ربطی با تعریب یا فرنگی مآبی و یا تقلید ندارد . غرور ملی را نیز جریحه دار نمیکند ، زیرا خطوط قدیم فارسی نیز مانند : میخی ، پهلوی و اوستائی اختراع صد در صد ایرانی نبوده ، چنانکه حروف فارسی کنونی اختراع

بقیه در صفحه ۲۸

فراهم نبود ، با الفبای فارسی معمولی اضافه گردید و کسانیکه مایل باشند مطالعهٔ دقیق بنمایند باید به نسخهٔ اصل مراجعه کنند.
در خاتمه سپاسگزاری خود را بدانشمند فرزانه آقای بهرام گور انکلسریا که ازهر گونه کمك و راهنمائی در ترجمه این متن باینجانب فرو گزار نکردند تقدیم مینمایم.

ص . هدایت

ایرانی نمیباشد و نه تناسب موقع با احتیاجات خود وفق داده اند امروزه هم بی آنکه لازم باشد اختراع تازه ای در خط فارسی بکنند ، باید حروف فارسی بصورت الفبای لاتینی بسیار ساده و با حروف صدا دار باشد تا بتوان تمام مشخصات زبان را با آن ضبط کرد .

((بخش - ۱))

زند[1] و هومن یسن

(۰) « به خشنودی دادار اورمزد به افزونی ، افزونیدار ، درخشندهٔ فرهمند و امشاسپندان[2] ! آفرین ویژه[3] بر دین بهی مزدیسنان[4] ، تندرستی و دیر زیوشی[5] و آبادانی اورا باد که این برایش نوشته میشود ؛ »[6]

در نخستین

(۱) چنانکه از ستودگر[7] پیداست : زرتشت از اورمزد انوشگی[8] خواست . (۲) پس اورمزد خرد هرویسپ آگاه[9] را به زرتشت نمود . (۳) او بن[10] درختی بدان بدید ، که چهار شاخه بدان بود : یکی زرین ، یکی سیمین ، یکی پولادین

---

۱ - تفسیر ۲ - فرشتگان مقرب اورمزد که مقدس و بیمرگ میباشند و عده آنها هفت است . ۳ - خالص - بی آلایش . ٤ - مقصود زرتشتیان پرستندهٔ اورمزد هستند که بهدینان نیز میگویند ، مقابل آن دیویسنان یعنی دیو پرستان میباشند ٥ - طول عمر ٦ - این قسمت از طرف استنساخ کننده برای کسیکه دستور رونویس کتاب را داده اضافه شده است .

۷ - بموجب دینکرد این کتاب اولین مجموعهٔ ادبیات مزدیسنان بوده است . در روایات دومین کتاب محسوب میشود . ۸ - بیمرگی - زندگی جاودان در فارسی جدید لغات نوشدارو (انوش دارو) و نوشیروان (انوشه روان) از ترکیبات انوش یا انوش میباشد . ۹ - آگاه و محیط بهمه چیز Omniscient (۱۰) ته - بدنه - پایه - تنه .

و یکی از آهن آلوده [۱] . (۴) پس او پنداشت که (این را) بخواب دید . (۵) چون زرتشت از خواب بیدار شد ، گفت که : « خدای مینویان [۲] و گیتیان [۳] بمن نمود که بن درختی دیدم که چهار شاخه بدان بود . »

(۶) اورمزد بـه سپیتامان [۴] زرتشت گفت کـه : « آن درخت یك بن که تو دیدی ، آن گیتی است که من اورمزد آفریدم . (۷) آن چهار شاخه ، چهار هنگامی است که می‌رسد . (۸) آن زرین ، آنست کـه من و تو گفتگوی [۵] دینی کنیم ، و گشتاسپ شاه [۶] دین بپذیرد ، و کالبد دیوان بشکند ، و دیوان از آشکاری بدور شده در روش نهانی [۷] باشند . (۹)

---

۱ - گومیخت = اختلاط دو ناجنس - ناویژه - ضد امت آمیخته که اختلاط دو همجنس میباشد = ریم آهن ۲ - لاهوت . در کتابهای فلسفی و عرفانی دورهٔ اسلامی به تعبیر های عالم معنوی - عالم امر - عالم غیب (جهان بود) عالم ملکوت و غیره یاد شده است . ۳ - ناسوت یا عالم خلق - عالم شهادت (جهان نمود) عالم مادی و غیره در کتابهای بعد از اسلام ترجمه شده است . ٤ - بموجب بندهشن (در سی و دوم - ۱) نام نهمین پدر بزرگ زرتشت است . ٥ - در متن همپرسه آمده (هم پرسش) مشورت - گفتگو ، Interview . ٦ - در زمان سلطنت گشتاسپ ، زرتشت به دربار او رفته و اوستائی که روی ۱۲ هزار پوست گاو بخط طلائی نوشته شده بود عرضه داشت . گشتاسپ بدین زرتشت گروید و آتشکده هائی بنا نهاد . این اتفاق درسی امین سال سلطنت گشتاسپ رخ میدهد و چهارمین هزاره آغاز میگردد . ۷ - یعنی مخفی شدن بصورت آدمی یا جانوران . دارمستتر در زند اوستا جلد اول ص ۹۰ یاد داشت میکند : « شکل مخصوص دیوان و نه آدمیان ، و این شکلی است که از بدی دوران ناگزیر بخود میگیرند » سپس از شرح پهلوی نقل می‌کند : « آنهائیکه قادر به نامرئی کردن کالبد خود میباشند او (زرتشت) کالبدشان را شکست ، آنهائیکه نمیتوانستند نامرئی شوند خودشان را شکست (نابود کرد) شکستن کالبد عبارت از اینست که ازین لحظه بعد که شکل دیوان را پذیرفتند نمیتوانند آزار برسانند ، چنانکه کنون که شکل جانوران و آدمیان میباشند نمیتوانند زیان برسانند .» در کارنامهٔ اردشیر پاپکان در نخستین - ٦ نهان روشی درمورد ساسان بکار رفته است .

آن سیمین ، خداوندی شاه اردشیر کی [۱] است . (۱۰) و آن پولادین ، خداوندی انوشه روان خسرو پسر کواد [۲] . (۱۱) و آن از آهن آلود ✿ (هنگام) فرمانروائی بیدادانهٔ دیوان ژولیده موی از تخمهٔ خشم است [۳] ، چون دهمین صدِ سال [۴] تو سر رود ، ای سپیتامان زرتشت ! »

در دوم

(۱) به زند و هومن یسن [۵] ، خرداد یسن و آشتادیسن پیداست ، که یکبار گجسته [۶] مزدك پسر بامداد ، دشمن دین پیدا آمد [۷] ، تا مردمان را دشمن دین یزدان کند . (۲) آن انوشه روان خسرو پسر کواد [۸] ، خسرو پسر ماوینداد ، نوشاپوهر پسر داذ اورمزد ، دستور آذرپاذگان ، آذر فرنبغ راستگو و

---

۱ ـ اردشیر دراز دست هخامنشی ۲ ـ خسرو اول (انوشیروان) پسر قباد ۳ ـ در اینجا خشم اسم معنی نیست بلکه مفهوم دیو خشم Asmodée را دارد . در جاماسپ نامه دیوان ژولیده موی اعراب را معرفی میکند. « ۲۸ ـ از آن فراز ایشان خود بخود افتند و یکدیگر را تباه کنند . پس تازیان ژولیده موی از تخمهٔ خشم بیایند ، به اندك زور و زاور (قدرت) ایرانشهر را سیصد و هشتاد و دو سال و نه ماه وهفت روز و چهار زمان فراز گیرند .» جاماسپ نامه چاپ رم ۱۹۳۹ در یازدهم . ٤ ـ در متن دهمین صد زمستان آمده است ٥ ـ شکی نیست که زند بمعنی ترجمه از پهلوی است . این مطلب قابل توجه میباشد زیرا خرداد و اشتادیشت وجود دارد ، ولی در آنها اشاره به مزدك نمیشود . ٦ ـ ملعون ضد خجسته است و در موارد اهریمن و اسکندر و افراسیاب و امالیش استعمال شده است . ۷ ـ در بندهشن بزرگ (چاپ انکلسریا در ۳٤ ـ ۲۷ ص ۲۱۵) مینویسد . « در پادشاهی کواد ، مزدك بامدادان به پیدائی آمده ، داد (آئین) مزدکی نهاد ، کواد را بفریفت و شیفته کرد ، فرمود : زن و فرزند و خواسته به همه و همگی باید داشت . و دین مزدیسنان را از کار بازداشت ، تا انوشه روان خسرو پسر کواد فرواکی آمد ، (بسن بلوغ رسید) و مزدك را بکشت و دین مزدیسنان بیاراست و آن خیونان (هونها) که همواره به ایرانشهر تاخت و تاز میکردند سر کوبید و راند و ایرانشهر را بی بیم کرد . » ۸ ـ خسرو پسر قباد میباشد .

آذرباذ ، آذرمهر ، و بخت آفرید [۱] را به پیش خواست . (۳) او از ایشان پیمان خواست [۲] ، که : « این یسنها را نهان مدارید ؛ و جز به بستگان خود زند میآموزید [۳] . » ✡ (۴) ایشان بخسرو پیمان کردند .

در سوم

(۱) به زند و هومن یسن بیداست [۴] ، که زرتشت دیگر بار از اورمزد انوشگی خواست . (۲) او گفت ، (| او زرتشت میباشد |) : دادارا ! میان آفریدگان تو من پرهیز کار تر و کار گر ترم ، اگر چون درخت : جوید بیش [۵] ، گوکپتشا [۶] ، یوشت

---

۱ ـ داد هرمزد و آذر فرنبغ نام مفسرین است آذرباد و بخت آفرید در ادبیات دینی پهلوی سرشناس میباشند در هفتم بند ۶ همین کتاب نام داد اورمزد آمده است . ۲ ـ در متن فارسی از این پیمان ذکری نمیشود ، اما مینویسد که خسرو پیامی به مردك فرستاد و از او درخواست کرد تا به پرسشهائی که از طرف انجمن موبدان از او میشود پاسخ بدهد و در صورتیکه نتواند از عهدهٔ جواب بر آید کشته شود مردك پذیرفت از او ده مسئله دینی سؤال شد مردك یکی از آنها نتوانست جواب بدهد و شاه فرمان بکشتن او داد .

۳ ـ منع متشابهی به زرتشت راجع به متن اوستا شده است رجوع شود به خرداد یسن ـ ۱۰ . ٤ ـ از جملهٔ بالا چنین بدست میاید که متن فعلی تفسیر اصلی نمیباشد بلکه خلاصهٔ آنست نسخ خطی پازند از این فصل شروع میشود . ۵ ـ یا « ون ئی هرویسپ تخمك (درخت همگی تخمها) نام درخت افسانه ای است کـه در دریاچهٔ « وروکشا میباشد و از تخمهٔ آن همه گیاه ها روئیده اند نام دیگر آن جوید بیش یعنی رانندهٔ دردها (بندهشن دیده شود).

۶ ـ اگریرث پسر پشنگ برادر افراسیاب که گوپد شاه نیز نامیده می شود . در مینو خرد سان جانور اساطیری معرفی شده « (۳۱) گوپتشاه به ایران ـ ویج اندر کشور خوانیرس میباشد ، (۳۲) و از پای تا نیم ـ تن گاو و از نیم ـ تن تا زبر مردم . (۳۳) و همواره بکنار دریا نشیند ، (۳٤) و یزش یزدان همی کند و زوهر (آب مقدس) بدریا همی ریزد ، (۳۵) از ریختن آن زوهر، خرفستر بیشمار اندر دریا بمیرند . (۳۶) چه اگر او آن یزش فراوان نکند و آن زوهر بدریا نریزد و آن خرفستر بیشمار را تباه نسازد « پس هر گاه کـه باران بارد خرفستر نیز مانند باران بارد » » مینوخرد در شصت و یکم ص ۱۶۷ .

فریبان [۱] و چهرو میان پسر گشتاسپ [۲] ، » (او همان پشوتن درخشان است ، ||) [۳] « مرا انوشه کنی ، اگر مرا چون ایشان انوشه کنی ، مردمان بدین تو بهتر بگروند ، (چون میاندیشند :) که آن پیشوای دین چون دین بهی ویژه [۴] مزدیسنان از اورمزد بپذیرفت انوشه بباشد » و نیز آن مردمان بدین تو بهتر گروند . »

(۳) اورمزد بدو گفت [۵] . « ای سپیتامان زرتشت ! اگر ترا انوشه کنم ، پس توربراتروش کرپ [۶] انوشه باشد ؛ و چون توربراتروش کرپ انوشه باشد ، رستاخیز و تن پسین [۷] کردن نشاید . »

(۴) زرتشت را در اندیشه [۸] دشوار نمود . (۵) اورمزد به خرد هرویسپ آگاه دانست ، که سپیتامان زرتشت اشو [۹] چه

---

۱ – شاید هائوشت پسر کوروا باشد (دینکرد) . نیز رجوع شود به آبان یشت ۸۱ و فروردین یشت ۱۲۰ . ۲ – پشوتن پسر گشتاسپ میباشد و این چهار تن از اورمزد زندگی ابدی یافته اند . ولی بموجب روایات دیگر پهلوی باین عده افزوده میشود . در اسلام نیز خواجه خضر و الیاس و غیره که آب زندگی نوشیده اند زندگی جاودانی یافته اند و ملقب به رجال الغیب میباشند .

۳ – قسمتهائی که در قلاب گذاشته شده توضیحات شارحین است

٤ – در اینجا بمعنی مقدس است . ٥ – در متن پهلوی اغلب ضمیر قبل از فاعل واقع شده ، مانند (اوزرتشت گفت) و این طرز سیاق اوستائی است چنین بدست میآید که این متن یا تقلید از اوستا شده و یا از متن اوستای کهنه ترجمه شده که اصل متن آن از بین رفته است ٦ – در فارسی به اشکال براتروش – برتروش و پوران تروش آمده است نام یکی از برادران خانوادهٔ کرپ از نسل خواهر منوچهر میباشد که جادوگر بوده و بموجب اسناد پارسیان زرتشت بدست توربراتروش کشته میشود . اورمزد به زرتشت میگوید : اگر تو بیمرگ شوی کشندهٔ تو (که البته زرتشت نمیدانسته) او هم بیمرگ خواهد شد و در اینصورت معاد جسمانی غیر ممکن خواهد بود . (کتاب هفتم دینکرد دیده شود .) بهرام پژدو میگوید : برتروش آن مهتر جادوان – یکی جادوئی ساخت اندر نهان (۳۷۳)

۷ – تن اخروی – یعنی بدنی که در روز قیامت مردگان را به آن می آرایند . یعنی معاد جسمانی . ۸ – در متن منش بمعنی نظر – تصور آمده است mind _ idée _ conception . ۹ – مقدس – پرهیز کار – بی آلایش

اندیشید . **(٦)** او دست زرتشت را فراز گرفت ؛ او اورمزد مینوئی افزونی ، دادار اشوی جهان استومندان [۱] ، خرد هرویسپ آگاه را بسان آب [۲] ، بر دست زرتشت کرد ، او گفت ، (| او اورمزد |) که : « فراز خور . »

(۷) و زرتشت آنرا فراز خورد ، از آن خرد هرویسپ آگاه به زرتشت اندر آمیخت . ✿ **(۸)** هفت شبانه روز ، زرتشت در خرد اورمزد بود [۳] . **(۹)** پس زرتشت مردمان و گوسپندان را بهفت کشور زمین بدید ، (| که هر یك را چند تا موی به پشت و سر بکجا دارند . ــ |) **(۱۰)** او دار و درخت بدید ، (| که چگونه باشد ، |) که اوروان [۴] چند ریشه به سپندارمذ [۵] زمین دارند [٦] (| که چگونه رسته‌اند یا بیکدیگر آمیخته میباشند . |)

(۱۱) در هفتمین شبانه روز ، او خرد هرویسپ آگاه را از زرتشت باز ستانید . **(۱۲)** زرتشت پنداشت که : « (این را)

---

۱ ــ اسطقسات ــ عناصر ــ ارکان . کلمهٔ « استومند » چه از جهت ریشه و چه از جهت مفهوم هر دو مطابق میباشد با آنچه بزبان یونانی « استوئیخیون » خوانده شده و در کتب فلسفی عربی بصورت « اسطقس » نقل گردیده است . ریشهٔ تقریبی استومندان بعربی همان « ارکان » میباشد که بجای عناصر بکار رفته است . ریشهٔ لغت استومند از « است » آمده که بمعنی استخوان است (لاتن Os یونانی Osteon) در کلمات هسته ــ ستون ــ استوانه ــ استودان و استخوان باقی مانده است . شاید اس و اساس عربی نیز با ریشهٔ « است » فارسی یکی باشد .

۲ ــ در متن « به آبکرپ » آمده یعنی بشکل آب ــ بشکل مایع .

۳ ــ با ارداه ویراژ نامه ــ در سوم ــ ۲ مقایسه شود .

٤ ــ Urvar یعنی رستنیها و مجموع نباتات . در سانسکریت بمعنی کشتزار است درلاتینی Arbor و بفرانسه Arbre میباشد .

٥ ــ فرشتهٔ ماده ای که موکل زمین است و یکی از امشاسپندان مقدس و بیمرگ میباشد .

٦ ــ با یادگار جاماسپ چاپ رم ۱۹۳۹ در نخستین ۱۱ ــ ۱۲ ــ ۱۳ مقایسه شود .

بخواب خوشی که اورمزد داد دیدم و از خواب بیدار نشده‌ام.»
(۱۳) او هر دو دست را برد و بتن خویش مالید (واندیشید) که : « دیر زمانی است خواب هستم و از این خواب خوشی که اورمزد داد بیدار نشده‌ام . »

(۱۴) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که : « بخواب خوشی که اورمزد داد چه دیدی ؟ » ✩

(۱۵) زرتشت گفت که : ای اورمزد مینوئی افزونی ! دادار جهان استومندان ! مرد کامروائی [1] بابسی خواسته دیدم ، که به تن بد نام و روان گرسنه و نزار و به دوزخ بود ؛ خوش آیندم ننمود . **(۱۶)** درویشی بی چیز و بیچاره دیدم ، که روانش فربه و به بهشت بود ، مرا خوش آیند نمود [2] . **(۱۷)** مرد توانگری بی فرزند دیدم ، مرا برازنده ننمود . **(۱۸)** مرد شکسته‌ای با فرزند بسیار دیدم مرا برازنده نمود . [3] ✩ **(۱۹)** درختی دیدم که هفت شاخه بدان بود : یکی زرین ، یکی سیمین ، یکی روئین ، یکی برنجین ، یکی ارزیزین [4] ، یکی پولادین و یکی از آهن آلوده . [5] »

(۲۰) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان زرتشت ! این را از پیش گویم : ✩ **(۲۱)** درخت یك بن که تو دیدی ، آن گیتی

---

۱ - در اینجا شاید بمعنی فربه و یانن پرور !است . ۲ - این عقیده خیلی دور از اصول دین زرتشت است . زیرا یکنفر زرتشتی نه بوسیلهٔ ریاضت و نه گذشت از نعمتهای دنیا به بهشت میرود ، بلکه بر عکس بوسیلهٔ زندگی فراخ ولی بی آلایش و برخورداری از نعمتهای دنیا که سود آفرینش نیك باشد به بهشت خواهد رفت . ۳ - در دین زرشت داشتن فرزندان بسیار از جملهٔ اعمال پسندیده است . ٤ - قلعی . ٥ - آهن گسیخته = ریم آهن - چدن .

است که من اورمزد آفریدم . **(۲۲)** آن هفت شاخه که تو دیدی ، آن هفت هنگامی است که خواهد رسید .

(۲۳) « و آن زرین خداوندی گشتاسپ شاه [۱] است که من و تو دربارهٔ دین با هم گفتگو کنیم ، گشتاسپ شاه دین بپذیرد و کالبد دیوان بشکند ، و دیوان از آشکاری به دور شده در نهان روشی [۲] بمانند و اهریمن ، دیوان و زاد ورودشان باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند ، ✡ و پرهیز آب و آتش و رستنیها و سپندارمذ زمین پیدا بشود .

(۲۴) « آن سیمین ، خداوندی اردشیر کسی است ، که بهمن پسر سپند داد خوانده شود [۳] ، که دیوان را از مردمان جدا کند ، همهٔ جهان را بپیراید و دین را روا کند .

(۲۵) « آن روئین ، خداوندی اردشیر [۴] آراینده و پیرایندهٔ جهان و آن شاپوهر شاه [۵] باشد ، که جهان را که من اورمزد آفریدم آراید و رستگاری به سامان [۶] جهان روا کند و بهی پدیدار بشود ، و آذرباذ پیروز بخت ، پیراستار دین راست ، با روی آماده شده [۷] برای این دین با جداراهان پیکار نماید ، و باز آنرا

---

۱ ـ اولین پادشاهی که بدین زرتشت گروید و از او پشتیبانی کرد در نخستین بند ۸ دیده شود . ۲ ـ در نخستین بند ۸ یاد داشت دیده شود .

۳ ـ اردشیر دراز دست ملقب به وهومن ، پسر سپندداد است (بهمن پسر اسفندیار در شاهنامه) ۴ ـ اردشیر پاپکان اولین پادشاه ساسانی است . در آفرین را پیتوین گفته میشود : « هم زور فروهر اردشیر بابکان باد ، با همهٔ فروهر آراستاران و پیراستاران و ویناردتاران دین خدائی باد ! »

۵ ـ پسر اردشیر است بنظر میآید که رونویس کنندهٔ زمان ساسانی برای خوش آمد پادشاه وقت این صورت را بعمد دراز نموده و ضمناً جزئیات دیگری بآن افزوده است . ۶ ـ پایان ـ حد ۷ ـ در متن فارسی روی گداخته آمده است .

براستی آورد [۱] .

(۳۶) « آن برنجین ، خداوندی ولاش شاه [۲] اشکانی است ، کـه جداراهانی که باشند از جهان ببرد ، و آن اکوان پسر گـرکـرسیاك [۳] دروند [۴] ، از جدادینان را تباه کند و از جهان نابین و ناپیدا شود .

(۳۷) « آن ارزیزین ، خداوندی بهرام گور شاه [۵] است ، کـه مینوی رامش [۶] را بینا و آشکار کند و اهریمن با جادوان

---

۱ ـ اشاره به آذرباد مهر اسپند ، نخست وزیر و موبد موبدان شاپور دوم که برای رفع اختلاف مذهبی سوگند یاد نمود . در روایات داراب هرمزدیار ـ جلد اول ص ۵ مینویسد . « موبدان موبد آذرباد مهر سفند گفت : اگر شما را براستی و درستی دین پاك و نیك مزدیسنا شکی است من سوگند یاد میکنم . کسانیکه اندك تردیدی داشتند گفتند که چگونه سوگند میخوری ؟ آذرباد گفت: آنچنان که نه من روی مگدارید و من در برد شما سر و تن میشویم آنگاه روی گداخته بروی سینهٔ من بریزید اگر سوختم شما راست میگوئید و اگر نسوختم من راست کردارم و شما باید که دست از کج روی بدارید وبدین مزدیسنا پایدار مانید . پس گمراهان این شرط را پذیرفتند . آذرباد در پیش هفتاد هزار مرد ، سر و تن شست و نه من روی گداخته بر سینهٔ او ریختند و او را هیچ رنجی نرسید پس از همه شبهه برحاست و بدین پاك بی گمان شده اعتراف نمودند » ۲ ـ ولاش پادشاه اشکانی که اوستا و زند را جمع آوری نموده و بدین زرتشت رونق داد . بموجب ترتیب زمان ، دورهٔ برنجین باید قبل از دورهٔ روئین ذکر شده باشد ، در متن فارسی و پازند این ملاحظه شده است .

۳ ـ نام یکی از دشمنان دین مزدیسنان است . (کرسانی Keresâni اوستائی) . نیرو سنگ کلیسا کیه خوانده و کلیسا حدس زده . دارمستتر اکوان را نیز اسکندر تصور کرده است گمان میکند مقصود عیسویان و مخصوصاً دشمن منفور ایران اسکندر است که از جانب روم (عیسویان) به ایران آمده . ولـی این تعبیر خیلی دوری است و کرسیاك همان کرسانی اوستائی میباشد . در سروش ها دوخت (در نخستین ـ ٦) لغت کرسه و دربسنا (در نهم ـ ۲٤) به لغت کرسانی مراجعه شود . در متن فارسی نیز کلیسا وکلیسه مینویسد .

٤ ـ بدکردار ـ کافر ـ دیومنش Damné . ۵ ـ پـادشاه ساسانی کـه بواسطهٔ شکنجهٔ دشمنان دین و جلوگیری از مذاهب بیگانه محبوب اهل دین شد

٦ ـ طرب معنوی . معروف است که بهرام‌گور تمایل مخصوصی به شعر وموسیقی وطرب داشته است و بقول فردوسی وحمزه ازهندوستان قبیله‌های لوری را به‌ایران دعوت کرد.

باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند .

(۲۸) « آن پولادین ، خداوندی خسرو پسر کواد شاه [۱] است ، که گجسته مزدك پسر بامداد [۲] ، دشمن دین را که با جداراهان باشند ، ازین دین باز دارد .

(۲۹) « آن از آهن آلوده ، فرمانروائی بیدادانهٔ دیوان ژولیده موی [۳] از تخمهٔ خشم [۴] باشد ، ای سپیتامان زرتشت ! هزارهٔ تو بسر آید ، چون دهمین صد سال تو بپایان رسد ، ای سپیتامان زرتشت ! »

در چهارم

(۱) زرتشت گفت که : « ای دادار جهان استومندان مینوئی افزونی ! نشانهٔ دهمین صد سال چه باشد ؟ »

(۲) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان زرتشت ، نشانهٔ هزارهٔ تو که بسر رسد روشن کنم :

(۳) « در آن پست ترین هنگام ، یکصد گونه و یکهزار گونه و ده هزار گونه ، دیوان ژولیده موی از تخمهٔ خشم ،

---

۱ – خسرو اول (انوشه روان) پسر قباد . ۲ – از مشخصات این دوره نیز مانند دورهٔ قبل ، شکنجهٔ مرتدان میباشد . عقاید مزدك که بر اساس یك نوع سوسیالیسم افراطی بود و از دین زرتشت سرچشمه میگرفت ، در زمان قباد طرف توجه عامه گردید و خسرو اول پسر قباد مزدك را کشت و پیروان او را با قساوت عجیبی قتل عام کرد و باین جهت ملقب به « عادل » شد ؛ به سلطنت قباد و مزدك تألیف کریستنسن مراجعه شود . ۳ – موی پریشان و سر برهنه در نزد ایرانیان قدیم ناپسندیده بوده است . ۴ – مقصود دیو خشم میباشد . در متن فارسی هاشم مینویسد گویا تعمد مترجم زرتشتی را میرساند وگرنه این لغت هیچ ربطی با هاشم ندارد .

برسند . (۴) آن بد تخمان از کستهٔ[۱] خوراسان[۲] به ایرانشهر بریزند ✡ ، افراشته درفش باشند ، و زین سیاه دارند[۳] و موی ژولیده بر پشت دارند ؛ و از نژاد پست ترین بندگان و دروگران[۴] « زویش »[۵] و بیشتر مزدور باشند ✡ .

(۵) « ای سپیتامان زرتشت ! آن تخمه و زادورود خشم را بن پیدا نیست . (٦) آنان بیاری جادو به ده های ایران که من اورمزد آفریدم بریزند . (۷) آنگاه بس چیز ها را سوزند و آلایند ، و خانه از خانه داران ، ده از دهگانان ، آبادی و بزرگی و دهگانی و راستی در دین و پیمان و زنهار و شادی و همگی آفرینش من اورمزد که دادم و این دین ویژهٔ مزدیسنان ، و آتش بهرام[٦] که به داد بر پا شده است (همه) به نیستی رسد ؛ و زنگیان[۷] و آوارگان پیدا آیند . (۸) و آن روستای بزرگ شهر و آن شهر بزرگ ده و آن ده بزرگ دودمانی شود و از آن دودمان بزرگ بیش از استخوانی نماند .

---

۱ ـ خطه ، Costé (فرانسهٔ قدیم) . شاید خطه معرب همین کلمه باشد ۲ ـ مشرق و یا خراسان اما در هر صورت خیلی بعید است که این دیوان اعراب بوده باشند که از سمت مغرب آمدند ؛ مگر اینکه یکنفر ساکن کرمان چنین تصوری را بکند . گویا مقصود ترکها میباشند که از جانب ترکستان به ایران حمله کردند و گرنه هیچیك از اختصاصات آنها بجز دورهٔ فرمانروائی طولانی ایشان را نمیتوان با اعراب مقایسه کرد . ۳ ـ احتمال میرود اشاره به اعراب باشد . ٤ ـ « چون خرم دینان خروج کردند ، از ناحیت اصفهان **در ونده** و کابله و قومی از باطنیان با ایشان پیوستند . . » سیاست نامه چاپ تهران ص ۱۷٤ . ٥ ـ نام خانواده ای که دشمن زرتشت بوده است .

٦ ـ آتش مقدسی که مظهر جسمانی سه آذر بزرگ : فرنبغ و گشنسپ و برزین مهر باشد و حامی همهٔ آذرهای زمینی است . (در هفتم بند ۲٤ یادداشت دیده شود .) ۷ ـ گویا اشاره به اعراب باشد .

(۹) « ای سپیتامان زرتشت ! این ده های ایران را که من اورمزد آفریدم ، به زیان جوئی و بیدادی (فرمانروائی بیدادانه) بر کنند . (۱۰) آن دیوان ژولیده موی فریفتار باشند » (چون آنچه که گویند نکنند) « و بد ترین دین دارند » (چون آنچه که نگویند کنند) . (۱۱) ایشان را پایداری در گفتار و پیمان [۱] و راستی و آئین نیست ؛ و زنهار ندارند ، و بگفته خود استوار نباشد . (۱۲) و این ده های من اورمزد را که آفریدم به فریفتاری و آز و فرمانروائی بیدادانه بر کنند .

(۱۳) « اندر آن هنگام ، ای سپیتامان زرتشت ! همه مردم فریفتار باشند . » (بدخواه یکدیگر باشند ؛) و مهر ورزی نزرگ [۲] دیگر گونه باشد . (۱۴) و آزرم و دلبستگی و روان دوستی از جهان بشود ✲ . (۱۵) مهر پدر از پسر ، و برادر از برادر برود ؛ و داماد از پدر زن روی بگرداند ، (؟) و خواهش مادر از دختر جدا و دیگر گونه باشد .

(۱۶) « ای سپیتامان زرتشت ! چون دهمین صد سال تو سر برود ، خورشید راست تر و نهفته تر ، و سال و ماه و روز کوتاه تر باشد . (۱۷) و سپندارمذ زمین تنگ تر و راه ها دشوار تر باشد . (۱۸) و میوه تخم ندهد ✲ ؛ و دانه ها از ده هشت بکاهد و دو بیفزاید ؛ و آنکه بیفزاید سپید [۳] نباشد . (۱۹) و رستنیها و دار و درخت بکاهد ، اگر کسی یکصد میستاند ، نود بکاهد و ده

---

۱ ــ در متن فارسی دست و پیمان نوشته شده است . به پهلوی پشت بمعنی قول شرف و وعده و اطمینان دادن میباشد . ۲ ــ دوستی نزرگ (به طعنه میگوید) . ۳ ــ رسیده .

بیفزاید ، و آنکه بیفزاید گوارا و خوشمزه نباشد . **(۲۰)** و مردم کوتاه تر زایند و هنر و نیروی ایشان کم باشد ، و فریفتار تر و بیداد تر باشند ، و سپاس و آزرم نان و نمك ندارند ، ایشان در بند پرسش (از یکدیگر) نباشند .

(۲۱) « در آن بد ترین هنگام ، یك مرغ را بیشتر گرامی دارند تا آن مردم دیندار ایران را . ☆ **(۲۲)** مزد ایشان به کار کم و کار و کربه[1] از دست ایشان کم رود ، و همه گونه جداکیشان بدخواه ایشان باشند .

(۲۳) « و در همهٔ جهان ، مرده را چال کنند[2] و مرده را بگسترانند **(۲۴)** و نهان کردن مرده و شستن مرده ، و سوزاندن و بردن مرده به آب[3] و آتش و خوردن مردار[4] را به داد گیرند و نپرهیزند[5]

(۲۵) « گمان کنند که کار و کربهٔ بزرگ انجام دهند

---

۱ ـ کار ثواب تکالیف مذهبی را انجام دادن کارنغ = وظیفه نسبت بخدا را بجا آوردن . ۲ ـ در دین زرتشت دفن اموات از گناهان پورش ناپذیر است وندیداد ۱ ـ ۱۳ (٤٥) همچنین ۳ ـ ۱۲ (۳۸) ٦ ـ ٥۱ (۱۰٥) ۷ ـ ٥۱ (۱۰٥) و غیره صد در فصل ۳۳ مینویسد « ۲ چه در دین به پیداست که نسا در زیر زمین نهان کنند ، اسفندار مذ امشاسفند همی لرزد ، چنان سخت است که کسی را مار یا کژدم در جامهٔ خواب بود و زمین را نیز همچنان است ۳ ـ که نسا در زیر زمین کنی چنین چون آشکارا کنی از آن رنج برهاند » .

۳ ـ غسل میت . ٤ ـ خوردن گوشت مانده و حرام شده .

٥ ـ در مقدمهٔ بندهش ص ٤۲ دکتر وست از در ۳۹ بندهشن بزرگ که اشاره به آمدن اعراب میکند مینویسد که : ایرانشهر بدست تازیان افتاد و دین بد آنها رایج شد بسیاری از عادات پیشینیان بر انداخته گردید ، دین مزدیسنان به زاری رسید . شستن مرده و دفن مرده و خوردن مرده را به داد گرفتند . از بدو خلقت مصیبتی باین بزرگی رخ نداده بود ، زیرا از کردار بد ، از خواهش و عادات بیگانه ، کردار دشمن منشانه ، قوانین بد و دین بد ایشان ، ویرانی و حرص و ناسزائیهای دیگر استوار گردید .

و راه دروندی [1] و دوزخ سپرند ؛ و از اوارونی [2] و فرو مایگی و گمراهی خشم و آز بدوزخ روند .

(۲۶) « اندر آن هنگام سخت ، ای سپیتامان زرتشت ! (| (هنگام) فرمانروائی خشم سخت نیزه [3] و دیوان ژولیده موی از تخمهٔ خشم ، |) « آن پست ترین بندگان» [4] بخداوندی ده های ایران فراز روند .

(۲۷) « و بهدینان که کستی [5] بمیان دارند ، پس از آن پادیاوی [6] داشتن نتوانند . **(۲۸)** چه ، به آن پست ترین هنگام ، مردار و پلیدی [7] چنان بسیار باشد که هر کس گام گام بنهد ، به مردار رود . **(۲۹)** یا چون خویشتن را بـه بر شنوم [8] شوید چون پای از مغاك [9] بیرون نهد به مردار رود . ✡ **(۳۰)** یا چون

---

۱ – دروغ پرستی و این عنوان بمردمان غیر زرتشتی نیز اطلاق میشود دیو منشی Damnation کفر و الحاد . ۲ – رذیلت ضد فرارونی = فضیلت ۳ – لقب اوستائی دیو خشم میباشد . ۴ – شاید اشاره به سبکتکین باشد که از نژاد بردگان بوده است . ۵ – کمر بند زرتشتیان (گجسته ابالیش چاپ تهران ص ۱۱ دیده شود) ۶ – وضو – پاکی داشتن – شستن دست و پای خود به آب روان پیش از کستی بستن : (صد در به در پنجاه ام و هفتاد و چهارم رجوع شود) . ۱ – اینکه چون بامداد که از خواب برخیزند نخست چیزی بر دست باید افکندن یعنی دستشو ۲ – پس به آب پاك دست شستن چنانکه دست از ساعد تا سر دست سه بار شستن و روی از پس گوش تا زیر زنخ تا میان سر شسته باشد و پای تا ساق سه بار شوید . ۳ – پاد یاب .

۷ – در متن هیخر آمده که بمعنی فاصلات بدن مانند : ناخن ، موی و دندان باشد . آخال – پیخال – آشغال . ۸ – تطهیر – مراسم وضوی بزرگ نه شبه برای کسیکه بمرده آلوده شده است . (ویدیوداد نهم ۳۶ – ۱۳ دیده شود .) ۹ – در لغت اوستائی مغ بفتح اول بمعنی چاله ای بوده که دور از شهر برای مراسم تطهیر میکنده اند . بعد اطلاق به سنگی شده که بر برشنومگاه میگذارند وجای نشیمن است . مغاك از همین لغت آمده . فردوسی می گوید : مغی ژرف پهناش کوتاه بود – بر او بر گذشتن دژ آگاه بود .

به نساکده [۱] آئین « درون » [۲] بجا آورد ، بی آنکه برسم [۳] فراز بگستراند سزاوار باشد [۴] . **(۳۱)** یا به آن پست ترین هنگام ، شایسته باشد که دو مرد [۵] یزش [۶] بکنند ، تا این دین به نیستی و نزاری نرسد ؛ چون از صد ، از هزار و از ده هزار ، یکی باشد که باین دین گرود ، و نیز آنکه بگرود کار دین را انجام ندهد ✡ . (چون) آتش بهرام [۷] به نیستی و نزاری رسد ، از هزار یکی را نگهداری کنند و بدان نیز چنانکه باید هیزم و بوی خوش ندهند [۸] . **(۳۲)** یا چون مردی برای انجام آئین دین آماده شد [۹] ، هر چند نیرنگستان [۱۰] نداند ، چون با منش نیك آتش افروزد سزاوار است [۱۱] .

(۳۳) « خواسته و آزرم [۱۲] ، همه به جدا کیشان و جداراهان رسد . **(۳۴)** و کربه گران [۱۳] نیك از دودمان آزاد مردان [۱۴] و مغ

---

۱ ـ یا راد مرگ ، جایگاه مخصوصی است که مرده را قبل از مردن به دخمه در آنجا میگذارند . ۲ ـ نان مقدس ـ مراسم درون تقریباً همان مراسم مذهبی عیسوی Office eucharistique میباشد که به افتخار امشاسپندان انجام میگیرد و در جشنهای گاهانبار اجباری است . درون فطیر کوچك گردی است باندازهٔ کف دست ، عدد آنها مطابق مراسم چهار و یا شش میباشد .

۳ ـ « شاخه های باریك پی کرده بود بدرازی یك وجب که از درخت گز و هوم . . . و یا درخت انار ببرند . هرگاه خواهند نسکی از نسکهای زند بخوانند یا عبادت کنند یا بدن بشویند یا خوردنی بخورند چند عدد برسم بدست بگیرند . » فرهنگ جهانگیری . ۴ ـ در متن بمعنی جایز و احوط میباشد .

۵ ـ برای انجام مراسم یزش معمولا هشت نفر لازم است .

۶ ـ آئین پرستش و خواندن دعا . ۷ ـ در چهارم بند ۷ .

۸ ـ یعنی مقدار هیزم و بوی خوش که بموجب قانون شرع مقرر گردیده است . ۹ ـ مقدمات وضو و غیره را بجا آورد . ۱۰ ـ نام کتابی که حاوی مراسم مختلف مذهبی بوده است . ۱۱ ـ احوط است .

۱۲ ـ حرمت ـ عزت . ۱۳ ـ نوابکاران . ۱۴ ـ آزادگان .

مردان [۱] بی پوشش (گشاده) و سر و پا برهنه روند [۲] . (۳۵) خردان دختر آزادگان و بزرگان و مغ مردان بزنی گیرند . (۳۶) آزادگان و بزرگان و مغ مردان به شکستگی و بندگی رسند ؛ و « زویش [۳] » و خردان به بزرگی و فرمانروائی رسند ، و آوارگان و خردان به پیشگاهی [۴] و فرمانروائی رسند . ✡ (۳۷) گفتار دینداران و مهره [۵] (؟) و گزارش دادوران [۶] راست ، گفتار راستان و نیز آن پاکان را انگیزش پندارند ؛ گفتار خردان و ناروزنندگان و بد کاران و فسوسگران [۷] و دادستان دروغ [۸] را راست و باور دارند . (۳۷) و بدان سوگند دروغ خورند [۹] ، و بزور گواهی بدان دهند و زور و ناسزا بر من اورمزد گویند .

(۳۹) « آنانکه به هیربدان [۱۰] و هاوشتان [۱۱] نام بر دارند بدخواه یکدیگر باشند و خرده گیری کنند [۱۲] و بد یکدیگر را نگرند ؛ برایشان اهریمن و دیوان دشمنی بیشتر برده باشند . (۴۰) و از گناهانیکه مردمان کنند ، از پنج گناه سه گناه هیربدان

---

۱ ــ دانشمندان دین ــ روحانیون ۲ ــ ایرانیان قدیم سر و پا برهنه رفتن را نکوهیده میدانسته اند در کتاب صد در بندهش مینویسد « ۱۵ چون یك پای کفش روند بهر یك گام فرمانی گناه باشد » در شایست نشایست چاپ وست در چهارم . « ۱۰ ــ هر گاه سه گام بی پوشش بردارند فرمانی گناه و چون چهار گام بردارند تناپوهری گناه باشد . » ۳ ــ در چهارم بند ــ ٤

٤ ــ پیشگاه « پادشاه و صاحب تخت و مسند را هم گفته اند » برهان قاطع . ٥ ــ مهر ؟ ٦ ــ قانونگذاران ــ اهل شرع

۷ ــ بمعنی دلقك . فسوس بمعنی بازیچه و ریشخند و استهزاء نیز آمده است فردوسی : رخش بر مه وخور فسوسد همی پری خاك راهش ببوسد همی .

۸ ــ کسانیکه فتوای نا حق دهند . ۹ ــ گویا اصطلاح « سوگند خوردن » از اینجا آمده که در قدیم ظرف آبی را با مراسم مخصوصی تهیه می کردند و پس از خواندن ادعیه و ذکر نام همهٔ قوای آسمانی و شهادت راستی ، آن آب را مینوشیده اند . ۱۰ ــ پیشوایان دین . ۱۱ ــ پیروان دین ــ اصحاب ــ طلبه . ۱۲ ــ عیب جوئی کنند .

و هاوشتان کنند و نیکان را دشمن باشند » (که بدگوئی کنند و بد یکدیگر گویند ؛) « ویزشی[1] که بپذیرند انجام ندهند و بیم از دوزخ ندارند .

(۴۱) « و اندر آن دهمین صد سال که هزارهٔ تؤ بسر خواهد رسید ، ای سپیتامان زرتشت ! همهٔ مردم آز پرست و ناسزا دین باشند . **(۴۲)** و ابر کامکار و باد تند رو ، بهنگام و زمان خویش باران نشایند کرد[2] . **(۴۳)** ابر سهمگین همهٔ آسمان را چون شب تار کند . **(۴۴)** باد گرم و باد سرد بیاید و برو تخمهٔ دانه ها را ببرد . **(۴۵)** باران نیز بهنگام خویش نبارد و بیشتر خرفستر[3] بارد تا آب . **(۴۶)** و آب رودخانه ها و جویباران بکاهد و آنرا افزایش نباشد . ✩ **(۴۷)** و ستور و گاو و گوسپند کوچکتر زایند ، و بی هنر تر زایند و بار کم ستانند و موی کمتر و پوست تنگ تر (باشد) و شیر (ایشان) نیفزاید و چربی کم دارند . **(۴۸)** و گاو ورزا را نیرو کم و اسپ تندرو را هنر کم و تکاوری کمتر باشد .

(۴۹) « و به آن هنگام سخت ، ای سپیتامان زرتشت ! مردمی که کستی بمیان دارند[4] ، از بدخواهی فرمانروائی بیدادانه و بسیاری دادستان دروغ ، بتنگ آمده زندگی ایشان بایسته نبوده و مرگ را آرزو کنند . ✩ **(۵۰)** و جوانان و خردسالان بیمناك

---

۱ ـ مراسم عبادت .   ۲ ـ از جمله دستوری که در بارهٔ چیدن ناخن و موی سر داده شده (وندیداد ۱۷ دیده شود .) یکی از نتایج بی مبالاتی در آن عقب افتادن باران است .   ۳ ـ جانوران زیانکار اهریمنی .

۴ ـ مقصود بهدینان یعنی زرتشتیان میباشد .

باشند و ایشان را هوای بازی و رامش از دل بر نیاید .

(۵۱) « و جشن و نهادهٔ [۱] پیشینیان و اوسفرید [۲] یزدان و یشت [۳] و یزش [۴] و گاهنبار [۵] و فروردیکان [۶] جای جای کنند و آن نیز که کنند بدان بی گمان باور ندارند . (۵۲) و پاداش از روی داد ندهند و بخشش نکنند و اشوداد [۷] ندهند و آن نیز که دهند باز بخشند [۸] !

(۵۳) « و آن مردم بهدین [۹] نیز که این دین بهی مزدیسنان بستایند ، به راه و روش و به جامهٔ ایشان (دشمنان) فراز روند ؛ و ایشان به آن دین خویش نگروند . (۵۴) و آزادگان و بزرگان و دهگانان [۱۰] نیك ، از ده و جای خویش، از بن جای و دودمان خویش به در بدری شوند ، و از خردان و ناچیزان ، چیز به نیاز خواهند ، و به درویشی [۱۱] و آوارگی رسند . (۵۵) از ده نفر ، نه نفر این مردم بسوی باختر [۱۲] تباه

---

۱ ـ وصع ـ رسم . ۲ ـ گیتی خرید ـ دعائی که بدل شخص برات مشود و بخواند ۳ ـ « یشت نام نسکیست از حملهٔ بیست و یك نسك زند و این نسك را بجهت ارواح مردگان خوانند و در گاهنبار ها قرائت کنند » فرهنگ جهانگیری . ٤ ـ عبادت و پرستش . ۵ ـ جشنهای ششگانه سال برهان قاطع به لغت گاهنبار ها مراجعه شود . ٦ ـ نام جشنی که فارسیان در پنج روز آخر سال گیرند و آنرا خمسهٔ مسترقه گویند (برهان قاطع و نیز کتاب التفهیم چاپ تهران ص ۲۵٦ لغت پروردگان دیده شود .)

۷ ـ صدقه . ۸ ـ به طعنه میگوید که آنچه را میدهند باز میبخشند.

۹ ـ زرتشتی . ۱۰ ـ دهقان بمعنی بزرگزاده . ۱۱ ـ در یوزگی ـ فقر . ۱۲ ـ شمال (ویدیوداد ۱۹ ـ ۱) : « از نواحی شمال انگره مینوی پر مرگ دیو دیوان بیرون دوید » . . در فارسی جدید باختر عموماً مغرب و گاهی نیز بمعنی مشرق آمده است . Bartholomae , ZDMG , Xlii , 154 . Justi , Beiträge I ' 13 ; Horn , Grundriss d . n . p . 35 No 149 . دیده شود .

شوند .

(٥٦) « در خداوندی بدایشان، همه چیز به نیستی و آوارگی و سبکی و آلودگی رسد . **(٥٧)** سپندارمذ [١] زمین دهان باز گشاید و هر گوهر و ایوکشست [٢] پدیدار شود چون : زر و سیم و روی و ارزیر [٣] و سرب . ✿ **(٥٨)** و خداوندی و پادشاهی به بندگان انیران [٤] رسد، چون خیونان [٥]، ترك ، اتور [٦] و توپیذ [٧] ، چون اودرك [٨] ، و کوهیاران و چینیان و کابلیان و سغدیان و ارومیان [٩] و خیونان سپید سر خپوش به ده های ایران من فرمانروا باشند ، فرمان وکامهٔ [١٠] ایشان بجهان روا باشد .

(٥٩) « پادشاهی از ایشان جرمین کمران [١١] و تازیان [١٢]

---

١ - در سوم بند - ١٠ ٢- ایوحشست = گوهرکان - فلزات .
٣ - قلع ٤ - غیر ایرانی ٥ - این لغت هین بمعنی لشکر نیز خوانده میشود اما در اینجا با ید خیون بمعنی هونها باشد . (یادگار زریران دیده شود .) ٦ - غیر تورانی ؟ دکتر بیلی Dr Bailey در BSOS . , I . c . هیاطله حدس زده است . ٧ - دکتر بیلی تبتی گمان کرده است .
٨ - اودره ؟ دکتر بیلی این لغت را « اندر » خوانده در صورتیکه سیاق کلمه پهلوی با لغت اندر فرق دارد و جمله را ازین بعد اینطور ترجمه میکند : « که بین اهالی کوه نشین و چینی و کابلی و سغدی و .. میباشند » (یادگار جاماسپ چاپ ر م ۱۹۳۹ ص ۱۱۵ دیده شود .) ممکن است این لغت خو درك خوانده شود . در اینصورت دارمستتر حدس میزند نام یکی از قبایل خزر باشد . بهرام پژدو (شعر ۱٤۰۱) میگوید : ز ترکان و پیکند و ختلان و چین — بر آید سپاهی بایران زمین . ٩ - مقصود بیزانس است که شامل یونان نیز میشود . ١٠ - خواهش و آرزو . ١١ - دوال کستیان فردوسی : « بکشتی گرفتن نهادند سر - گرفتند هر دو دوال کمر . » در فارسی جدید دوالپا مانده است . ١٢ - در اینجا برای اولین بار اسم اعراب ذکر میشود (در ششم - ١٠) . لغت تازی را مارکوارت (شهرستانهای ایرانشهر ص ٥٨) از لغت تاختن بمعنی تاخت و تاز و غارتگری مشتق میداند و معتقد است که هیچ ربطی نه با قبیله طی و نه با لغت تاجیك دارد که از تات میآید و ترکان ایرانیان را باین لفظ میخوانند .

و اروميان بايشان رسد . **(٦٠)** آنان چنان فرمانروائى بد كنند كه مرد اشوى[١] نيك و مگسى را كشتن بچشم ايشان هر دو يكى باشد . **(٦١)** و پاسدارى[٢] (؟) و تازگى و آبادى و ده و دودمان و خواسته و دستكرد[٣] و كاريز[٤] و رود و جويبار بهدينان ايران، باين بيگانگان رسد ؛ و سپاه و مرز و درفش بايشان رسد ؛ و بكام خشم بفرمانروائى جهان روند . **(٦٢)** و چشم (آزمند) شان از خواسته پر نشود ، و خواستهٔ جهان گرد كنند ، و زير زمين نهان كنند . **(٦٣)** و بسا نابكاريها چون غلام بارگى و نزديكى با زنان بينماز كنند ، و هوا پرستى و كارهاى نكوهيده سيار ورزند . *

(٦٤) « و در آن هنگام سخت ، شب روشنتر و سال و ماه و روز سه يك بكاهد ، و سندارمذ زمين بر آيد[٥] و آفت و مرگ و نيازمندى بجهان سخت تر باشد .

(٦٥) اورمزد به سپيتامان زرتشت گفت : « اين را از پيش گويم[٦] . **(٦٦)** اين گنامينوى دروند[٧] آنگاه كه بايد تباه شود ، ستمكار تر و بد فرمانروا تر باشد . »

(٦٧) پس اورمزد به سپيتامان زرتشت گفت كه : « به هيربدان و هاوشتان[٨] اين بخوان و از بر كن ، به زند و پازند گزارش

---

١ ـ پرهيزكار ـ مقدس . ٢ ـ درست معنى آن معلوم نيست ، دكتر وست امنيت ترجمه كرده است . ٣ ـ دسترنج . ٤ ـ قنات .

٥ ـ ياد كند ؟ بر خيزد ؟ ٦ ـ در سوم ـ ٢٠ ديده شود .

٧ ـ ضد اشو ، عموماً در مورد ديوان و مرتدان استعمال ميشود . زرتشت بهرام گفته : درود از ما به بهدين خردمند ـ كه دورست از ره وآيين دروند .

٨ ـ هاوشت = طلبه ـ صحابه ـ شاگرد دينى .

بباموز که بجهان فراز گویند : » (تا بکسانی کــه از صدمین سال آگاه نیستند بگویند ؛) * « کــه ایشان باید بــه امید تن بسین[۱] و رستگاری روان خــویش ، رنج و زیان و دشمنی این حدادینان دیو پرستان را بر خود هموار کرده برد باری کنند .

(۶۸) « ای سپیتامان زرتشت ! بتو نیز گــویم : کسیکه به آن هنگام تن خواهد ، رستگاری روان نتواند ؛ چه ، تن فربه و روان گرسنه و نــزار به دوزخ خواهد بود ؛ کسیکه روان خواهد ، تنش گرسنه و نزار ، به گیتی شکسته و درویش است و روانش فربه به بهشت[۲] . » *

در پنجم

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که : « ای اورمــزد مینوئی افزونی ! دادار اشوی جهان استومندان ! (اورمزد اشو درخواندن و دیگری برای ستایش اوست ، باشد که دادار اشو گویند[۳] .) « دادارا ! آیا در آن هنگام سخت ، پرهیز کــاران و دینداران هستند که کستی بمیان داشته باشند و آئین دین را بــا شاخهٔ برسم[۴] بجای آورند و دین « خویتودس[۵] » به دودمــان ایشان روا باشد ؟ »

---

۱ ـ تن اخروی ـ معاد جسمانی (در سوم بند ـ ۳) .

۲ ـ در سوم بند ـ ۱۵ ـ ۱۶ ـ ۱۷ ـ ۱۸ دیده شود .

۳ ـ از تفسیر چنین بر میآید که نویسنده از متن اوستائی ترجمه کرده است .

۴ ـ شاخه های گز که بدست گیرند (برسم برای زدن و شکستن اهریمن و دیوان است .) در چهارم بند ـ ۳۰ دیده شود .

۵ ـ خویشی دادن ـ پیوند خویشی ـ Communion . اغلب اروپائیان این لغت را ازدواج بین خویشان نزدیك ترجمه کرده اند .

(۲) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که : « بهترین مردان آن باشد که در آن هنگام سخت ، کستی بمیان دارد و آئین دین به برسم بجا آورد ، گر چه مانند خداوندی گشتاسپ شاه نباشد (۳) کسیکه در آن هنگام سخت « ایتهاآذیزمیده[۵] » و « اشموهو[۶] » بگوید و یاد کند ، مانند کسی است که در خداوندی گشتاسپ شاه « دوازده هومیست[۳] » را به زوهر[۴] انجام میداده است . (۴) و کسیکه آئین پرستش را بجا بیاورد و سرود گاتها[۵] را بخواند ، مانند اینست که او در خداوند گشتاسپ شاه آئین واج[۶] و سرود گاتها را بر گزارده باشد .

(۵) « اشوترین (مرد) آن باشد که بدین بهی مزدیسنان باشد ، دین « خویتودس[۷] » بدودمان او رود . »

---

۱ - دعای زرتشتیان که پیش از خوراك میخوانند و اهورامزدا را بعنوان آفریدگار آفرینش نیکو پرستش میکنند . (یسنا ، ویدیوداد ۳۷) .

۲ - اشاره بدعای کوتاهی که زرتشتیان مکرر میخوانند و مرکب ازین دوازده کلمهٔ اوستائی میباشد اشم و هو و هیشتم استی ، اوشتا استی ، اوشتا اهمائی ، هیت اشائی و هیشتائی اشم . « راستی بهترین نیکی است (و هم مایهٔ) سعادت است . سعادت از برای کسی است که راست وخواستار بهترین راستیاست . » (اشا و هیشتا نام امشاسپند است)

۳ - دوازده هوماست دعائی است که در ۲٦٤ روز به افتخار ۲۲ فرشته میخوانند و هر فرشته بنوبت خود ۱۲ روز پی در پی پرستش میشود . (ترجمهٔ بهمن یشت وست ص ۲۱۳ یاد داشت ٤ دیده شود .) ٤ - زاثر برای اوستائی (آب زور) دکتر وست ترجمه صحیح آب مقدس میکند ولی در زمان قدیم زوهر بمعنی پیه و چربی حیوانی بوده که چهار روز پس از مرگ یکنفر زرتشتی بآتش بهرام تقدیم میشده است . (گجسته ابالیش چاپ چاچا بمبئی ۱۹۳٦ ص۸٦)

۵ - در پنج روز آخر ماه پنج گاتها را بخوانند . ٦ - واژ - واز باز - باج « خاموشی بود که مغان در وقت بدن شستن و خوردنی خوردن بعد از زمزمه اختیار کنند . » واج گرفتن - دعائی که زرتشتیان قبل و بعد از خوراك زمزمه میکنند . این لغت از ریشهٔ : وچ - واچ اوستائی بمعنی سخن گفتن است .

۷ - در پنجم - ۱ .

(۶) اورمزد گفت : « ای سپیتامان زرتشت ! درین نه هزار سالی که من اورمزه دادم ، مردم اندر آن هنگام سخت سهمگین تر باشند . (۷) چه ، در خداوندی بد آزدی دهاك [۱] و افراسیاب تورانی ، مردم در آن هنگام سخت بهتر میزیستند و بیشتر می ـ زیستند ، وایشان را رنج دشمنی از اهریمن دو دیوان کمتر بُود . (۸) چه در آن خداوندی بد ایشان ، در ایرانشهر پنج ده ویران نبود ، چونانکه هزارۀ تو سر برود ، ای سپتامیان زرتشت ! (۹) چه همۀ ده های ایران به سم اسب ایشان کنده شود ؛ درفش ایشان تا به پذشخوارگر [۲] برسد ؛ با فرمانروائی ستمگرانه جایگاه دین را از آنجا برند ، و تاخت و تاز ایشان از آنجا خواهد رسید . ✿

(۱۰) « ای سپیتامان زرتشت ! این را از پیش گویم . »

(۱۱) از هستان [۳] در پرستش آنکس ایدون بر تر باشد ، (که یزش [۴] اورمزد بیشتر کند .) اورمزد از اشوئی بهمه چیز آگاه است (اورمزد که از اشوئی آگاه است ، مزد و پاداش کار نیك و کربه را هر آنچه هست بدهد ؛) و من (انجمنان) نر و ماده را میپرستم ، (امشا سپندان که نیز نر و یا نیز ماده باشند بهتر هستند . ـ) [۵]

---

۱ ـ ضحاك . ۲ ـ پتش ـ خوره ـ گر = کوهی که بدان فره است . نام نواحی کوهستانی جنوب بحر خزر که شامل گیلان و تبرستان میشود . (بند هشن در دوازدهم ـ ۲ ـ ۱۷) . ۳ ـ موجودات . ٤ ـ پرستش .

۵ ـ این قسمت از دعای ینگهه‌ها تام اوستا ترجمه شده که از اینقرار میباشد :

ینگهه ها تام ائت ، یسنه پئیتی ونگهو ،

مزدا وا هورو وئنا ، اشات هچا ،

یاو نگهمچا تسچاتا و سچا یزمئیده .

« اهورا مزدا آگاه است از آنکسیکه (چه مرد و چه زن) در میان موجودات ستایشش بهتر است ، بحسب راستی ، این چنین مردان و این چنین زنان را ما میستائیم . »

در ششم

(۱) پرسید زرتشت از اورمزد که : ای اورمزد مینوئی افزونی ! دادار اشوی جهان استومندان ! این دین بهی مزدیسنان را از چه رو باز بپیرایند ؟ و با چه افزار [۱] این دیو ژولیده موی از نژاد خشم [۲] را بکشند ؟ **(۲)** دادارا ! بمن مرگ بده ، و نوادگان مرا مرگ بده ، » (| که در آن هنگام سخت زیست نکنند ؛ |) « بایشان زندگی اشوئی بده ، » (| که دروندی [۳] و راه دوزخ را نپویند . |)

(۳) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان زرتشت ! بس از نشانهٔ سیاه [۴] ، فرمانروائی ازین خشم تخمگان [۵] به شیذاسپان کرسیاك [۶] دروج [۷] درده [۸] سلمان [۹] رسد ؛ » (| ماهونداد [۱۰] گفت که : اورومیان باشند ؛ و روشن [۱۱] گفت که : سرخ کلاه [۱۲] و سرخ زین و سرخ درفش باشند ؛ و اینها نشانهٔ ایشان باشند . ـ |)

---

۱ ـ وسیله ـ آلت . ۲ ـ در تحسین بند ـ ۱۱ .

۳ ـ دیو منشی . ٤ ـ شاید مقصود درفش سیاه است که علامت عباسیان میباشد . در افسانه های اساطیری بموجب فردوسی علامت تورانیان میباشد و درفش افراسیاب سیاه است درفش کیخسرو بنفش است درفش پشوتن نیز سیاه میباشد .

۵ ـ در نسخه پازند « ترکان چرمین کمر » افزوده میشود ، یعنی اهالی ترکستان . ٦ ـ وست گمان میکند در اینجا نیز اشاره به عیسویان شده است . (در سوم بند ـ ۲٦ یاد داشت دیده شود .) ۷ ـ ضد اشوئی ، دیو ماده است که فریبنده و دروغگو می باشد . ۸ ـ ایالت . ۹ ـ Sairima اوستائی (بندهشن در بیستم ـ ۱۲) سرزمین سلم پسر فریدون این لغت دیلمان نیز خوانده میشود که نام محلی در همان حوالی است . ۱۰ ـ نام یکی از شارحین است (در دوم بند ـ ۲ دیده شود .) ۱۱ ـ روشن پسر آذر فرنبغ فرخ زاد است که در زمان مامون میزیسته (گزارش گمان شکن چاپ تهران ص ٤) . ۱۲ ـ قزلباش که ترکان سرخ کلاه میباشند و در زمان صفویه اسم آنها مشهور شد . ولی تاریخ تحریر این کتاب خیلی پیشتر ازین زمان است .

(۴) « ای سپیتامان زرتشت ! چون بیایند ، خورشید نشان سهمناکی بنمایاند و ماه از رنگ بگردد ، و در جهان سهمناکی و تیرگی و تاریکی باشد ؛ به آسمان نشانهای گوناگون پیدا آید ✿ ، و زمین لرزه بسیار باشد ؛ و باد سخت‌تر آید و بجهان نیاز و تنگی و دشواری بیشتر پدیدار آید ؛ و ستارهٔ تیر [۱] و اورمزد [۲] بد ترین پادشاهی را نشان دهند .

(۵) « دروج شبذاسیان کرسیاك [۳] ، یکصد گونه ویکهزار گونه و ده هزار گونه باشند . درفش سرخ دارند و پیشرفت ایشان بسیار ؛ باین ده های ایران که من اورمزد آفریدم بتازند ، تا کنار اروند [۴] ، » (| کسانی باشند که رود فرات گویند ، |) « تا دوان پایتخت آشورستان ، » (| این دوان با داوری سخت [۵] ، پایتخت آشورستان است که مردم آشور بدانجا باشند و در آنجا نشیمن گزیده‌اند ، کسانی آن را پناه‌گاه دیوان گویند . |) ✿

(۶) « ایدون ایشان از خشم تخمگان سد گونه و هزار گونه و ده هزار گونه بکشند ، و درفش ، نشان و سپاه بیشمار ایشان دیوان ژولیده موی باز گردند [۶] ؛ و سپاه پیشانی فراخ [۷] ترك و کلمبر [۸] دشمن به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم برسند ؛ » (| بدانید که افراشته درفش باشند ، چه

---

۱ ـ عطارد که ستاره نحس است . ۲ ـ مشتری

۳ ـ در سوم بند ـ ۲۶ . ٤ ـ رود دجله است و ارنگ محتمل است که رود ارس باشد . فردوسی گوید : اگر پهلوانی ندانی زبان بتازی تو اروند را دجله خوان ۵ ـ سخت امار یا سخت همار لقب پایتخت آشور است .

٦ ـ معلوم نیست بکجا بر میگردند و کدام دسته هستند .

۷ ـ از مشخصات قیافه مغول (در هفتم ـ ۱۱) . ۸ ـ در جنوب افغانستان بین دو دریاچه شهری بنام کله میر وجود دارد .

درفش را افراشته گیرند ، بدانید که گروه بیشماری چون موی بر یال اسپ [۱] به ده های ایران که من اورمزد آفریدم بمانند ؛ |) « ترکان چرمین کمر و شیداسپ کرسیاك اروماثی [۲] با هم فرا رسند .

(۷) « ای سپیتامان زرتشت ! جنگ بزرگ و کار زار ایشان با یکدیگر سه بار و بسه جای باشد .

(۸) یکی در خداوندی کیکاوس ، آنگاه که او بیاری دیوان با امشاسپندان بود [۳] .

(۹) « دو دیگر چون تو ، ای سپیتامان زرتشت ، دین پذیری و با من گفتگو کنی ، هنگامیکه گشتاسپ شاه و ارجاسپ [۴] خشم زاده ، به کار زار دین ، در سپیذرزور [۵] با هم ستیزه کنند ؛ ✿ »

---

۱ ـ در ارده وراز نامه (٥٤) این اصطلاح را برای روح اشخاص شرور آورده که در دوزخ مانند یال اسپ بغل هم واقع شده اند اما یکدیگر را نمی بینند و احساس تنهائی میکنند . ۲ ـ در اینجا نسبت شیداسپ ذکر میشود (در سوم ـ ۲٦) اروم یا بیزانتن که شامل یونان نیز میشده است . ۳ ـ اشاره به افسانهٔ پرواز کاوس به تحریك اهریمن برای اینکه خدائی را از اورمزد بستاند . بموجب افسانه کاوس پادشاه کیان پسر کی ابیوه است که دیوان بفرمان او بودند و بدستورش هواپیمائی ساختند تا بآسمان صعود بکند . ولی همینکه از ابرها گذشتند اورمزد توانائی ایشان را بگرفت و بزمین افتادند . اما خودش زنده ماند چون مقدر بود که سیاوش از نسل او بوجود بیاید ٤ ـ در کتاب یادگار زریران جنگ زریر برادر گشتاسپ پادشاه کیانی با ارجاسپ پادشاه خیون شرح داده شده است . این جنگ بفتح گشتاسپ و رونق دین زرتشت پایان میپذیرد .

٥ ـ یوستی Justi اوروساره را دشت بیاض در کوهستان قائن و بیرجند حدس میزند . جاکسن جنگل سپید را بین نیشاپور و مشهد قرار می دهد بموجب بند هشن جنگ قطعی در کوهستان کومش (گرگان) روی میدهد . در هنگامیکه سپاهیان ایران نزدیك بوده متواری بشوند ، کوه میان دشت شکافته و کوه جدیدی احداث میگردد که به « مدن فریاد » یعنی فریاد رس ملقب گردید (نیرنگستان چاپ تهران ۱۳۱۲ ص ۱۱۹ ـ ۱۲۲ داستان شهربانو) دریشت پانزدهم ۳۱ ـ ۳۳ راجع به کیخسرو و سپید رزور اشاره شده است و در جاماسپ نامه پهلوی از جنك گشتاسپ با اکوان سپید در سپید رزور گفتگو میشود که در ناحیه پذشخوار گر اتفاق میافتد .

(| کسانی گویند در پارس باشد . |)

(۱۰) « و سه دیگر ، چون هزارهٔ تو بسر آید ، ای سپیتامان زرتشت ! چون آن ترکان و تازیان و اورومیان هر سه به یکجا رسند ؛ ✿ » (| گویند که در دشت نهاوند[۱] باشد ؛ |) « همهٔ مردمان ده های ایران که من اورمزد آفریدم ، از جایگاه خویش به پذشخوار گر برسند . » (| گویند آذر گشنسپ در دریاچهٔ ژرف چیچست گرم آب که از دیوان دور باشد[۲] ، بدانید که دین بدانجا آشکار شود ؛ کسانی گویند که در ماهی[۳] خواهد بود ، آتروك[۴] گفت که در خرچنگ[۵] باشد ؛ |) « ای سپیتامان زرتشت ! چنان تاخت و تازی از خشم تخمگان به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم بشود ، که این مردم پذشخوار گر و پارس و سوراخ نشین[۶] و کوه نشین و دریا نشین پس از آن نهفته بمانند . ✿

(۱۱) « چه ، چون شوهر خویشتن را بتواند رهائی دهد ، دیگرش زن و فرزند و خواسته بیاد نباشد . »

(۱۲) پس زرتشت گفت که : « دادارا ! مرا مرگ بده ،

---

۱ ـ آیا اشاره به جنگ معروف فتح‌الفتوح بین ایرانیان و اعراب شده و یکنفر مفسر بعد از اسلام اضافه کرده است ؟ ۲ ـ دریاچه ارومیه به اوستائی Caêcasta در بندهشن در بیست و دوم ـ ۲ : « دریاچهٔ چیچست در آذر بادگان است آب آن گرم و رانندهٔ درد ها می باشد . » در کتابهای پهلوی صفات : گرم آب درمان آب ، دور از دیوان ورانندهٔ درد ها (جوید بیش) برای این دریاچه آمده است . بقول نویسندهٔ زاد اسپرم (در ششم ـ ۲۲) آذر گشنسپ در کنار این دریاچه بوده است . دریاچه ارومیه که نزدیک محل تولد زرتشت میباشد مقدس بشمار میآید . ۳ ـ برج حوت ۴ ـ آذر و نام دستوری است . ۵ ـ برج سرطان . ۶ ـ شاید مقصود مردمان غار نشین است .

نوادگان مرا مرگ بده ، » (| تا در آن هنگام سخت زیست نکنند : |)

(۱۳) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان زرتشت ! بیم مدار ، چه ، آنروز که دهمین سدهٔ هزارهٔ تو زرتشتان سر برود [۱] ، هیچ دروند ازین هزاره در آن هزاره نرود [۲] . »

در هفتم

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که : « ای اورمزد مینوئی افزونی ! دادار اشوی جهان استومندان ! دادار ! چون آنان بیشمار باشند ، به چه افزار ایشان را تباه توان کردن ؟ [۳]

(۲) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان زرتشت ! چون

---

۱ ـ هزاره ای که زرتشتان نامیده میشود . ۲ ـ وست در ترجمه بهمن یشت (ص ۲۱۹ یاد داشت ۱) متذکر میشود که این مطلب با ازمنهٔ تاریخی وفق نمیدهد ولی بنظر میاید که هزارهٔ زرتشت پیش از آشفتگی در مذهب و قبل از هجوم دیوان بپایان رسیده باشد جزئیات این وقایع از فصل چهارم تا هفتم شرح داده شده است . بموجب بندهشن در سی و چهارم ۷ ـ ۹ فاصلهٔ بین « ظهور دین » در سلطنت کی گشتاسپ تا آخر دورهٔ ساسانیان ۱۰۱۶ سال می ـ شود اگر مقصود از ظهور دین زمانی است که زرتشت دین پذیرفت آنوقت سی ساله بود . از اینقرار باید در تاریخ ۱۰۴۶ سال قبل از پایان دوره ساسانیان تولد شده باشد یعنی در شانزدهمین سال سلطنت خسرو پرویز که قدرت ساسانی به اوج ترقی رسیده بود و در حدود ۲۰ سال بعد رو به زوال گذاشت ، هزارهٔ او باید انجام گرفته باشد چنین بدست میآید که نویسندهٔ بهمن یشت همان تاریخ بندهشن را اقتباس کرده است . هرگاه مقصود از ظهور دین هنگام پذیرفتن آن توسط گشتاسپ باشد از این رو زرتشت ۴۰ یا ۴۲ ساله بوده و با در نظر گرفتن این تاریخ آخر هزاره تقریباً در حدود ۵۹۳ ـ ۵۹۵ میلادی بوده است . بموجب تعیین زمان ناقصی که در بند هشن دیده میشود دهمین هزارهٔ عالم در برج جدی با ظهور دین آغاز میشود و در ۶۳۵ میلادی چهارمین سال سلطنت یزد گرد موقع هجوم مسلمانان بپایان میرسد . و هزارهٔ برج دلو با هزارهٔ هوشیدر تطبیق مینماید . بنظر میرسد که از هزارهٔ هوشیدر نیز گذشته است که از ۵۹۳ ـ ۶۳۵ تا ۱۵۹۳ ـ ۱۶۳۵ بوده است . ۳ ـ نویسنده پس از شرح شرارت دیوان در دورهٔ آهن آلوده دوباره از سر نو شروع میکند ، تا وسیلهٔ دفع آنها را نشان بدهد .

دیو ژولیده موی از تخمهٔ خشم پدید آید ، نخست بسوی خوراسان[۱] نشان سیاهی[۲] پیدا بشود ✿ ؛ هوشیدر پسر زرتشت به دریاچهٔ فرزدان[۳] زائیده شود ؛ » (| کسانی گویند که به دریای کیانسیه[۴] باشد و کسانی گویند به کابلستان[۵] باشد . |).

(۳) « در سی سالگی به گفتگوی با من اورمزد رسد ، ای سپیتامان زرتشت ! (| کسانی بسوی چین و کسانی در هندوستان گویند . |)

(۴) « کی زائیده شود ✿ ؛ (| گویند که پدر کی از نژاد کیان باشد و بیاری هوشیدر[۶] به هندوستان شود . (۵) در صد سالگی کام از زنان گیرد ، سپس کی چنانکه از نوشته های دینی بر میآید ، اورا بهرام ورجاوند[۷] خوانند از او بزاید ؛ کسانی اورا شاپور گویند . |)

---

۱ ـ خراسان یا مشرق ۲ ـ در ششم ـ ۳ ۳ ـ بموجب بند هشن در سیستان واقع شده است . (امان یشت ۱۰۸) به اوستائی « فرز دانو آپ » . یوستی این دریاچه را دریاچهٔ آب ساکن جنوب غربی حدس میزند . دریاچهٔ فرزدان جزو عجایب سیستان بشمار میرفته ـ در بند آگاهی (بند هشن بزرگ) می‌نویسد « دریاچهٔ فرزدان به سگستان است . گویند که چون آزاد مرد درست کاری چیزی اندر آن افکند بپذیرد ، چون درستکار نباشد ، آنرا باز بیرون افکند . بن چشمهٔ آن نیز با آب دریای فراخ (فراخوکرت ـ وروکرته) پیوسته است » . در دوازدهم ـ ۶ ۴ ـ کرستنسن گمان میکند دریاچه هامون در سیستان باشد که از زمان قدیم نزد ایرانیان مقدس شمرده میشده است . (Les Kayanides p 5 et 22 _ 23) در اودبه و سهکه سگستان مینویسد که : « رود هیتمند و دریاچهٔ فرزدان و (زره) دریای کیانسیه و کوه اوشداشتر (اوشیدرنه) اندر زمین سگستان هستند . » ۵ ـ سر زمین کابل ۶ ـ نام مسیح و پیغمبر آخر زمان زرتشتیان است که باید قدرت مهاجمین را در هم شکسته و دین بهی را دوباره بر قرار سازد . ۷ ـ ورجاوند از لغت اوستائی « ورچنغند » (ورج ـ ارج ـ آبرو ـ افتخار) میآید ، در اوستا این لقب به فرهٔ کیان ، ماه و ستارهٔ تشتر Sirius داده میشود . این شخص باید حلول فرشتهٔ بهرام باشد . بهرام پادشاه زمان هوشیدر است چنانکه گشتاسپ پادشاه زمان زرتشت بود .

(۶) « در آن شبی که کی زائیده شود ، نشانی بجهان رسد ، ستاره از آسمان ببارد ؛ » (| چون کی زائیده شود ستاره نشان نماید ✡ ، داذ اورمزد [۱] گفت که در ماه آبان و بروز باذ [۲] باشد ؛ |) « زندگی پدر آن کی بفرجام رسد ، اورا بانوان شاه بپرورند ؛ پادشاه زن باشد .

(۷) « چون آن کی به سی سالگی برسد ، » (| کسانی هنگام را گویند |) « سپاهی با درفش بیشمار ، سپاهی از هندو و چینی که درفش افراشته دارند ؛ » (| چه درفش را افراشته گیرند ، |) « با درفش افراخته و با زین افراخته ، به تاخت و تاز تا بهرود [۳] روند ؛ » (| برخی ده بومه گویند ؛ |) « ای سپیتامان زرتشت ! تا در میان دریای بهران [۴] روند .

(۸) « چون ستارهٔ اورمزد [۵] به اوج بلندی [۶] برسد و ناهید [۷] را فرود افکند ، گوند [۸] بیشمار زیناوند [۹] ، با درفش افراشته بیایند و پادشاهی به کی رسد . »

(| **(۹)** کسانی از سیستان و پارس و خراسان گویند ،

---

۱ ـ نام مفسری است (در دوم بند ـ ۲ دیده شود .) ۲ ـ باد روز بیست و دوم از ماه هشتم سال پارسی مطابق با هفتم اکتبر میباشد . ۳ ـ بوستی حدس میزند ارنگ رود باشد اما بموجب یکی از مورخین ارمنی قرن هفتم میلادی ایرانیان جیحون را بهرود مینامیده اند . ٤ ـ احتمال میرود خلیج فارس دریای بهران نیز نامیده میشده . بمناسبت جزیرهٔ بهران که بعد معرب و بحرین نامیده شده است . ٥ ـ مشتری . ٦ ـ بالت در اصطلاح نجوم خانه شرف است ۷ ـ زهره ستاره نحس . ۸ ـ لشکر ـ جرار معرب آن جند میباشد . ۹ ـ سلاحدار در فارسنامهٔ ابن بلخی مینویسد : « اورا طهمورث زیناوند گفتندی و زیناوند لقب او بود یعنی تمام سلاح . » زینبد نیز باین معنی آمده است و فرخان زینبدی نام یکی از آخرین سرداران ایرانی است که با اعراب جنگید . (مارکوارت — ایرانشهر) .

دسته‌ای از جانب پذشخوار گر گویند ، برخی از کوهستان هرات گویند ؛ و کسانی از تبرستان [۱] گویند . |)

(۱۰) « و از آنسوی کسانیکه در جستجوی بچه خرد سالی باشند پدیدار شود ✡ ؛ » (| بدانید سپاه بیشمار با درفش افراشته از پذشخوار گر ، سپاه گوند آراسته ایرانشهر باشد ؛ کسانی گویند پیداست که ایشان را کردان و کرمانیان خوانند . |)

(۱۱) « سپس بیاری یکدیگر و زیر یك درفش ، به ده های ایران آیند و گروه بیشماری از شیداسپ [۲] تخمهٔ خشم ، لشکر سهمناك پیشانی فراخ [۳] ، گرگ دو پا [۴] ، دیوان چرمین کمر [۵] بکشند .

(۱۲) « در کنار اروند سه کارزار کنند : یکی به . . . یکی به سپیذرزور [۶] و یکی بدشت نهاوند . [۷] »

(| . (۱۳) کسی گوید که بدریاچهٔ سه تخمه [۸] باشد ، کسی گوید به مرو [۹] تابان باشد و دیگری گوید در پارس باشد . |)

---

۱ ـ کوهستان های ساحل جنوبی بحرخزر که امروزه البرز خوانده میشود ، اما بنظر نمیآید همان البرز افسانه باشد کـه بعد به کوه قاف مشهور شده است . ۲ — در گرشاسب نامهٔ اسدی جزو اولاد جمشید بترتیب ذیل : جمشید ، تور ، شیداسپ (سپندیست) شرح میدهد تا به گشتاسپ میرسد . اما گمان میرود که این شیداسپ کس دیگری باشد . دارمستتر حدس میزند شیداسپ همان بیوراسپ منفور ایرانیان است . ۳ — در ششم — ٦ . ٤ — بنظر میآید اصطلاح « گرگ دو پا » از یسن ٦٢ — ٦٣ (چاپ اشپیگل) گرفته شده است . ۵ — دوبال کوستی = چرمین کمر مقصود ترکان هستند زیرا کستی زرتشتیان از پشم است . ٦ — در ششم — ۹ یعنی صحرای سفید . ۷ — آیا اشاره به جنگ اعراب شده است ؟ نام محل جنگ اول افتاده در اینجا مطالبی کـه در فصل ششم — ۱۰ گفته است دوباره توضیح میدهد . جنگ نهاوند در سنه ٦۵۱ میلادی اتفاق افتاده است . ۸ — دریاچه سه تخمه ظاهراً همان دریاچهٔ مقدس فرزدان است که حافظ سه نطفه از زرتشت میباشد ، ۹ — مرو که در ترکستان است .

(۱۴) « سپاه بیشمار خراسانی با درفش افراشته [۱] به پشتی ده های ایران باشند ؛ » (که درفش از پوست ببر دارند ، درفش بادی و سندوك [۲] ایشان سپید باشد .) **(۱۵)** « و سپاه بیشماری تا به جایگاه دیوان بتازند [۳] ، چنان کشتاری نمایند که هزار زن از پس مردی نه بینند و بگیرند ✡ .

(۱۶) « ای سپیتامان زرتشت ! چون زمان سر برود ، این دشمنان مانند بن درختی که بیك شب سرد زمستانی که برسد [۴] و بیك شب برگ بیفکند تباه شوند ✡ .

(۱۷) « این ده های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپیرایند [۵] **(۱۸)** « به دوبارگی گنامینو [۶] با دیوان و بد نژادان و خشم سخت نیزه [۷] ، به بشت و یاری ایشان دیو پرستان و خشم تخمان ریزند ، ای سپیتامان زرتشت !

(۱۹) « و من اورمزد دادار ، نیروسنگ ایزد و سروش اشو [۸]

---

۱ — در هفتم بند ۷ ۲ — بیرق - علامت که معرب آن سندوق است ۳ - گویا نویسنده از شرحی که مکرر گوشزد کرده بود در اینجا میخواهد نتیجه بگیرد ۴ — شاید در اینجا اشاره به زمستان ملکوس شده است ، که قبل از آخر دنیا خواهد آمد و آفریدگان را تباه میکند . ۵ - وسیله ماوراء طبیعی که برای دفع شرارت دیوان بکار میرود در بند های آینده شرح میدهد ۶ — روح خبیث = اهریمن ۷ — در چهارم - ۲۶ ۸ - دو فرشته‌ای که فرستادهٔ مخصوص اورمزد بمردمان میباشند . نیروسنگ در اوستا بشکل نیریوسنگها آمده است (یسنهای هودهم ۶۸ — ۹۲ ویدیو داد نوزدهم ۱۱۱ - ۱۱۲ بیست و دوم — ۲۲ وغیره دیده شود) سروش در اوستا بشکل : سراوشا آمده که نمایندهٔ شنوائی و اطاعت میباشد . وظیفهٔ او اینست که مخصوصاً در شب جهان را پاسبانی نموده از شرارت دیوان جلوگیری بکند . (ویدیوداد هژدهم ۷۰ — ۵۱ — ۴۸ وغیره یسناسروش یشت هادوخت نیز دیده شود .) انتظار میرفت این پیام در آخر هزارهٔ هوشیدر به پشوتن فرستاده شود . (در نهم — ۹ — ۱۰ دیده شود .)

را به کنگ‌دز[۱] که سیاوش درخشان بر پا کرد بفرستم ✿ تا به چهرومیان پسر گشتاسپ[۲] پیر استار راست فرهٔ دین کیان بگوید که : « ای پشوتن درخشان ! به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم فراز رو ، و با آتش و آب آئین هادخت[۳] و دوازده هومیست[۴] را بجا بیاور ؛ » (انجام دادن با آب و آتش ، آنچه که به آب و آتش آشکار است .)

(۲۰) « و نیروسنگ ایزد و سروش اشو از چکاد دائیتیک[۵] نیکو به کنگ‌دز کــه سیاوش درخشان بر پا کرد روند ، بدو بانگ کنند که : « فراز رو ، ای پشتوتن درخشان ، چهرومیان پسر گشتاسپ و پیراستار راست فرهٔ دین کیان ! فراز رو ، باین

---

۱ — در اصل همان کنگهه اوستائی (باغ بهشت) یا مسکن آریا ها (ایرئنم ویجو) میباشد . Pays de Cocagne که بموجب کتابهای پهلوی سیاوش آنرا بنا نهاد ، و در شمال ترکستان در میان کوه ها واقع شده است . در بند هشن بزرگ شرح میدهد که کنگ در متحرك و روی کمر دیوان ساخته شده بود ولی کیخسرو آنرا بزمین استوار کرد . در آن هفت دیوار : زرین ، سیمین ، پولادین ، برنجین ، آهنین ، بلورین و یکی دیگر از سنگهای گرانبها وجود دارد . در میانش جاده هائی تعبیه شده که از میان قلعه هر کدام ۷۰۰ فرسنگ طول دارد و دارای پانزده دروازه است که ازین دروازه بدروازه دیگر با اسپ ۲۲ روز راه میباشد . پادشاه این قلعه پشوتن بیمرگ است ، بوند هشن و مینوخرد و صد در دیده شود . فردوسی میگوید : همی گفت : هر کونه‌دیدست کنگه ـ نباید که خواهد بگیتی درنگ . ۲ — لقب پشوتن است ، در یشتها ـ ٤ نوشته که درد و مرگ باو کارگر نمیباشد . ۳ — بموجب دینکرد این کتاب بیستمین نسك ادبیات مزدیسنان بوده است ٤ — در پنجم بند ۳ دیده شود ، ٥ ـ بموجب بند هشن چکاد دائیتیك (قلهٔ داوری) در میان جهان واقع شده و به بلندی صد مرد میباشد ویك سرپل چینود (صراط) روی آن قرار گرفته است . (بند هشن در دوازدهم — ۷) چکاد سر کوه (کله = قله ؟) میباشد . فردوسی میگوید : بیامد دوان دیده بان از چکاد — کــه آمد سپاهی ز ایران چو باد .

ده های ایران که من اورمزد آفریدم[۱]، و پایگاه دین و خداوندی را باز بپیرای . »

(۲۱) « ایشان مانند مینوئیان[۲] بر روند ، دوازده هومیست[۳] را به زوهر[۴] انجام دهند . (۲۲) و فراز رود پشوتن درخشان با یکصد و پنجاه مرد اشو ✿ که هاوشت[۵] پشوتن هستند و جامهٔ نیك مینوئی[۶] از سمور سیاه به بر دارند ، با منش نیك و گفتار نیك و کردار نیك[۷] جلو روند و هادخت[۸] و بغان یسن[۹] را به آتش و آب به آئین انجام دهند ، و من اورمزد با امشاسپندان را فراز ستایند . (۲۳) پس از آن سه یك دشمنی بشکنند .

(۲۴) « فراز رود پشوتن درخشان با صد و پنجاه مرد ، که جامهٔ سمور سیاه دارند ، به آذر فرهمند که روشن کرپ[۱۰] خوانند ، که به دادگاه نشسته و جان آذر فرنبغ پیروزگر[۱۱]

---

۱ — باید از زبان اورمزد باشد یعنی پیغام اورا میرساند . ۲ — بصورت روحانیان و غیر مرئی . ۳ — در پنجم بند ۳ . ٤ — در پنجم بند ۳ . ۵ — اصحاب ـ امت ـ پیرو . ٦ — روحانی ـ معنوی . ۷ — « هومت و هوخت و هوورشت » این کلمات در موقع شروع بکار مهمی گفته میشود . ۸ ـ در هفتم — ۱۹ . ۹ — نام نسکی بوده که از میان رفته است و فقط سه نسك از آن باقی است . ۱۰ — جسم نورانی . بموجب بند هشن آذر فرنبغ ابتدا توسط جمشید بکوه خوره اومند خوارزم بر قرار شد و در زمان گشتاسپ در خارج از خوارزم بکوه روشن در کابلستان برده شد شاید در اینجا اشاره به تغییر مکان آتش میشود . ۱۱ — در بند هشن بزرگ توضیح مفصلی راجع بجسم و روح آتش بهرام داده مینویسد که اورمزد سه آذر بیافرید : آذر فرنبغ ، گشنسپ و برزین مهر که مانند سه فره برای نگاهبانی جهان بشمار میروند . جم آذر فرنبغ را به دادگاه بکوه خوره اومند در خوارزم بنشانید ؛ کی گشتاسپ آنرا بکوه روشن در کابلستان نقل مکان داد . آذر گشنسپ تا پادشاهی کیخسرو از جهان نگهبانی نمود و آذر برزین مهر تا زمان پادشاهی کی گشتاسپ به نگاهبانی جهان گماشته شده بود . ازین سه آذر ، آتش بهرام تن جسمانی و سه آذر جورهٔ آن میباشند که در میانش قرار گرفته‌اند . مانند تن آدمی که در شکم مادرش پرورش می‌ـ

بقیه در صفحهٔ ۶۳

باشد ، همهٔ این گروه با هم آئین پرستش را بجای آورند ، (شاخه های) برسم فراز گسترند ، و آئین خرداذ و امرداذ یسن را به نیرنگ [۱] و نیرنگستان [۲] دینی انجام دهند . **(۲۵)** و سه یك دشمنی بشکنند .

(۲۶) « فراز رود ، پشوتن پسر گشتاسپ ، بدستیاری آذر فرنبغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر [۳] ، به بتکدهٔ بزرگ نشیمنگاه گنامینوی دروند [۴] ، خشم سخت نیزه [۵] و همهٔ دیوان و دروجان [۶] و بد تخمگان و جادوگران به ژرف ترین تاریکی دوزخ رسند ✿ ؛ به همکوششی پشوتن درخشان آن بتکده را بر کنند .

(۲۷) « و من دادار اورمزد با امشاسپندان به کوه هوکیریان [۷] بیائیم و به امشاسپندان فرمائیم که بهمهٔ ایزدان مینوئی گویند که : « بروید و به یاری پشوتن درخشان رسید . »

(۲۸) « و مهر فراخ چراگاه [۸] ✿ و سروش تکاور و رشن راست و بهرام [۹] تهمتن و اشتاذ پیروزگر و فرهٔ دین مزدیسنان [۱۰]

بیند و چون بدنیا میآید روحی از عالم بالا به آن تعلق میگیرد کـه تا زنده است تن اورا اداره میکند و چون تن ار هم پاشید وبه رمین پیوست روح مدنیای علوی صعود مینماید . ارین جهت آتش بهرام نامیده شده که حامی همه آذرهای رمینی بهرام است و سروش به نگهبانی اینها گماشته شده است آذر فرنبغ تا رمان نویسندهٔ بند هشن هنوز بجای خود باقی بوده است

۱ — عزایم . ۲ — در چهارم بند ۳۲ . ۳ — همین در بند ۲٤ به یاد داشت ۱۰ رجوع شود . ٤ — اهریمن نابکار ۵ — در چهارم ـ ۲۶ . ۶ — شریر ها . ۷ — در بند هشن صفت مرتفع باین کوه داده میشود . گویا یکی از قلل غربی البرز افسانه‌ای میباشد . لغت اوستائی آن : هوکیریاهریزو است که در یسناوابان یشت وغیره نیز ذکر شده است . ۸ — فراحو — گوییوت = چراگاه فراخ گاو (لقب مهر است) . ۹ — اینکه فرشته بهرام بصورت روحانی بکمك پشوتن میرود با این قضیه که او نیز بشکل بهرام ورجاوند میرود متناقض میباشد . ۱۰ — صورت قوای روحانی و فرشتگانی است که نگاهبان دین زرتشت هستند .

که آراستار نیرنگ فرمانروائی جهان باشد بفرمان من دادار رسند.

(۲۹) « من دادار، به پشتی و یاری پشوتن درخشان رسم.

(۳۰) « دیوان تاریك تخمه را بزنند.

(۳۱) « گنامینوی دروند به مهر فراخ چراگاه بانگ کند که: « ای مهر فراخ چراگاه! ترا براستی سوگند بایست.»

(۳۲) « پس مهر فراخ چراگاه بانگ کند که: « درین نه هزار سال، که او (گنامینو) پیمان کرد [۱] ☆، تا کنون دهاك [۲] بد دین و افراسیاب تورانی و اسکندر اورومی و این چرمین کمران [۳]، دیوان ژولیده موی، هنگام هزار سال بیش از پیمان خداوندی کردند. [۴] »

(۳۳) « آن گنامینوی [۵] دروند که چنین بشنود سترده بماند.

(۳۴) « مهر فراخ چراگاه، خشم سخت نیزه را بزند که به ستوهی بدود. **(۳۵)** آن گنامینوی دروند با زاد و رود بد‌تخمگان باز در تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند.

---

۱ — اشاره به پیمانی که بین اورمزد و اهریمن بسته شده بود که اهریمن فقط تا نه هزار سال حق دارد به آفریدگان اورمزد زیان برساند. (ص ۲ و ۳ مقدمه دیده شود.) ۲ — ضحاك معرب آنست و اورا بیوراسپ نیز مینامند. دهاك و اسکندر و افراسیاب را اهریمن بیمرگ گردانید ولی اورمزد ازین قضیه جلوگیری نمود. در مینو خرد پرسش هفتم (چاپ ارود تهورس انکلساریا) می‌نویسد: « ۲۷ — چه پیداست که اورمزد جم و فریدون و کیوس را انوشگی داد، ۲۸ — و اهریمن ایدون گردانید چونانکه آشناست، ۲۹ — به اهریمن، بیوراسپ و افراسیاب و الکسندر چنین نمود که انوشه باشند، ۳۰ — و اورمزد برای سود بزرگ چنان گردانید همچنانکه آشکار است » ۳ — ترکان.

٤ — ازین مطلب چنین بر میآید که نویسنده پایان فرمانروائی ملحدین را در خاتمهٔ هزار سال منتظر بوده است و پایان هزارهٔ هوشیدر با تاریخ ۱۶۳۵ ۱۵۹۳ میلادی تطبیق میکند که مقارن سلطنت شاه عباس بزرگ میباشد. ۵ — روح خبیث اهریمن.

(۳۶) « مهر فراخ چراگاه به پشوتن درخشان بانگ کند که : « آن بتکدهٔ نشیمن دیوان را بکن و ویران کن ، برو باین ده های ایران که من اورمزد آفریدم [۱] ، و پایگاه دین و خداوندی را باز بپیرای ، چه دروندان که ترا بینند شکست خورند . »

(۳۷) « و پشوتن درخشان و آذر فرنبغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر پیروزگر [۲] فرا رسند و آن دروج [۳] بسیار توانا را بزنند و آن بتکده که نشیمن دیوان است بکنند ، و آئین پرستش را فراز سازند و (شاخهٔ) برسم [۴] فراگسترند و آئین دوازده هومیست [۵] بجای آورند ، و من اورمزد و امشاسپندان را ستایند . **(۳۸)** این را از پیش گویم [۶] .

(۳۹) « فرا رسد پشوتن درخشان به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم به : اروند و بهرود [۷] ، چون دروندان اورا بینند این تاریك تخمگان و نا ارزانیان شکست خورند . »

در هشتم

(۱) از بهرام ورجاوند پیداست که با فرهمندی بسیاری فرا رسد و ونديذهیم [۸] را به پایگاه مؤبدان مؤبد بر گمارد ، و پایگاه دین را به داد و راستی استوار سازد ، و ده های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپیراید . **(۲)** آز و نیاز و کین

---

۱ — آیا از قول اورمزد میگوید ؟ ۲ — در هفتم — ۲۴ نام سه آذر مقدس که بکمك پشوتن قیام میکنند . ۳ — دیو — شرور — دروغگو — فریبنده . ۴ — در چهارم بند — ۳۰ . ۵ — در پنجم — ۳ . ۶ — قبلا در بند ۲۴ همین در شرح داده شده است . ۷ — دجله و جیحون (در ششم — ۵ در هفتم — ۷) . ۸ — شاید لقب پشوتن باشد و یا نام مؤبدی است .

و خشم و هوا پرستی و رشک و دروندی از جهان کاسته شود . ✿ (۳) هنگام گرگان بسر رسد و هنگام میشان اندر آید . ✿ (۴) و آذر فرنبغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر[۱] را باز به پایگاه خود نشانند و هیزم و بوی خوش از روی داد بدهند[۲] . (۵) و گنامینو[۳] با دیوان و تاریك تخمگان سترده و بیهوش بباشند[۴] .

(٦) پشوتن درخشان چنین گوید که : « کشته باد دیو ، و کشته پری ! کشته باد دیو دروج و بدی ! کشته باشند دیوان تاریك تخمه ! اورمزد بزرگترین خدای دانا ، با امشاسپندان که خداوندان نیك دانش باشند و فرهٔ دین مزدیسنان بیفزاید ! و دودمان رادان و راستان و نیك اندیشان بیفزاید ! نیك پیراستار باد پایگاه دین و خداوندی ! »[۵]

(۷) فرا رسد پشوتن درخشان ، فرا رسند باو یکصد و پنجاه مرد هاوشت[٦] که سمور سیاه در بر دارند و تختگاه دین و خداوندی خویش را بر گیرند .

(۸) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت : « این آنست که از پیش گویم : چون هزارهٔ زرتشتان سر برود آغاز هوشیدران باشد . »[۷]

---

۱ — در هفتم — ۲٤ . ۲ — در چهارم ص ۳۱ یاد داشت ۲ . ۳ — روح خبیث ـ اهریمن . ٤ — در اثر آتش و بوی خوش دیوان همه سست و ناتوان بشوند . ٥ — این جمله ترجمهٔ قسمتی از دعای : « هرمزد خدای » در « نیرنگ کستی بستن » میباشد که زرتشتیان در موقع باز کردن و بستن کستی میخوانند : « ای هرمزد خدای ! (سه بار) ورج و فرهٔ اورمزد خدای با امشاسپندان و ایزدان دیگر بیفزاید ! و زده و شکسته و نفرین زده بادگنا مینوی دروند نادان ، بد دانش ، فریفتار ، با دیوان و دروجان و جادوان و پریان و ستمگران و گناهکاران ! . . » ٦ — صحابه — امت . یعنی یکصد و پنجاه تن پیرو باو ملحق شوند . ۷ — نویسنده پس از شرح وسایلی

بقیه در صفحهٔ ٦۷

در نهم

(۱) پیداست که هوشیدر به هزار و هشتصد سال[۱] زائیده شود ؛ به سی سالگی به همپرسهٔ من اورمزد رسد و دین بپذیرد (۲) چون از همپرسه بیاید ، بانگ کند به خورشید تیزاسپ[۲] که : « بایست ! » ✡

(۳) خورشید تیزاسپ ده شبانه روز بایستد . (۴) چون چنین شود ، همهٔ مردم جهان بر دین بهی مزدیسنان استوار شوند .

(۵) مهر فراخ چراگاه[۳] به هوشیدر پسر زرتشت بانگ

که هوشیدر برای اصلاح دین بکار میبرد ، کنون موضوع تولد او اشاره میکند . (در هفتم — ۲ دیده شود .) گویا مقصودش اینست که برخی از اعمالش را شرح داده ، موقع هزارهٔ اورا روشنتر بکند . راجع به تولد معجز آسای هوشیدر چنانکه در کتاب دینکرد و روایات فارسی آمده در اینجا اشاره نمیشود . سی سال پیش از پایان هزارهٔ زرتشت ، دختر جوانی در آبی شنا کرده از آن مینوشد و از نطفهٔ زرتشت که در آن آبست آبستن میشود و هوشیدر بدنیا میآید بموجب بند هشن ۳۲ — ۸ — ۹ هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس سه پسر زرتشت میباشند . چون زرتشت سه بار با زنش هوو نزدیکی کرد و هر بار نطفهٔ از او بزمین فرو ریخت . نیروسنگ ایزد نیرو و فرهٔ این نطفه ها را گرفته به ایزد ناهید سپرد ، تا بموقع آنرا به مادری تفویض بکند ، ۹۹۹۹۹ فروهر اشو به پاسبانی این نطفه گماشته شده تا دیوان نتوانند بآن زیان برسانند . ۱ — در متن وست ۱۶۰۰ سال است . توضیح بالا نیز رفع اشکال را نمیکند . هرگاه هزارهٔ زرتشت را در نظر بگیریم بموجب این نظریه هوشیدر در هشتصدمین سال هزارهٔ خود بدنیا میآید و نه در آغاز آن چنانکه از (در هفتم — ۲) استنباط میشود و نه سی سال قبل چنانکه در دینکرد آمده است . (در ششم ـ ۱۳ دیده شود .) وست آغاز هزاره را ۵۹۳ — ۶۳۵ قرار میدهد . ازین رو نویسنده انتظار تولد هوشیدر را در ۱۳۹۳ — ۱٤۳۵ میلادی داشته است . زمانیکه این کتاب نوشته شده هنوز باین تاریخ خیلی مانده بوده است . چون هوشیدر سی ساله شود باید بهرام ورجاوند بدنیا بیاید (در هفتم ـ ۲ نهم — ۱) و انتظار میرفته که در سی سالگی بسوی ایران بیاید (در هفتم — ۷) و کارزار بزرگ بین ملل اتفاق بیفتد (در ششم — ۱۰ هفتم ۸ — ۹ هشتم — ۷) ولی بر حسب این سنوات اتفاقات پیش بینی شده رخ نداده و از موعد آنها گذشته است . ۲ — لقب عادی اسپ در اوستا . ۳ — در هفتم — ۲۸ مهر ایزد یا میترای اوستائی یکی از فرشتگان است .

کند که : « ای هوشیدر ، پیراستار دین راست ! بـه خورشید تیزاسپ بانگ کن که : « برو ! » چه بکشور ارزه و وروبرشن ، و وروجرشن و نیمی از خونیرس [۱] درخشان [۲] تاریك است » .

(۶) و هوشیدر پسر زرتشت به خورشید تیزاسپ بانگ کند که : « برو ! »

(۷) خورشید تیزاسپ ورجاوند [۳] برود و همهٔ مردم بدین بهی مزدیسنان بگروند .

(۸) اورمزد گفت : « ای سپیتامان زرتشت ! این آنست که از پیش گویم [۴] که این (پیش آمد) آفریدگان را باز به هستی خویش آورد . (۹) و چون نزدیك سر رفتن هزاره باشد ، پشوتن پسر گشتاسپ [۵] به پیدائی آید ؛ فرهٔ پیروزگر کیان [۶] به او برسد . (۱۰) آن دشمنان کـه به دروغزنی بفرمانروائی نشسته باشند چون : ترك و تازی و ارومی و ایرانیان بدتر از ایشان که راه چیرگی و ستمگری و دشمنی خداوندی را پویند ، و آتش را بکشند و دین را نزار کنند و توانائی و پیروزگری از آن ببرند ، و همهٔ آنها که بدلخواه دادودین را بپذیرند ، یا بی دلخواه بپذیرند [۷] ، آن داد و دین را همی زنند [۸] ، تا آنکه هزاره سر برود .

---

۱ — نام چهار کشور از هفت کشور زمین میباشد . خونیرس در میان دنیا واقع شده و ایران در آنجاست (بند هشن ۱۱ ـ ۲ ـ ۳) . ۲ ـ نامی لقب خونیرس میباشد . ۳ — ارجمند ، در فارسنامهٔ ابن بلخی ورجمند آمده : « او (کیکاوس) سخت خرم گشت از آنچ پر هنر بود ورجمند » . ٤ — در سوم — ۲۰ ۵ ـ در هفتم ـ ۱۹ ـ ۲٤ دیده شود . ٦ ـ نورالوهیت و تقدس که با پادشاهان ایران بوده است . ۷ ـ از روی تقیه بگروند . ۸ ـ نابود کنند .

(۱۱) و سپس چون هزارهٔ هوشیدر ماه [۱] آید، آفریدگان به هوشیدر ماه پیشرونده تر و نیرومند تر باشند، و او گوهر دروج آز [۲] را بکشد، و پشوتن پسر گشتاسپ همانگونه دستور و رادور [۳] جهان باشد [۴]. ✡

(۱۲) و اندر آن هزارهٔ هوشیدر ماهان، مردم در بزشکی [۵] چنان زبر دست باشند: چنان دارو و درمان بکار آورند و برند که هر چند کسی را مردن شاید [۶]، پس او نمیرد، اگر چه به شمشیر و کارد زنند و کشند [۷]. ✡

(۱۳) پس آشموغی [۸] چون بهره و باداشی خواهد، و برای بدی و آشموغی اورا ندهند. **(۱۴)** و آشموغ از راه کین، دسترس به آن کوه دماوند ✡ یابد [۹]، که بجانب بیوراسپ [۱۰]

---

۱ - اوخشیادئرتا و اوخشیاد نمانگه فروردین یشت ۱۲۸ نام یکی از پسران زرتشت است دینکرد نیز همان تولد معجز آسای هوشیدر را به هوشیدر ماه نسبت می‌دهد (در هشتم - ۸) در آنجا نیز موضوع ایستادن خورشید تکرار میشود، ولی ایندفعه برای مدت ۲۰ روز میباشد همهٔ این جزئیات در روایات پارسی نیز آمده است ۲ - آری چیترا لغت اوستائی بمعنی دیو سیرت است. احتمال میرود که در اینجا اشاره به آری دهاك (ضحاك) شده باشد. ۳ - پیشوای دینی Primat. ۴ - مانند هزاره های سابق بموجب دلایلی که در بند - ۱ همین فصل ذکر شده است، هزارهٔ هوشیدر ماه که با دوازدهمین و آخرین هزاره بند هش (در ۳٤) تطبیق میکند از روی محاسبه وست بحالة در حدود ٤۰۰ سال از آن گذشته است ۵ - طبابت ۶ - رو بمرگ - در خور مردن ۷ - شمه عقیدهٔ نویسندگانی است که ترقیات علمی بشر را در زمانهای آینده توصیف میکنند. ۸ - آشمغ و آشموی نیز آمده بمعنی ملحد و مرتد و زندیق میباشد. در لغت دهخدا آسموغ « نام دیوی از تابعان آهرمن که سخن چینی و دروغ گفتن میان دو کس و جنگ انداختن دو تن بدو متعلق است. طیان: گفته‌اش جملگی دروغ بود - او سخن چین چو آسموغ بود. » ۹ - کوهی که بیوراسپ در آنجا در بند است. در بند هش (در ۱۲ - ۱۳) آمده زمانیکه فریدون ضحاك را دستگیر کرد، قادر بکشتن او نگردید و اورا در کوه دماوند در بند نهاد و زمانیکه بند خودرا بگسلد سام قیام نموده اورا خواهد کشت. اخبارالبلدان ابن فقیه همدانی دیده شود. ۱۰ - ده هزار اسپ، لقب ضحاك است. بقیه در صفحهٔ ۷۰

باشد و هرزه درائی کند : « کنون نه هزار سال هست [۱] که فریدون زنده نباشد ؛ چرا تو این بند را نگسلی و بر نخیزی ، چون این جهان پر از مردم است ، که آنان را از چینه‌ای که جم ساخت [۲] بر آورده‌اند ✡ ؟ »

(۱۵) پس آن آشموغ چنین هرزه درائی کند ؛ از آنجا که آزی دهاك [۳] از بیم آنکه مبادا فریدون به کالبد مینوئی [۴]

در شاهنامه اسم او مترادف با تباهی و ستمگری است . در روایات راجع به رستاخیز آمده که او مجدداً قیام نموده مدت کوتاهی فرمانروائی کند و سپس بدست گرشاسپ کشته میشود . ۱ – راجع به پیمان نه هزار سال که میان اورمزد و اهریمن بسته شده ، رجوع شود به صفحه ۲ – ۳ مقدمه ۲ – ورجمکرد ، حصاری که جم فر پا نمود . دربن حصار مردمان و موجوداتی محفوظ میباشند تا هر وقت مردمان دنیا تباه شوند از آن ذخیره جانشین ایشان کردند . در مینو خرد (چاپ اورد انکلساریا پرسش ۶۲ ص ۱۶۴) مینویسد : « ۱۵ – و ورجمکرد به ایران – وج در زیر زمین است ' ۱۶ – و هر گونه تخمهٔ دامان و آفریدگان اورمزد خدا از مردم و ستور وگوسپند از آنچه که بهتر و وزین تر است بدانجا برده شده ، ۱۷ – و هر چهل سال از زن و مردی که آنجا هستند فرزندی زاید ، ۱۸ – زندگی ایشان سیصد سال باشد ، ۱۹ – و درد و پتیاره ایشان کم باشد . » در متن فارسی مینویسد سیصد سال که از دورهٔ هوشیدر گذشت زمستان سختی میشود بطوریکه از ده هزار نفر یکنفر زنده میماند . (زمستان ملکوس) و همهٔ جانوران و نباتات تباه میشوند . سپس بفرمان یزدان چارپایان و آدمیان از ورجمکرد بیرون میآیند . مینو خرد (در ۲۶ ص ۸۸) « ۲۷ – دوم این سود که او (جمشید) ورجمکرد ساخت ؛ ۲۸ – تا زمانی که باران ملکوس میآید – چنانکه به دین گفته شده که مردم و دیگر آفریدگان و آفرینش اورمزد خدای همگی تباه شوند ، ۲۹ – پس از آن در ورجمکرد را بگشایند ، ۳۰ – و مردمان و گوسپندان و دیگر آفریدگان و آفرینش دادار اورمزد از آن در بیرون آیند ، ۳۱ – وگیهان را دوباره بیارایند . » ۳ – آژی دها که (اوستائی) بمعنی اژدهائی است که سه سر و سه دهن و شش چشم و هزار حواس دارد و یکی از قوی ترین دروجان است که انگره مینو برای تباه کردن عالم اشه آفریده است . (یشتهای نهم – ۸ پنجم – ۳۴ چهاردهم – ۴۰ پانزدهم – ۲۴ دیده شود .) در متنهای پهلوی بنام ازی دهاك (ضحاك) یا بیوراسپ خوانده میشود . فریدون اورا در کوه دماوند در بند نهاد و بدست سام کشته خواهد شد . بی شك ملل سامی همین مار فریبنده را از افسانه های ایرانی گرفته‌اند . (در پنجم – ۷ در هفتم – ۳۲) .
۴ – جسم مثالی – شبیه کالبد فریدون ؟ سایه و یا همزاد او .

فریدون پیش او بایستد ، نخست بند را نگسلد ، تا آنکه آشموغ آن بند چوبین را از بن بگسلد ✿ . **(۱۶)** پس زور دهاك بیفزاید و بند را از بن بگسلد ، تنوره بکشد و آن آشموغ را در دم فرو دهد [۱] اندر جهان گریز زند و گناه کند و گناهان بزرگ بیشماری از او سر بزند ✿ ؛ از مردم و گاو و گوسپند و دیگر آفریدگان اورمزد سه یك را دوباره هپرو کند ؛ آب و آتش و رستنیها را زیان رساند و گناه گران کند .

(۱۷) پس آب و آتش و رستنیها به داد خواهی پیش اورمزد خدای روند . **(۱۸)** داد خواهی کنند که : « فریدون را باز زنده کن ، تا آزی دهاك را بکشد ؛ چه اگر تو ای اورمزد ! تو این نکنی ، ما به گیتی نشائیم بود . **(۱۹)** آتش گوید که : « نیفزایم » و آب گوید که : « روان نشوم . »

(۲۰) « پس من اورمزد دادار به سروش و نیروسنگ یزد [۲] گویم که : « تن کرساسپ پسر سام [۳] را بجنبان تا بر خیزد . »

(۲۱) « و پس سروش و نیروسنگ یزد به کرساسپ شوند ، و سه بار بانگ کنند . **(۲۲)** و چهارم بار ، سام پیروز مندانه بر خیزد و با آزی دهاك روبرو شود ، او سخن ازش نشنود ، او گرز پیروزگر را بسرش کوبد و زند و کشد ✿ .

(۲۳) « پس تا من هزاره را به انجام برسانم دروغگوئی و

---

۱ ـ اوپاردن ـ هوپاردن = بلعیدن ـ نوالیدن ـ ناجویده فرو دادن ـ هپرو کردن . ۲ ـ سروش موطف است درستکاران را از روی پل چینود (صراط ـ ینابیع الاسلام ص ۲۱۵ ـ ۲۱۷) بگذراند و در آخر دنیا بکمك پشوتن با دیوان و جادوگران بجنگد . در هفتم ـ ۱۹ دیده شود . ۳ ـ کرشاسپ در اثر زخمی

بقیه در صفحهٔ ۷۲

دشمنی ازین جهان بشود [1] ✿ . (۲۴) و سپس سوشیانس [2] باز آفریدگان را ویژه کند و رستاخیز و تن پسین [3] بباشد . »

انجام

فرجام یافت به خوشنودی و شادی و رامش ! بکام یزدان باد ! چنین باد ! نیز چنین تر باد !

که از بوهین ترك برداشت ، در حالت موت کاذب (بوشاسپ) در دشت پیشیانسئی تا روز رستاخیز بخواب میباشد . در مینوخرد (پرسش ٦١) مینویسد : « ۲۰ - و تن سام بدشت پشت گشتاسپان نزدیك بکوه دماوند است . . . (۲۳) و یزدان و امشاسپندان به نگهداری تن سام نه و نود و نه صد و نه هزار و نه بیور (۹۹،۹۹۹) فروشی اشو گماردهاند ، ٢٤ - تا دیوان و دروجان آنرا نپالایند . » در بند هشن (در ۲۹ - ۷ - ۹) مینویسد که نه سام (پدر بزرگ رستم نیست بلکه نامهٔ اوستائی است که بنظر میآید یکی از نیاکان گرساسپ باشد) زندگی جاودان بخشیده شد اما در اثر بی اعتنائی نسبت بدین زرتشت . ترکی با تیر اورا زخمی کرد و او بخواب (بوشاسپ) رفت . ولی مورد توجه خاص فرشتگان است که از او نگاهبانی میکنند برای اینکه چون ضحاك بند خودرا بگسلد او برخاسته و ضحاك را میکشد

۱ - هزارهٔ سیزدهم یا ابتدای معاد زمانیکه سوشیانس ظهور میکند راجع به تولد معجز آسای سوشیانس و ایستادن خورشید در مدت سی روز در دینکرد و روایات فارسی آمده است . (یادداشت ۲ در هشتم - ۸ دیده شود .)

۲ - پسر سوم زرتشت . سئوشیانس اوستائی (ویدیوداد ۱۹ - ۱۸ فروردین یشت - ۱۲۹ وغیره) .

۳ - معاد جسمانی (در سوم - ۳ -) .

درایش ۱ اهریمن با دیوان

(۱) بداست کد هر شب اهریمن به دیوان در آید که: «اندر جهان روید، و نخست بدریا شوید و دریا را بخشکانید، و به هوم سپید ۲ شوید، و همد را بخشکانید. چه چون

---

۱ – هرزه درائی – یاوه سرائی ۲ – درخت گوکرد (گائو کرنای اوستائی) کـه مرگ را میراند در بندهشن چندن وصف شده کـه در درهٔ کوهی در میان دریای فراخ روئیده است هوم سپید صد پیری ' زنده کنندهٔ مردگـان و دهندهٔ زندگـی جاودان بمردم میباشد . اهریمن ضدی بصورت وزغ مخالف آن درخت در آب ژرف آفرید برای اینکه به هوم زیان برساند و برای نگاهبانی آن اورمزد ده خرماهی (کروماسیو اوستائی) آفریده است که همواره دور هوم حلقه زده‌اند و سر یکی از آنها بجانب وزغ میباشد و تا فرجام دنیا در کشمکش خواهند بود (بند هشن در ۱۳ – ۱ – ۵ .) در مینو خرد (پرسش ۶۱) مینویسد « ۲۸ – و هوم ریست ویراستار (فرمت کنندهٔ استخوانها) بدریای ورکش اندر آن ژرفترین جا رسته است ، ۲۹ – و ۹۹۹۹۹ فروشی اشو بـه نگاهبانی آن گمارده شده‌اند ، ۳۰ – خر ماهی در پیرامون آن همی گردد و بدی و دیگر خرفستر از آن باز همی دارد . » در روایت شاپور بروجی مینویسد . « و دیگر آنکه درخت هوم اورمزد هروسپ آگـاه از بهر آن آفریده است که بوقت رستخیز آب حیات و برگ هوم را بهمهٔ مردمان بدهند کـه از خوردن آن همهٔ مردمان امرگ شوند – برای آن آب حیات و درخت هوم آفریده است . » جزئیات افسانهٔ این درخت تطبیق میکند با درخت Yggdrasil افسانه های اسکاندیناو همچنین درخت حیات توراة و درخت طوبی در اسلام (کتاب ینابیع‌الاسلام ص ۱۹۷ و سفر پیدایش باب دوم – ۸ – ۱۰ دیده شود) توصیف درخت طوبی در رسالهٔ عقل سرخ تألیف سهروردی (چاپ اصفهان ص ۶) با درخت هوم سپید کاملا تطبیق میکند .

مردهان در گذرند بدان زنده کنند ، و بکوه شوید و همهٔ کوه را بجنبانید چه کوه آرایش جهان هست ، و به رستنیها شوید و همهٔ رستنیها را بخشکانید ، و به کلبه و خانهٔ مردمان روید ، و مردم و گاو و گوسپند [۱] همه را بکشید ، کمی را بکمی برید و بیشی را بیشی برید ، به بد آگاهان نیکی برید تا دانایان گمان برند ؛ به هپتورنگ [۲] منگرید ، به ونند [۳] منگرید تا در کار کردن توانا باشید . »

(۳) آن دیوان و دروجان به دریا شوند ؛ سین مرغ [۴] بانگ کند و سست بباشند ، به هوم سپید شوند ، و آنجا کرماهی [۵] سر از آب بر آرد و سست بباشند ؛ به کوه روند ، آنجا کرکس [۶] مرغ بانگ کند و سست بباشند ، و بدشت روند و آنجا بهمن [۷] مرغ بانگ کند و سست باشند ، به کلبه ها و

---

۱ – گوسفند بمعنی چهار پایان اهلی نیز آمده است ۲ – دب اکبر – خرس مهتر (ویس ورامین) یا بنات‌النعش که ستارهٔ سعد میباشد ۳ – سر واقع ؟ وست گمان میکند ستارهٔ Fomalhaust و یا Véga باشد این ستاره در برج کژدم واقع شده و خوش یمن است و علامت پیروزی در جنگ میباشد بروایت دیگر موکل کوه البرز است و راه ها و جاده های آنرا از حملهٔ دیوان و پریان و دروجان محافظت میکند (بند هشن در ۲ – ۷ پنجم – ۱) ۴ – مرغوسائنو اوستائی (بهرام یشت – ٤۱) مرغ افسانه‌ای که بر درخت هوم سپید نشیند . در مینو خرد (پرسش ٦۱) مینویسد « ۳۷ – آشیان سین مرو به درخت جوید بیش هرویسپ تخمه است ، ۳۸ – و هر زمان که بر خیزد هزار تاك از آندرخت بروید . ۳۹ – و چون نشیند هزار تاك بشکند و تخمهٔ آنها را روان سازد » در رسالهٔ عقل سرخ سهروردی ص ٦ مینویسد : « گفت سیمرغ آشیانه بر سر طوبی دارد ، بامداد سیمرغ از آشیان خود بدر آید و پر بر زمین باز گستراند از اثر پر او میوه بر درخت پیدا شود و نبات بر زمین » ٥ – خر ماهی (بزرگ ماهی) نام ماهی مقدسی است که نگهبان آفریدگان دریائی میباشد و مخصوصاً برای حفظ درخت هوم سپید از گزند دیوان گماشته شده است . ٦ – کهر کاسای اوستائی ملقب به زرمان ماشن میباشد که خوراك او مردار است . ۷ – پرندهٔ مقدسی که موکل آفریدگان دشتی است .

خانهٔ مردمان شوند ، از گرودمان [۱] بانگ آید ، از البرز امشاسپندان آیند ، که به کنگ دز [۲] رهسپارند ، بانگ پشوتن آید و سست بباشند ، بر آسمان نگرند ، و تند و هپتورنگ را بینند و نیروی ایشان برود .

- (۳) پس (یزد) سروش [۳] دست بهم زند و خروس [۴]

---

۱ - گروتمان از لغت اوستائی : گر = خواندن و دم = مکان مشتق میشود . یعنی خانهٔ سرود ، به سانسکریت نیز همین معنی را دارد یعنی عرش اعلی که جایگاه اورمزد میباشد H. Reichelt در Avesta Reader ص ۲۹٤ خانهٔ عشق ترجمه کرده است . در لغت فرس مغلط گر زمان آمده است و شعری از دقیقی میآورد . ۲ - زند و هومن یسن در هفتم - ۱۹ دیده شود . در بند هشن بزرگ مینویسد . « کنگ - در را گویند که دستمند و پایمند و بینا و روا و همیشه بهار بکمر دیوان بود ولی کیخسرو آنرا بر زمین استوار کرد : آنرا هفت پرسپ (دارستر) زرین و سیمین و پولادین و برنجین و آهنین و آبگینگین کاسگینیین (لاجورد) است : در میانش هفتصد فرسنگ راسته (جاده) و پانزده در (دروازه) باشد که از این در تا بدر دیگر با اسپ به ۲۲ روز و در بهار پانزده روز میشود رفتن . » ص ۲۱۰ - ۱۲ در روایات پهلوی و دریشتها نیز آمده که این قلعه در شمال و میان کوه ها واقع شده و رودخانه « چهرومیان » از آنجا میگذرد و آرامگاه خورشید چهر یکی از پسران زرتشت میباشد . مردمان کنگ شاد و خرم و دیندار هستند و به ایرانشهر بر نمیگردند مگر روزیکه پشوتن آنها را بجنگ دشمنان ایرانشهر راهنمائی بکند و دست بکار اصلاح بزنند A. Christensen, Les Kayanides, p 82 85 .

۳ - سرائوشای اوستائی . فرشته‌ای که شب دنیا را از گزند دیوان و دروجان حفظ میکند خروس و سگ با او همکاری مینمایند . صد در بند هشن ۸۳ - ۲ ص ۱۵۲ دیده شود ، زند و هومن یسن در هفتم - ۱۹ . ٤ - جانور مقدسی است که ضد دیوان و جادوان میباشد و در دفع آنها با سگ همکاری میکند (بند هشن ۱۹ - ۳۳) مینوخرد مینویسد در خانه‌ای که خروس باشد دیو داخل نمیشود و از بانگ او میگریزد . صد در و بند هش در ۳۲ می‌نویسد . « ۱ - اینکه چون خروس بی هنگام بانگ کند باید که بکشندش و بد فال ندارند ، ۲ - زیرا که از سبب آن بانگ میکند که در آنخانه دروجی راه یافته است و مرغ یا خروس طاقت آن نمیدارند که آن دروج از آنخانه باز دارد و مرغ بیاری دادن خروس میشود و بانگ میکنند ، ٦ - باید که مرغ و خروس نگاه میدارند تا آن دروج را بزنند و در آنخانه اورا راه ندهد . » در احادیث اسلامی خروس و هدهد همدم سلیمان بوده‌اند . در تحفه

بقیه در صفحهٔ ۷٦

شنود ، چون خروس بانگ کند ، بهره‌ای از ایشان آتش بهرام[۱] ، و بهره‌ای آتشی که نیمه شب بخانه بر افروزند بزنند ، بهره‌ای مینوی درون[۲] بزند ، و دیگران را سروش هما بزند[۳] .

دنباله

« من بندهٔ دین ، مرزبان فریدون بهرام[۴] نوشتم ، از نوشتهٔ هیربد اردشیر بهرامشاه رستم بهرام شاد که در بوم شهر کرمان نوشته ، منهم در شهر کرمان نوشتم

« خوب فرجام باد ! چنین باد ! چنین تر باد ! پیروز باد فرهٔ ویژهٔ دین بهی مزدیسنان ! بکام یزدان و امشاسپندان باد !

« اشم وُ هووهشتم استی » (اوستا) .

« بهترین آبادی اشوئی است . »

اخوان‌الصفا خروس مؤذن عالم است میگویند که در زیر عرش الله خروسی است که ساعات را میشمارد و هنگام نماز تسبیح خوانی میکند و خروسهای زمینی از او تقلید میکنند زورسرع ترجمهٔ زراتشت نامه ص ۱۸ کریستنسن خواص‌الایات ص ۲۳ ۱ — وند و هومن یسن در چهارم - ۷ ۲ — روح مراسم درون (ز و ی در چهارم — ۳۰) ۳ — فرشته گیاه هوم (یشتهای ۹ — ۱۱) شیرهٔ این گیاه در مراسم مذهبی پارسیان استعمال میشود Haoma همان سومه‌ای سانسکریت است ٤ — همین شخص دادستان دینیک را بتاریخ ۹٤۱ یزدگردی (۱۵۷۲ میلادی) در کرمان رونویس کرده است (مقدمه وست به منتهای شماره ۱ پهلوی ص ۳۳ دیده شود) این کتاب هم کما بیش در حدود همین تاریخ رونویس شده است .

(بخش - ۲)

زندئی و هومن یسن

(۰) شنائشن [۱] ئی‌داذار [۲] اوهرمزدئی وه‌ئی‌اوزونیك ، اوزاینـذارئی ریه‌اومند [۳] خوره‌اومند ، و [۴] امهوسبندان ؛ آفرینشنیه‌ئی اویزك وه دین ئی مازدیسنان ؛ تن دورستبد و دیر زیوشنبه و آوازهیریه [۵] اوی رائه که نویسیهذ !

در نخستین

(۱) چون از ستونگرپیذاك ، کو زرتوهشت از اوهرمزد ائوشیه [۶] خواست (۲) پس اوهرمزد خردئی هرویسب آکاسیه [۷]

---

۱ — شمائیدن = خوشنود کردن ۲ — این لغت در « اصل دانار » نوشته شده و لیکن در این متن هر کجا « ت » شدید است و در فارسی جدید بشکل د یا ذ بجا مانده است چون علامت مخصوصی نبود ناچار بجای آن « د » گذاشته میشود که در فارسی سابقه دارد مانند پذیرفتن ، پدشخوارگر وغیره .
۳ — درخشنده ?Rayonnant . ٤ — هر جا در متن « و » تنها آمده در پهلوی صدای û و یا ô میکند . ۵ — آباد خیری . ٦ — ئوش در پهلوی بمعنی مرگ است و در فارسی بشکل هوش نیز آمده است . فردوسی : وراهوش در زاولستان بود - بدست تهم پور دستان بود (لغت فرس) ائوشیه = بیمرگی - انوشکی . ۷ — خرد آگاه و محیط بهمه چیز .

به ئو زرتوهشت‌نموذ . **(۳)** وش‌ون [1] ئه بون [2] پذش‌بدیذ ، کـه چهار ازگ [3] پذش بوذ : یك زرین ، یك آسیمین ، یك‌پولاوذین ، یك آسین اور ـ گومیخت [4] استاذ . **(۴)** ادینش په‌ئه داشت کوپه خواب دیذ .

(۵) که از خواب ببوذ ، وش گوپت زرتوهشت : کوخوذائه‌ئی مینویـان [5] گیتیان [6] ! نمائیئذ کوام درخت ئه بون دیذ کـه چهارازگ پذش بوذ .

(٦) گوپتش اوهرمزد ئوسپیتامان زرتوهشت : کو آن درخت ئه بون که تودیذ (آن گیتاه هست ئی من اوهرمزد داذ) . **(۷)** آن چهار ازگ آن چهار انبام هست‌ئی رسذ . **(۸)** آن ئی زرین آنکه من تو (دین) همپورسیم [7] ، و ویشتاسپ شادین بپذیرذ ، و دیوان کالپوذ [8] بشکنذ ، (و دیوان از آشکاریه) ئودور ونیهان روبشنیه استند . **(۹)** آن ئی آسیمین خوذاییه‌ئی ارذخشیرئی کی‌شائه . **(۱۰)** و آن‌ئی پولاوذین خوذاییذئی انوشك روبان خوسروی کواذان . **(۱۱)** و آن‌ئی آسین [9] اورگومیخت استاذ دوش پاذخشائیه‌ئی دیوان ئی

---

۱ — درخت . در سانسکریت نیز بهمین معنی است . اوستائی : vanâ باز ماندهٔ این لغت در فارسی جدید ونك و در لغت مرکب نارون مانده است . البته در اینجا نار بمعنی انار نمیباشد مانند · نارگیل ، کنار ، انکنار ، کوکنار ، نارنج ، نارنگی وغیره . . در پهلوی انار بشکل : انارگون آمده است . (خسرو کواتان وریدك ص ٦٦) . ۲ — بن = تنه ۳ — شاخه ، در لغت فرس بغلط : آژغ و کژك چاپ شده است ٤ — ریم آهن ـ آهن نا پالوده .
٥ — عالم لاهوت (مرکب از امشاسپندان — مهر — سروش — فروردین — بهرام وغیره .) ٦ — عالم ناسوت (مرکب از ماه و خورشید و تشتر وغیره .)
۷ — مشورت — مباحثه — پرسش وپاسخ — کنفرانس . ۸ — قالب .
۹ — آهن ، بزبان کردی نیز هاسین میباشد .

و چارذك ورس [۱] ئی ائشم تو خمك ، كه دهوم ئی ستوزم [۲] ئی تو سربهوند ، سپیتامان زرتوهشت !

در دوم

(۱) په زندئی و هومن یسن ، خوردادیسن ، آشتادیسن پیذاك ، كوئه بار گجستك [۳] مزدك ئی با مداذان دین پتیارك [۴] ئوپذاكیه مذ ، و شان پتیارك په دین ئی یزدان كردن . (۲) آن انوشك روبان خوسروی (كواذان ، خوسروی) مائوینداذان ، نوشاپوهرئی داذ اوهرمزدئی آذر پاذكان دستوبر ، و آذر فرنبغ ئی ادروك [۵] ، و آذرپاذ آذرمتر ، و بخت آفریذئو پیش خواست . (۳) وش پذمان ازش [۶] خواست ، كو این یسنیها په نیهان مداریذ ، به په پذوند [۷] ئی شمازند مچاشیذ [۸] (۴) اویشان اندر خوسروب پذمان كرذ .

در سوم

(۱) په زندئی و هومن یسن پیذاك ، كو زرتوهشت از اوهرمزد دذیگر بار ائوشیه خواست . (۲) وش گوبت : هت كوزرتوهشت ، وم اندرئه‌ئی دامان‌ئی تواشوك‌تر و كردارتر ؛ داذار ! كه من ائوش بكنئه ، چون ون‌ئی جویذبیش [۹] ، گوكپت شا ،

---

۱ ـ كشاده موی . ۲ ـ صد زمستان (زم = زمستان) . ۳ ـ ملعون ٤ ـ وبال ـ دشمن ـ صد . (لغت ورس) بلا باشد و چیزیكه دشمن دارند . كسائی گوید : برگشت چرخ بر من بیچاره ـ و آهنگ جنگ دارد پتیاره . در فرهنگ جهانگیری هفت معنی برای این لغت آمده است . ۵ ـ بی دروغ ـ راستگو ، لقب آذر فرنبغ بوده است . ٦ ـ از ایشان . ۷ ـ پیوند ـ پشت در پشت . ۸ ـ چاشیدن = آموختن ـ درس دادن . چشیدن ـ درس گرفتن . چاشتن نیز بمعنی نشان دادن ، راهنمائی كردن و آموختن میباشد . (لغات ولدیداد ص ٦۵) . ۹ ـ جدا از درد ، یعنی راننده و التیام دهنده درد ها (درخت انوشدارو) .

ویوشت فریبان ، چیتروك میان‌ئی ویشتاسپان ، ــ هت پیشوتن ئی بامیك [۱] هست ؛ ئی کـه [۲] من ائوش بکنئه چون اویشان ، (اویشان) په دین ئی تووه ورویند [۳] ، کواوی دین ــ بوردار [۴] کشی اویزك وه دین ئی مازدیسنان از اوهرمزد بپذیریت ائوش ببوذ ، و هان [۵] اویشان مردومان به دین ئی تووه و رویند .

(۳) گوپتش اوهرمزد : کو کـه تورائـه ائوش بکنـم ، سپیتامان زرتوهشت ! ادین [۶] تورئـی برانروش ئـی کـرپ ائوش بهوذ ؛ وکه [۷] نور براتروش ئی کرپ ائوش سهوذ ، ریست آخیز [۸] تن‌ئی پسین [۹] کرذن نشائذ .

(۴) زرتـوهشت پـه مینشن دوشخوار [۱۰] سهست [۱۱] . (۵) اوهرمزد به خردئی هرویسب آکاسید دانست ، کوش حد مینیذ سپیتامان زرتوهشت ئی اشوك فروهر [۱۲] . (٦) وش آن ئی زرتوهشت دست فراز گرپت ؛ وش اوهرمزد مینوئه اوزونباك دادارئی گیهان‌ئی استومندان [۱۳] اشوك ؛ وش خردئی هروسب ــ آکاسبه به آو کرپ [۱۴] اور [۱۵] دست ئـی زرتوهشت کرذ ؛ وش گویت ، وش اوهرمزد ، کوفرازخور .

---

۱ ــ بامی، و بامیان = درخشان ۲ ــ حذف شود بهتر است (مرا مانند ایشان بیمرگ بکنی) ۳ ــ گروید. Virravistan. = گرویدن (نیمرگ) در یادگار جاماسپ ورروشن (ص . ۷) بمعنی برروشن آمده است (لغت ورس ص ۳۵۸) . ٤ ــ پیشوای دین ٥ ــ نیر ــ همچنین ٦ ــ پس . ۷ ــ چون . ۸ ــ ریست = مرده آخیزیدن = برخاستن (قیامت) . ۹ ــ معاد جسمانی ۱۰ ــ دوش + خوار = ناراحت (دشوار) . ۱۱ ــ سهستن = نمودن . ۱۲ ــ ذات روحانی کـه قبل از تولد انسان وجود دارد و در زندگی اورا حفاظت میکند و پس از مرگ باقی میماند . ۱۳ ــ به ترجمه یاد داشت ۷ رجوع شود . ١٤ ــ قالب مثالی . ١٥ ــ بر Über, Over .

(۷) و زرتوهشت وش فراز خورت ؛ ازش خرذئی هروسپ ـ آکاسیه په زرتوهشت اندر گومیخت [۱] . (۸) هپت روز شپان زرتوهشت اندر اوهرمزد خرذیه‌بوذ . (۹) وش بدیذ ، زرتوهشت ، به هپت کیشور دمیك ، مرنومان گوسپندان ، ـ کوهریك موی جند په پوشت ، تاك تاك [۲] سرئو کودارذ ـ . (۱۰) وش بدیذ ، و دارو درخت ، ـ که چی ـ ؛ حند ریشك ئی اورواران [۳] په سپندار مذدمیك ، ـ کوجون روست استذ کوگومیخت استذ ـ .

(۱۱) وش هپتوم روز شپان خرذئی هروسپ آکاس (ایه) ار زرتوهشت اواز ستاذ . (۱۲) زرتوهشت پئه داشت کوبه خواب ئی خوش ئی اوهرمزد داذ دیذ از خواب نه و ینارذم . [۴] (۱۳) وش هر دو دست بورذ ، آن ئی خویش کرپ [۵] اواز مالذ : کودیر زمان خوپت استم ، و نه وینارذم از این خواب ئی خوشی اوهرمزد داذ .

(۱۴) گوپتش اوهرمزد ئو سپیتامان زرتوهشت : کوت چی دیذپه خواب‌ئی خوشی اوهزمزد داذ ؟

(۱۵) گوپتش زرتوهشت : کو اوهرمزد مینوئه‌ئی اوزونیك ! داذارئی گیهان ئی استومندان ! دیذم خوید [۶] ئی وس خواستك ، که په تن دوسروب [۷] و روبان کرس [۸] نزار ، و په دوش اخو [۹]

---

۱ ـ کمیختن ضد آمیختن که ترکیب دو ناجنس میباشد ۲ ـ تك تك ـ دانه دانه ـ تا تا . ۳ ـ aûrvarân در فرهنگ جهانگیری مینویسد « ارور با اول مضموم بثانی زده وواو مفتوح ورای زده نباتات را گویند . زراتشت بهرام : همان مینوی وارور نیرو آتش ـ باستاده به پیش قوم سرخوش . بکردی aâr . ۴ ـ وینارستن = مرمت کردن (کارنامهٔ اردشیر در ۱۲ ـ ۱) . ۵ ـ در اینجا بمعنی تن Corps است . ۶ ـ خوید = نم ـ شاداب ـ ترو تازه ـ آباد ۷ ـ بد نام ـ رسوا . ضد لغت خسروب و هوسروانی که نیکنامی است اسم خسرو از این لغت آمده . ۸ ـ گرسنه . ۹ ـ دوش یا دژاخو = زندگی بد ـ دوزخ بزبان کردی dûzha .

بوذ ، وم نه بورزشنیك [۱] سهست . (۱٦) وم دیذ دریوش [۲] ئی نیست هیر [۳] ئی اچارك ، وش روبان فریبه پـه وهشت [۴] ، وم بورشنیك سهست . (۱۷) وم دیذ توبانیك [۵] ئی نیست فرزند ، وم نه بورزشنیك سهست . (۱۸) وم دیذ شکندگ ئی وس فرزند ، وم بورزشنیك سهست . (۱۹) وم دیذ درخت ئه که هپت ازگ پذش بوذ : یك زرین ، یك آسیمین ، یك رویین ، و یك برنجین ، یك ارزیزین ، [٦] یك پولاوذین ، یك آسین اورگومیخت استاذ .

(۲۰) گوبتش اوهرمزد : کوسپیتامان زرتوهشت ! این آن ئیئو پیش گویم . (۲۱) درخت ئـه بون ئی تودیذ آن گیتاه هست ئی من اوهرمزد داذ . (۲۲) آن هپت ازگ ئی تودیذ آن هپت انبام هست ئی رسذ .

(۲۳) و آن ئی زرین خو ذاییه ئی ویشتاسب شا کـه من و تو دین همپورسیم ، ویشتاسپ شادین بذیرذ ، و دیوان کالپوذ بشکنذ ، و دیوان از آشکاریه ئو (دور و) نیهان روشنیه استند ، و اهرمن دیوان و شوذکان [۷] اوازئو تارتم [۸] دوش‌اخونوبارند ، [۹]

---

۱ ـ برازیدن ـ خوب و زیبا نمودن ـ برازنده ـ خوشنما ۲ ـ درویش ـ در پوزگی از همین لغت آمده است = فقیر . ۳ ـ مال و منال (بی چیز) . ٤ ـ از کلمه اوستائی : وهیشتم آهوم = بهترین زندگی آمده است . (یسنا ۱٦ ـ ۹ ویدیوداد ۳٦ ـ ۱۹) در پهلوی و هشت بصورت صفت مبالغه بهترین بمعنی : بهترین زندگی مانده است (که دش اهو = دوزخ ضد آنست) و در فارسی نیز بشکل بهشت باقی میباشد . ٥ ـ توانگر . ٦ ـ قلعی . ۷ ـ کشودگان ـ تخم و ترکه ـ ترکمون زدگان . ۸ ـ تم = تاریکی و دمه ، مکردی نیز همین معنی را دارد . ۹ ـ دواریدن = پرتاب شدن ـ ریختن ـ حمله کردن ـ تنوره کشیدن ـ هر دود کردن . (لغت اهریمنی در مقابل رفتن .)

و پهریز [۱] ئی آو و آتش و اورور و سپندارمد دمیك پیذاك بهوذ .

(۲۴) آن ئی آسیمین خوذ اییه ئی ارذخشترئی کئه ، که و هومن ئی سپندداذان خوانیهذ ، که دیو از مرنومان جویذاك کونذ ، بپیرائذ هماك گیهان ، دین روباك کونذ .

(۲۵) آن ئی رویین خوذاییه ئی ارذخشیرئی گیهان آراستار و ویراستار ، و آن ئی شاپوهرشا ، که گیهان ئی من اوهرمزد داذ آرائذ ، بوختکیه [۲] په سامان [۳] ئی گیهان روباك کونذ ، و وهیه پیذاك ببهوذ ، و آذر پاذ ئی پیروز بخت ئی دین راست ویراستار په روی ئی پساختك [۴] این دین او اجویذ ریستکان [۵] (پذکارذ و) اوازئو راستیه آورذ .

(۲۶) آن ئی برنجین خوذ اییه ئی و (لخش ئی) اشکانان شا ، که جویذ ریستکیها (ئی) بوذ از گیهان ببرذ ؛ وآن ئی دروند [۶] اکو (ان) ئی گرئی کرسیاکیه از جویذ دین به اوسیهذ ، از گیهان انبین [۷] و اپیذاك شهوذ .

(۲۷) و آن ئی ارزیزین خوذاییه ئی و هرام ئی گورشا ، که مینوئه ئی رامشن [۸] ویناو ـ پیذاك کونذ ، و اهرمن اوا [۹] یاذوکان او از ئو تا روتوم ئی دوش اخودوبارند .

---

۱ ـ پرهیز . ایمگونه (قلب) پس و پیش شدن حروف در فارسی زیاد است مانند : کران ـ ژفر ـ مزگه ـ هکرز ـ تخل ـ سخل ـ بفر ـ چخر ـ سخر که در فارسی جدید : کنار ـ ژرف ـ مغز ـ هرگز ـ تلخ ـ بلخ ـ برف ـ چرخ و سرخ شده است . ۲ ـ بوختن = رستگار کردن ـ نجات یافتن (کارنامه اردشیر در سوم ـ ۱۱) . ۳ ـ پایان ـ حد . ٤ ـ پسیچ کرده ـ مهیا شده . ٥ ـ جداراهان . ٦ ـ در فرهنگ جهانگیری بمعنی بد مذهب و فاسق آمده . زراتشت بهرام میگوید : درود از ما به بهدین خردمند ـ که دور است از ره و آیین دروند . ۷ ـ نابین ـ نامرئی . ۸ ـ طرب معنوی . ۹ ـ اواك ـ اوا = با Avec .

(۲۸) آن ئی پولاوذین خوذاییه ئی خوسروب ئی کواذان شا ، که گجستك مزدك نی بامداذان ئی دین پتییارك او اجویذ ـ ریستکان استذ ، از این دین اواز دارد .

(۲۹) آن ئی آسین اور گومبخت استاذ (دوش پاذخشاییه ئی دیوان ئی وچارتك ورس [۱] ئی ائشم [۲] توخمك ،) سپیتامان زرتوهشت ! هزارك سرئی تو ، کـه ستوزم ئی دهوم ئی تو سر بهوذ ، سپیتامان زرتوهشت !

در چهارم

(۱) گوبتش زرتو هشت کو ! داذارئی گیهان ئی استومندان مینوئه اوزونیك ! دخشك [۳] ئی ستوزم ئی دهوم چی بهوذ ؟

(۲) گوپتش اوهرمزد : کوسپیتامان زرتوهشت ! روشن کونم دخشك ئی هزارك سرئی تو بهوذ .

(۳) آن ئی نیتوم [۴] انام ، رسذ ئه صذ آئینینك ، ئه هزار آئینینك ، وبیور آئینینك دیوان ئی وچارذك ورس ئی آئشم توخمك .

(۴) ازکوستك [۵] ئی خوراسان [۶] ، آن نیتوم توخمك ئو ایرانشتر دوبارند ؛ هول [۷] گرپت درفش هند ، سها [۸] زین برند ، وورس وچارذ ئو پوشت دارند ؛ و خورذك نیتوم بندك و دروك کرذار [۹] ، زویش و پیشکارویش هند .

---

۱ — در نخستین — ۱۱ و نیز گرارش کمان شکن در ۱٦ بند — ۱۳
۲ ـ لعت اوستائی ممعنی دیوخشم میباشد ، گویا در توراة این کلمه تحریف و بشکل Ashmadai آمده که مترادف ملر بوب (نماینده دیوان) است . ۳ ـ دخشه = علامت (گرارش کمان شکن در ۱۳ — ۸۹) ٤ — پست ترین . ٥ — کسته = جانب — طرف — خطه . ٦ — مشرق . ۷ — افراشته — بالا گرفته .
۸ — سیاه . ۹ — دروکردار — دروکننده — درونده .

(۵) سپیتامان زرتوهشت ! آن ئی ائشم توخمك وشوذ ،[۱] وش بون نه بیذاك . (۶) بەیانو کیه هول ـ دوبارندئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ . (۷) چون وس چیش سوزند و وناسند[۲] و مان[۳] از مانیکان ، ده از دهیکانان ، آواذیه و وزورگیه و دهیوکانیه و دین راستیه و بذمان و زینهار و رامشن و هرویسپ دهشن ئی من اوهرمزد داذ ، این دین اویزك ئی مازدیسنان ، و آتش ئی ورهرام بد داذیها نشاست[۴] استذ ئو نبستیه رسذ ، و زنگان و اوارکان بد ئو ببذاکمه رسند . (۸) و آن ئی وزورگ روذستاك شترئذ ، و آن ئی وزورگ شتردەئذ ، و آن ئی وزورگ ده دوذك ئذ ، و آن ئی (وزورگ) دوذك است[۵] ئه سهوذ .

(۹) سپتامان زرتوهشت ! به اباکه[۶] ـ کامکبه و ساستاریه[۷] ـ دوش باذخشایبه[۸] ـ ، بکنند این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ . (۱۰) اویشان دیوان و حارذ ورس فریفتار هند ، ـ کو آن ئی گویند نکونند ، ـ و وتردین هند ، ـ کو آن ئی نگویند کونند . ـ (۱۱) و شان بشت[۹] ، بذمان و راستبه و آیینیی

---

۱ — کشودن = رایش اهریمنی ، ترکمون اعلب لعات پهلوی بدو دسته میشود اورمردی و اهریمنی مانند در گذشتن — مردن حانه ـ گریسته گفتار — درایش . خحسته — گحسته دهان ، — ربر پا — زنگ و عیره در فارسی جدید نیز اینگونه اضداد وجود دارد مانند منشین . شمرگ . میل کردن — ماشرا کردن . سحواب ، مکپ و عیره ۲ — وناس = گناه (حراب کردن) ۳ — خانه ، اسدی چو آمد بر میهن و مان خویش — سردش بصد لابه مهمان حویش ۴ — نشاستن = نشانیدن بر پا کردن فردوسی بهر کیانی یکی تخت ساخت — چه مایه در و گوهری بر نشاخت (کارنامه اردشیر در ۵ — ۱۳) .
۵ — استحوان (گزارش در ۱۶ - ۱۲) ۶ — ربان ۷ — ظلم ـ حـور
۸ ـ پادشاهی بد — حکومت جابرانـه . ۹ — بفتح اول ، قول شرف ـ اطمینان (کارنامه در نخستین — ۱۵) .

نیست ؛ و زینهار ندارند ؛ و په پشت ئی گیرند اور نه ایستند [۱] . (۱۲) په فریفتاریه و آز و دوش پاذخشاییه بکنند این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ .

(۱۳) اندر آن انبام ، سپیتامان زرتوهشت ! هماك مرذوم فریفتار ببهوند ، ـ کویك ئو دوذ رائه وذ خواهند ـ ؛ و مترئی وزورگ جویذ ـ گونك ببهوذ . (۱۴) و آزرم و دوشارم [۲] و روبان دوستیه [۳] از گیهان بشهوذ . (۱۵) مترئی پیذ (از) پوس ، و براذ از براذ شهوذ ؛ داماذ از خوسرو [۴] جویذ ـ کیس [۵] (؟) ببهوذ ؛ و ماذر از دوخت جویذك جویذ ـ کامك ببهوذ .

(۱۶) که ستو ـ زم ئی دهوم ئی تو سر بهوذ ، سپیتامان زرتوهشت ! خورشیذ راست تر و نهنگ [۶] تر ؛ و سال و ماه و روز کمتر . (۱۷) و سپندارمذ دمیك تنگتر و راس نیهنگتر . (۱۸) و بر توخم به ندهذ ؛ و برئی جورذاکان [۷] په ده هشت بکاهذ ، دو به اوزایذ ؛ آن ئی به اوزایذ سپیذ [۸] نبهوذ . (۱۹) و اورور و دار و درخت بکاهذ ؛ که ئه صذ بستانذ نوذ بکاهذ ، ده به اوزایذ ؛ آن ئی به اوزایذ خوروم [۹] و چاشنیك [۱۰] نبهوذ .

---

۱ ـ بقول خود وفا نکنند . ۲ ـ مهر و علاقه (کارنامه در ۳ ـ ۳ گزارش گ . ش . در ۱۴ ـ ۴۲) ۳ ـ مودت ، دلبستگی — علاقهٔ روحانی ٤ ـ پدر زن ، در زبانهای بومی (مثلا خراسان) معمول میباشد ، لغت ورس خسر نوشته است . بزبان کردی Xwasûra , Xazûra . ٥ ـ دیس = چهره بمعنی شبیه و مانند نیز آمده است . ٦ ـ نهفته — پنهانی بمعنی اندك و خلاصه نیز آمده است . (گزارش گمان شکن در ۱۳ متن . ۷ ـ جورداین = حبوبات ـ بنشنها . ۸ ـ رسیده . ۹ ـ خوش خوراك ـ گوارا . ۱۰ ـ چاشنی ـ مزه .

(۲۰) و مردوم کوذکتر زایذ ؛ و شان هونرو نیروك کم ؛ و فریفتار تر و ترداذ تر بهوند ؛ و سپاس و آزرم ئی نان و نمك ندارند ؛ و شان دوشارم پورسکیه [1] (؟) ندارند .

(۲۱) اندر آن ئی و ذتوم انبام ، موروئه آزرم [2] ویش دارذکو اوی ائیر [3] ئی دین بوردار [4] مردوم . **(۲۲)** و شان دهشن په کار کم ؛ و وشان کار و کرپك از دست کم روذ [5] ؛ هماك سرذکان [6] جویذ ـ کیشان ئو اوشان اناکیه [7] خواستار بهوند .

(۲۳) و هماك گیهان نسائه [8] نکانیه و نسائه ـ وسترشن (ایه) بهوذ **(۲۴)** و نسائه نکانیذن ، و نسائه شوستن ، ونسائه سوختن ، ئو آو و آتش بورذن ، و نسائه خورذن [9] پـه داذ گمرند [10] و نپهریرند

(۲۵) به کارو کرپك [11] ئی وزورگ هنگارند و دروندیه راس ئی دوش ـ اخو و برایند [12] ؛ و اوارونیه [13] پنیه [14] و ویاوانیکیه [15] ئی ائشم و آزرائه ئو دوش ـ اخو دوبارند .

(۲۶) اندر آن شکیفت [16] انبام ، سپیتامان زرتوهشت :

---

۸ ـ احوالپرسی و مهر و محبت . ۹ ـ احترام . ۱۰ ـ آریائی نژاد ـ از نژاد ایرج = ایران ـ نیك . رونده براه راست بر ضد کج میباشد . ۱۱ ـ پیشوای دین . ۱۲ ـ فریضه خود را انجام ندهند . ۱۳ ـ انواع . ۱۴ ـ انائیه = زیان ـ آزار . ۱۵ ـ مرده . ۱۶ ـ خوردن گوشت حرام ۱۷ ـ مطابق قانون انگرند . ۱ ـ ثواب . ۲ ـ آماده کنند ۳ ـ رذیلت (ضد فراوانی = فضیلت) ۴ ـ پینی ـ بخل و خست . ۵ ـ گمراهی . ۶ ـ شکیپت = سخت ، مشکل شگفت = تعجب [illegible] (گزارش گ‌ه . ش در ۱۳ بند ۸۹) .

پاذخشاییه ئی ئشم ئی خرو ـ دروش [۱] و دیوئی و جارنورس ئی ائشم توخمك ، آن ئی نیتوم ندك به ایران دهان خودابیه فراز روند .

(۲۷) و دینیکان کـه ایبی یانگان [۲] به کوست دارند ، ادینشان پاذیاویه [۳] داشتن نتوبان . **(۲۸)** حی ، به آن ئی نبتوم انبام و نسائه و و هیخر [۴] اوین وس بهوذ کومرذئی گـام ئو گام ننهذ ، په نسائه روذ . **(۲۹)** ایوپ ، کـه به بر شنوم [۵] شوید ، پائه ازمغ [۶] ننهذ ، به سائه رود . **(۳۰)** ایوپ ، که به نسائه کذك [۷] ئی اوشان ، برسوم [۸] به به فراز ـ و ستریذ ، درون [۹] فراز یزید ، پاذخشائه بهوذ [۱۰] **(۳۱)** ابوپ ، (کـه) به آن ئی نتوم انام ، یزشن [۱۱] به دوهرذ باذخشائه بهود کرذن ، اندا این دین به بیستیه و نزاریه برسد ، به ئه صذ ، به ئه هزار ، یه بیور ، یك ئه بهوذ کـه به این دین و رویذ [۱۲] ، آنیحه و رویذ کار ازش نکوند ، آتش ئی و رهرام به ئو نبستـه و نزاریه رسذ ، از هزار اواز ئو (ئی) یك پهریزند ، آنیجه ائسم [۱۳] و بود داذیها [۱۴] پذش ندهند . **(۳۲)** ایوپ ، که مرذئه ئی یشت [۱۵]

---

۱ ـ به اوستائی Xrûra سخت ، خونخوار . Cruel ار همین لعت میباشد سحت دروش ، صمت حشم است ۲ ـ ائیویانگهنه اوستائی در متن aîbyângân بمعنی کستی (کمر بند زرتشتیان) باشد = همیان . ۳ ـ به یادداشت ترجمه رحوع شود ۴ ـ هیهیر = آحال ـ پلیدی . ۵ ـ تطهیر . ٦ ـ چاله ـ مغاك . ۷ ـ حایگاه موقتی میت ـ راد مرگه ۸ ـ برسم . ۹ ـ یادداشت ترحمه رحوع شود . ۱۰ ـ احوط باشد ۱۱ ـ پرستش ۱۲ ـ و روستن = گرویدن . ۱۳ ـ هیرم ۱٤ ـ بموجب قانون مقرر شده است . ۱۵ ـ دعا خواندن .

کرز استذ و نیرنگستان ندانذ ، په وه مینشنیکیه به اوروزذ ، پاذخشائه بهوذ .

(۳۳) خواستك و آزرمیکیه هماك به ئو جویذ کیشان جویذریستکان رسذ . **(۳۴)** و کرپکگرئی نیوك از دوذك ئی آزاذ ـ مرذان ، موغ ـ مرذان به ئو و شاذ دوبارشنیه[۱] استند . **(۳۵)** خورذکان دوخت ئی آزاذکان ، و زورگان ؛ موغ ـ مرذان په زنیه گیرند . **(۳۶)** آزاذکان و وزورگان و موغ ـ مرذان به ئو شکند گیه بند کیه رسند ؛ و زویش و خورذك به ئو و زور گیه و پاذخشاییه رسند ؛ و اوارکان خورذکان به ئو پیشگاسیه[۲] و راینیذاریه رسند . **(۳۷)** و گوبشن ئی دین بورذاران ، موهرك (؟) و ویچرذ[۳] ئی داذوبر[۴] ئی راست ، گوبشن ئی راستان و آنیچه اشوکان انگیزینشن[۵] ببهوذ ؛ گوبشن ئی خورذکان ، اسپزگان[۶] اوارونان[۷] و اوسوسگران[۸] و آن ئی دروگ دانستانان[۹] راست و وار دارند . **(۳۸)** و سوکند په دروگ پذش خورند ، و زور[۱۰] گوکاسیه پذش دهند ، و زور و اناست[۱۱] اورمن اوهرمزد گویند .

(۳۹) اوشان که به ائر پذیه و هاوشتیه[۱۲] نام برند ،

---

۱ ـ دواریدن = رفتن اهریمنی ، حمله کردن ، دویدن ۲ ـ پیشگاه = صاحب تخت و مسند . ۳ ـ و یچوردن = گراردن ، رأی و فتوی دادن ، بیان کردن ، داوری کردن . کلمهٔ وزیر تحریفی از ویچیر و بمعنی فتوی و حکم دهنده است . ٤ ـ داور . ٥ ـ انگیزانیدن = باعث شدن ـ تحریك کردن . ٦ ـ ناروزنندگان ـ بدگویان . ۷ ـ بدکاران (ضد فراروتان که نیکوکاران باشد) ۸ ـ افسوسگر = دلقك ـ مسخره . ۹ ـ فتوی دهندگان بناحق . ۱۰ ـ به جبر . ۱۱ ـ ناسزا ، ناحق . ۱۲ ـ هاوشت = اهل شرع ـ صحابه ـ طلبه ـ پیروان دین .

یك ئو دوذ رائه وذ خواهند و آهوك [۱] گویند و آهوك اور نکیرند ؛ و شان اهرمن و دیوان پتیارك [۲] اور ویش بورذ استذ . (۴۰) واز وناس [۳] ئی مرذومان کونند ، از پنج وناس سه وناس ائر پذان هاوشتان کونند ، و وهان دوشمن بهوند ، ـ کویك ئو دو ذرائه وذ آهوك پذش گویند ؛ ـ و یزشن ئی پذیرند نکونند ، بیم از دوش اخو ندارند .

(۴۱) و اندر آن دهوم ستوك ـ زم ئه ئی هزارك تی تو سر بهوذ ، سپیتامان زرتوهشت ! هماك مرذوم آز پریست [۴] اناستك دین ببهوند . (۴۲) و ابرئه ئی کامکار و واذئی ارذائه [۵] په هنگام و زمان ئی خویش واران کرذن نشائذ . (۴۳) هماك آسمان ابرویزم [۶] شپینیذ . (۴۴) آن ئی گرم واذ [۷] و آن ئی سرذ واذ رسذ ، بر و توخم ئی جورذا آن [۸] ببرذ . (۴۵) و ارانیجه په هنگام ئی خویش نوراذ ، خرفستر [۹] ویش وارذکو آو . (٤٦) و آوئی روذان و خانیکان [۱۰] بکاهذ و اوزایشن به نبهوذ . (۴۷) و ستور و گاو و گوسپند کوذکتر زائند ، و ودهونر تر زائند ، و بار کم ستانند ، و موی کمتر ، و پوست تنو کتر ، [۱۱] و شیر نه اوزایذ ؛ و جربشت کم دارذ . (۴۸) و گاو ورزاك [۱۲] نیروك

---

۱ – آهو = عیب نقص خطا اوشکور . یك آهوست خاترا چوباریش پیش – چو پیش آوریدی صد آهوش بیش ۲ – دشمنی . ضدیت – و بال . ۳ – گناه . ٤ – حریص – طماع ۵ – ارده = تندرو – (کارنامه ا . پ در ٤ – ۱۰) . ٦ – گژم = وحشتاك (گزارش گ . ش در ۱٤ – ۱٤ متن) ۷ – باد Vent . ۸ – جوردایان = حبوبات (گزارش در ۱٦ – ۳۵ متن) ۹ – جانوران زیانکار – حشرات موذی (ص ۲۱ ترجمه یادداشت ٤ دیده شود) مینو خرد پرسش ٦۱ – ۳٦ . ۱۰ – جویبار . ۱۱ – تنك تر – نازکتر . ۱۲ ورزا – گاو کشاورزی (بزبان مازندرانی نیز بهمین معنی است) .

کم ، و اسپ ئی اروند [۱] هونر کم ، پہ تاك [۲] کم برذ .

(۴۹) و مرذ‌ِم ، پہ آن شکیفت انبام ، سپیتامان زرتوهشت ! که کوستیك پہ میان دارند ، اناکیه خواستاریه ئی دوش پاذخشائیه و وس آن ئی دروگ دانستان یش اورمذاستذ ، یش آن زیندکیه اندر نه آوایذ ، مرگیه پہ ایاپت [۳] خواهند . (۵۰) و گوشنان [۴] واپورنایان [۵] پیم (؟) مینشن بهوند ؛ و شان جوپسشنیك [۶] و ازیك و رامشن [۷] ازدیان اورنآیذ .

(۵۱) و جشن و نهاذك [۸] ئی بیشینیکان ، و اوسوفریذ ئی یزدان ، و یشت و یزشن و گاسانبار و فروذیگان جاك جاك کونند ؛ و آنیحه کونند پذش اوه ـ گومانیها [۹] نه ورویند . (۵۲) و پاذـ دهشن داذیها ندهند ؛ و دهشن و اشوك داذ [۱۰] ندهند ، آنیچ دهند اواز اوخشائند .

(۵۳) و آنبچ و هدین مرذوم ، کـه این دین ئی وهٔئی مازدیسنان ستائذ استذ ، پہ آن ئی اوشان راس و ریستك برهمك [۱۱] روبشن فراز روند ؛ و شان پہ آن ئی خویش دین نه و رویند . (۵۴) و آزاذ و وزورگ و دهکان ئی نبوك ، ازده و جاك ئی خویش ، پہ اوزدهیکیه [۱۲] ، ازبون جاك [۱۳] و دوذك ئی خویش ، بشهوند ،

---

۱ — بیررو ۲ — تکاوری ۳ — ایافتن = مراد طلبیدن — حاجت حواستن در لعت آقای دهخدا آیفت صبط شده . دقیقی : ناسزارا مکن آیفت که آت شود — سراوار کن آیفت که ارحت دارد . ٤ — حوانان ٥ — امرنایان = خردسالان (کارنامه در ١٤ — ٣) . ٦ — دل و دماع . ۷ — طرب — نشاط ۸ — رسم — وصع ۹ — ما بیگمانی — ما اطمینان ـ از روی یقین ۱۰ — بخشش بمرد پرهیز کار = صدقه ۱۱ — ورهمه — بر همه = جامه ، لباس مبدل . ۱۲ ـ جلای وطن — در بدری . ۱۳ — جای اصلی .

و از خورذکان و وتران چپش په نیاز خواهند ، ئودریوشیه [۱] اوارکیه رسند . (۵۵) این مرذوم ، په ده نه ، په کوست ئی اواختر [۲] ، به اوسهند .

(۵۶) به اوشان دوش خوذاییه ، هر چپش ئو نیستیه و اوارکیه و سپوکیه و هنستکیه [۳] رسذ . (۵۷) سپندارمذ زمیك دهان اواز و شایذ ، هر گوهر ایوکشوست [۴] ئو پیذاکیه رسذ ، چون زر و آسیم و روی و ارزیزوسرپ . (۵۸) و خوذاییه و پاذخشاهیه ئو انبران [۵] بندکان رسذ ، چون هین [۶] ئی تورك و اتوروتوبیذ ، چون اودرك و کوبیار [۷] و چینیك و کاوولیك و سوبتیك و اروماٸیك و کرمیك [۸] رخت سبیذهین به ئو ایران دهان ئی من پاذخشاهیه بهوند ؛ فرمان و کامك ئی اوشان په گیهان روباك بهوذ .

(۵۹) پاذخشاهیه از اوشان دوبال [۹] کوستیکان و تازیکان و اروماییکان به ئو اوشان رسذ . (۶۰) اوشان ایذون دوش پادخشاهیها ببهوند ، کو که مرذ‌ٔه اشوك ئی نیوك زنند مکس ئه ، په چشم ئی اوشان هردویك بهوذ . (۶۱) و درپاس [۱۰] (؟) و خویذیه [۱۱] و آواذیه و ده و دوذك و خواستك و دستکرذ [۱۲] و کتس [۱۳] و روذ

---

۱ — درویشی = فقر ۲ — ماحتر = شمال ۳ — آلودگی .

٤ — ایوخشست = گوهرکان ـ فلزات ۵ — غیر ایرانی ٦ — لشکر .
این لغت چون نام قبیلهٔ هونها نیز خوانده میشود در لغت فرس ضمن لغت یون از عنصری شاهد میآورد : هیون چو جنگ بر آورد ویون فکند بر او ـ بگوش جنگ نماید همی خیال دوال . ۷ — کوه شیمان ۸ — قرمز — Carmin .
۹ — چرمین . یادداشت ۱۲ ترجمه دیده شود ۱۰ ـ نگاهبانی ؟ ۱۱ — خوید = تازگی ـ طراوت (در سوم ـ ۱۵) ۱۲ ـ دسترنج — اثر .
۱۳ — کاریز .

و خانیك [۱] ئی ایران و هدینان ئو اوشان انیران رسذ ؛ و سپاه و مرزودرفش ئو اوشان رسذ ؛ و (په) ائشم ـ کامکیه خوذ ایپه په گیهان روند . **(۶۲)** و آز ـ چشم ئی اوشان از خواستك پور نبهوذ ؛ و خواستك گیهان گرذ کونند ؛ و ازیرئی زمیك نیهان کونند . **(۶۳)** و دروندیه رائه کون ـ مرز [۲] و دشتان ـ مرز [۳] ئی وش کونند ، و ورون [۴] ئی اوارون [۵] وس ورزند .

(۶۴) واندر آن ئی شکپت انبام ، شپ روشنتر ؛ وسال و ماه و روز سه یك ئ‍. بکاهذ ؛ و سپندار مذ دمیك اور آیذ ؛ و سیج [۶] و مرگیه و نیاز او مندیه به گیهان سخت تربهوذ .

(۶۵) گوپتش او هرمزد ئو سپیتامان زرتو هشت : این آن ئی پیش گویم .

(۶۶) اوی دروند گناك ـ مینوئه ؛ که به آوائذ اوسهینیذن ستهمبکتر دوش ـ پاذخشائه تر بهوذ .

(۶۷) ایذونش گوپت اوهرمزد ئو سپیتامان زرتو هشت : کـو بخوان ، و نرم بکون [۷] ، په زندو پازند ، و وزارشن بچاش [۸] ئوائر پذان و هاوشتان گوئه ، و پـه گیهان فراز گویند ـ اوشان که از ستوزم نه آکاسهند ادینشان گویند ، هیمیذ [۹] ئی تن ئی پسین [۱۰] رائه ، بوختاریه [۱۱] ئی روبان ئی خویش رائه ،

---

۱ – قنات Xânik aw $^{V}\overline{kan}$ = Ganal کندن . ۲ – بچه بازی
۳ – مرزیدن = نزدیکی – مقارنت . دشتان = زن حایض . ٤ ـ شهوت
٥ – رذیلت در فارسی جدید با لغات : وارون ـ وارن ـ واژگونه ـ واژون ـ آواره ـ آوارین ـ و رنج مقایسه شود . ٦ – « رنج و محنت و مشقت باشد » برهان قاطع .
۷ – از بر کردن . ۸ – معنی بیاموز . چاشیدن = درس دادن . چشیدن = درس گرفتن . ۹ – امید . ۱۰ ـ معاد . ۱۱ ـ رستگاری .

ارگ [۱] و اناکیه و پتیارکیه [۲] ئی اوشان جوید - دینان‌دیویسنان اور گیرند [۳] ببرند.

(٦٨) وت اینیچ گویم، سپیتامان زرتوهشت ! کوکه، په آن انبام، تن خواهذ، روبان بوختن نتوبان ؛ چی، تن فرپیه، روبان کرس نزار په دوش اخو که روبان خواهذ، تن کرس نزار، په گیتاه شکندگ و دریوش، وش روبان فرپیه په و هشت.

در پنجم

(۱) پور سیذ زرتوهشت از او هرمزد ! کو اوهرمزد ! مینوئه ئی اوزونیك ! داذار گیهان ئی استومندان اشوك ! - هت او هرمزد، اشوك، په خوانشن، واوره به ستایشن ؛ هست که داذاراشوك گویذ ؛داذار ! په آن ئی شکپت انبام، اشوك بهوند و دینیك [۴] بهوند، که کوستیك په میان دارند، و دین په برسوم یزند ؟ و شان دین ئی خویتوکدس [۵] په دوذك روز ؟

(۲) گویتش او هرمزد ئوسپیتامان زرتو هشت : کومرذان (ئی) پاشوم [۶] آن بهوذ، که، اندر آن ئی شکپت [۷] انبام، کوستیك په میان دارذ، و دین په برسوم یزذ، نه (ایذون چون) په خوذاییه ئی ویشتاسپ شا. **(۳)** که، اندر آن ئی شکپت انبام، « ایثها آذ یزمیده » « اشم وهو [۸] » بگویذ، و نرم کرذ [۹] استذ، ایذون چون، اندر خوذاییه

---

۱ - رنج . ۲ - دشمنی ۳ - درگرفتن = تحمل کردن . ٤ - دیندار .
٥ - خویشی دادن به یادداشت ترجمه رجوع شود . ٦ - بهترین . ۷ - سخت
(در چهارم - ۲٦) ۸ - یادداشت ترجمه دیده شود . ۹ - از بر کند -
یاد کند .

ئی ویشتاسپ شا د دوازده هومیست ئی په زوهر (یشت استذ).
(۴) و کش یشت کرذ استذ ، و گاسان سروذ استذ ، اوین
چون کش ، په خوناییه ئی ویشتاسپ شا ، یشت واج [۱] سروذ
کاسان بوذهئه .

(۵) اشوکان پاشوم آن بهوذ ، که په وه دین ئی مازدیسنان
استذ ؛ وش دین ئی خویتوکدس په دونك روذ .

(٦) گویتش اوهرمزد : کوسپیتامان زرتوهشت ! اندر این
نه هزار سال ئی من اوهرمزد داذ ، مرذوم ، اندر آن ئی شکپت
انبام شکفتر بهوند . **(۷)** چی ، اندر دوشخوداییه [۲] ئی ازی دهاك
و فراسیاوئی تور ، مرذوم ، ئی اندر آن ئی شکفت انبام ، ویه
زیوشنتر و ویش زیو شنتر بوذهند ، وشان پتیارك از اهرمن و
دیوان کمتر بوذ . **(۸)** چی اندر آن ئی اوشان دوشخوداییه ،
اندر ایرانشتر [۳] ، پنج ده ئی اویران نبوذ ، آن ئی که هزارك
ئی تو سر بهوذ ؛ سپیتامان زرتوهشت ! (۹) چی ، هماك ایران
دهان ، په اسپ سومب ئی اوشان ، بکنیهذ ؛ اوشان درفش اندر
ئوپذشخوار گر رسذ ، گاس ودین [۴] ستهم پاذخشائیه از آنوك
ببرند ؛ وشان زنشن [۵] از آنجاك رسذ .

---

۱ — مار – باژ — واز ـ ماح ، زمزمه و دعای زرتشتیان . این لغت از ریشهٔ وچ — واچ اوستائی بمعنی سخن گفتن آمده و ما واژه از یك ریشه است . پدواز (پتواچك ـ پدواژه = سئوال و حواب Pahvâcîk (کتاب خسرو وریدك چاپ اونوالا ص ۹۲ دیده شود .) اپدواج = بی جواب (لغت فرس ص ۱۸۵ پدواز را بغلط معنی کرده است .) ۲ — دژ خدائی — حکومت جابرانه . ۳ ـ مملکت ایران . ٤ ـ جایگاه دین . ۵ ـ حمله — ضربت .

(۱۰) سپیتامان زرتوهشت ! این آن ئی پیش‌گویم .

(۱۱) که از هستان [۱] ایذون په یزشن اور [۲] (وه ؛ـ کویزشن ئی) اوی وه که اوهرمزد رائه یزشن ویش کوند ؛ ـ اوهرمزد آکاس از اشهیه (آواکیه) ؛ چیکامچائه [۳] ، ـ کو (چیکامیچه) کار وکر پك مزد و پاذ دهشن ، اوهرمزد آکاس از اشهیه دهذ ؛ ـ و ـ هنجمنیکان [۴] نران و ناریکان یزم ؛ امهوسپندان ، که نریچ ناریکیچ ، اوشان وه هند .

در ششم

(۱) پورسیذ زرتوهشت از اوهرمزد : کو اوهرمزد مینوئه ئی اوزونیك ! داذارئی گیهان استومندان اشوك ! از کواواز ویرایند [۵] این دین ئی وه ئی مزدیستان ؟ و په چی اوزار بزنند این دیوئی و چارذ ورس ئی ائشم تو خمك ؟ (۲) داذار ! من ئوش ده [۶] ، و انباذکان ئی من ئوش ده ، ـ کومه ئه زیوند اندر آن ئی شکفت انبام ؛ ـ اشوك زیوشنیه ده ، ـ کودرو۔ ندیه و راس ئی دوش اخونه ویرایند . ـ

(۳) گوپتش اوهرمزد : کوسپیتامان زرتوهشت ! پس از نیشانك ئی سها ، پاذخشاییه ، از اوشان ائشم توخمکان ، (ئو) سلمان دهان دروج ئی شیذاسپ ئی کرسیاکیك (رسذ) ؛ ـ هت ما هوینداذ گوپت کو اروماثیك بهوند ؛ و روشن گوپت

---

۱ ـ هستیها ـ موجودات . ۲ ـ برابر . ۳ ـ هرکسی نیز . ٤ ـ انجمنان ـ بزبان کردی : هنجمن . ٥ ـ مرمت کنند . ٦ ـ بمیران ـ مرگ بده . لغت فرس ص ۲۱۱

کوسوخر [۱] کلاه و سوخرزین و سوخر درفش بهوند ؛ هت‌که دخشك ئی اوشان بهوذ . -

(۴) که بآیند ، سپیتامان زرتوهشت ! خورشیذ ویزم [۲] نیشان نمائذ ، و ماه از گونك ورذذ ؛ پـه گیهان ویـزم و توم تاریکیه بهوذ ؛ په آسمان نیشانك ئی گونك گونك پیذاك بهوذ ؛ و بوم گزندگ [۳] ئی وس ، بهوذ و واذستهمکتر آیذ ؛ و پـه گیهان نیاز و ننگیه و دوشخواریـه [۴] ویش ئو دیذار آیذ ؛ و تیر [۵] و اوهرمزد [۶] و تران رائه پاذخشاهیه رایند .

(۵) ئه صد کانك و ئه هزار کانك و بیور کانك بهوند دروج ئی شیذاسب ئی کلسیاکیك درفش ئی سو خردارند ؛ و شان روبشن وس ، تا زند ئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ ، اندا اروند [۷] بار [۸] ؛ هت بوذ که فرات روذ گوپت ، ـ اندائو دو وان ئی آسورستان مانشنیه ؛ ـ هت دو وان سخت همار ، وش اسوریك مانشنیه ئه کو مرذوم ئی اسوریك پذش مانند ، و آن ئی اوشان نشیمك ، هت بوذ که گریستك [۹] ئی دیوان گوپت . -

(٦) ایذون به او زنند [۱۰] آن ئی او شان ائشم توخمکان

---

۱ — بزبان کردی : sûr,sûhra در فارسنامه ابن البلخی ضمن طبقه اول از ملوك فرس : افریدون مینویسد : « سپید گاو و سیاه گاو و سهر گاو یعنی سرخ گاو . . » ۲ — در چهارم — ۴۳ . ۳ — زمین لرزه ٤ ـ دشواری . ٥ — عطارد . ٦ — مشتری . ٧ — دجله . در پهلوی لغت دجله نیز آمده است . ٨ ـ ساحل . لغت فرس ، در لغت استرنگ این شعر از عسجدی نقل شده : هند چون دریای خون شد ، چین چو دریا باراوی — زین قبل روید بچین بر شبه مردم استرنگ . کتاب التفهیم ص ۱۹۸ « . . . و آنچ بدریا بار است . » زنگبار شاید مقصود از ساحل سرزمین زنگ است . در حدود العالم بارگاه و بارکده در وصف بنادر آمده است . ۹ ـ گریسته = آرامگاه اهریمن و دیوان (گزارش گمان شکن در ۱٤ ـ ۸٥) . ۱۰ — اوزدن = کشتن .

صذ کانك و هزار کانك و بیور کانك ، و او از ورذند درفش نیشان امر سپاه ئی او شان دیوان ئی و چار ذور سان ؛ برسند ئو ایـن ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ (و) هین ئی فـرا خوانیك [1] دوشمن تورك و کلنیر ، ـ هت هول درفش هند ، چی درفش هول گیرند ، هت په وس مرکیه ئو ایران دهان (ئی من اوهرمزد داذ) چون بوش [2] ئی اسپ بایستند ، ـ تورك ئی دو بال ـ کوستیك ارومائیك شیذ اسپ ئی کلسیاکیك په همر سشنیه فراز رسند .

(۷) و په همکو خششنیه ، په سه جاك ، ارذیك [3] ئی و زورگ ، سه بار بوذ بهوذ ، سپیتامان زرتوهشت !

(۸) یك ، په خوذاییه ئی کئه اوس [4] که په آن ئی دیوان آواکیه [5] ، اوا امهو سپندان .

(۹) و دذیگر ، که تو ، سپیتامان زرتوهشت ! دین پذیریپ ، و همپور سکیه‌ئی تو ، ویشتاسپ شا و ار جاسپ ئی ائشم و شوذ په کاریز ارئی دین په همکو خششنیه په سپیذر زور [6] ؛ ـ هت بوذ که اندر پارس گوپت . ـ

---

۱ ـ پیشانی فراح . ۲ — bûsh یال اسپ . در لغت فرس بشن بفتح اول بمعنی موی گردن اسپ آمده . (ص ۲۱۸) در تاریخ سیستان (ص ۳٦) : « . . . آذر گشسپ پیدا گشت و روشنائی بر گوش اسپ او بود . . . » مطابق روایـات پارسیان فره به بوش یعنی یـال اسپ بوده است و بطور مسلم گوش اشتباه مستنسخ میباشد . ۳ — اردی = جنگ — پیکار (گزارش‌متن در ۱٦ — ۱۷) .
٤ — کی کاوس شکل غلطی است که مورخین بعد از اسلام کی را دو باره تکرار کرده اند و اصل لغت چنانکه در دینکرد و دادستـان دینیك و مینوخرد و غیره آمده کـی اوس میباشد . A . Christensen , Les Kayanides , p 51
۵ ـ کمك ـ یاری . ٦ — یادداشت ترجمه دیده شود .

(۱۰) و سذیکر ، که هزارك ئی تو سر بهوذ ، سپیتامان زرتو ـ هشت ! که آن هر سه توئه جاك رسذ : و تورك و تازیك و ارومیك ؛ ـ هت ، بوذ که دشت ئی نیهاوندك گوپت ؛ ـ هماك ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ ، از گاس ئی خویش ، به ئو پذشخوار ـ گر رسذ ؛ ـ هت بوذ که آذرگوشنسپ به ور [۱] ئی چیچست [۲] ئی زپر [۳] ئی گرمو آو ئی جویذ دیو (گوپت) ؛ هت آنو کیچ دین پیذاك ؛ هت بوذ که ماهیك گوپت ، آتروك گوپت کو کر چنگ ، ـ ایذون په تاز شن بهوذ په این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ ، از ائشم توخمکان ، سپیتامان زرتوهشت ! کو این مرذوم ئو پذشخوار گر و پارس ، و سوراك [۴] مانشنیك و کوپ مانشنیك و دریا مانشنیك ، ادینش نیهنگ [۵] بماند .

(۱۱) چی ، که شوی خویش بتوبان بوختن [۶] ، ادینش زن و فرزند و خواستك ایاذ نبهوذ .

(۱۲) پس زرتوهشت گوپت : کو داداز ! من ئوش ده [۷] انباذکان [۸] ئی من ئوش ده ، کومه (ئه) زیوند اندر آن ئی شکفت انبام .

(۱۳) (گوپتش اوهرمزد : کو بیم مدار ، سپیتامان) زرتوهشت ! چی ، آن روز که ستوزم (ئی دهوم ئی) هزارك ئی تو سر بهوذ ئی زرتوهشتان ، که هیچش دروند از این هزارك اندر آن هزارك نشهوذ .

---

۱ ـ درياچه . ۲ ـ اسم درياچهٔ اروميه . ۳ ـ ژرف (يادداشت ۱ ۴ ـ در سوم متن ۲۳ پهريز) . ۵ ـ سوراخ . ۶ ـ مخفی (در چهارم متن بند ۱۶ ديده شود .) ۷ ـ انجات دادن . ۸ ـ همين دربند ـ ۲ ۹ ـ نوادکان .

در هفتم

(۱) پور سیذ زرتوهشت از اوهرمزد : کو اوهرمزد مینو ـ ئه اوزونیك ! داذ ارئی گیهان استومندان اشوك ! داذار ! که اوشان ایذون وس مرك[۱] هند ، یه جی اوزاد بشائند او سهینیذن ؟

(۲) گوپتش اوهرمزد : کو سپیتامان زرتوهشت ! که دیوئی و چار نورس ئی ائشم توخمك ئو پیذا کیه آیذ ، په کوست ئی خوراسان ، نزدیست[۲] ، نیشان ئی‌سها پیذاك بهوذ ؛ زایذ اوشیذرئی زرتوهشتان په ورئی فرزدان ؛ـ هت (بوذ) که په زرائه[۳] ئی کیانسیه گوپت ؛ هت بوذ که په کاولستان گوپت .

(۳) (په) سی سالکیه ئو همپورسکیه ئی من اوهرمز درسذ : سپیتامان زرتوهشت ! (هت بوذ که) په کوست ئی چینستان گوپت؛ هت بوذ که اندر هندوکان گوپت .

(۴) زایذ کیئه ، ـ هت پیذئی اوی کی از کیان توخمك ،ـ په ایاریه ئو اوشیذر (ئو) هندوکان شهوذ . **(۵)** پئه صذ سالکیه، کامك ئو زنان بهوذ ؛ وش ازش زایذ کیئه ئی دینیك[۴] و هرام ئی ورزاوند[۵] نام خوانذ ، ـ هت بوذ که شاپور گوپت . ـ

(٦) کو آن شپ که آن کی زایذ ، نیشان ئو گیهان رسذ، ستارك از آسمان وارذ ؛ـ که اوی کی زایذ ، ستارك نیشان نمائذ، هت داذ اوهرمزد گوپت : کوآوان ماه ووادروز ؛ـ پیذئی اوی

---

۱ ـ مره ـ شماره . ۲ ـ نخست . ۳ ـ زره ـ زرایه = دریا . در لغت فرس بغلط ژو آمده است . ٤ ـ کتاب دینی . ٥ ـ با سطوت ـ با قوت .

کی فرجام بهوذ ؛ په کنیکان[1] ئی شا پرورند ؛ خوذائه زن ئه بهوذ.

(۷) اوی کی ، که سی سالك بهوذ ، ـ هت بوذ که انبام گویت ، ـ په امر درفش سپاه ، سپاه ئی هندوك و چینیك هول گرپت درفش اومند ، ـ چی درفش هـول گیر ند ، ـ اوراستك درفش اومنـد ، اوراست زینومند[2] ؛ په تازشن هول تا رنـدا نداوه روز ، بوذ که بومه ده گویت ، ـ اندا اندرگ[3] بارئی بهار[4] ئی بهران ، سپیتامان زرتوهشت !

(۸) که ستارك ئی اوهرمزد[5] هول[6] ئوبالست[7] رسذ،اناهیذ[8] رائه فروز اوکنذ ، خوذاییه ئوکی رسذ ، وس امر[9] گوندزیناوند[10] آراستك درفش اومند .

(۹) هت بوذ که از سگستان و پارس و خوراسان(گویت)؛ هت بوذ که از ور[11] ئی پذشخوارگر گویت ؛ هت بوذ که ازهریان کوپستان گویت ؛ هت بوذ که از تورستان گویت . ـ

(۱۰) و از آن کوستك ، ایرناییك[12] ئه خواستار ، به ئوپیذا کیه آیذ ؛ هت درفش ئی آراستك و وس مرك سیاه ئی بذشخوارگر از ایرانشتر زینیکان[13] و گوند و سپاه ؛ بوذ که گـویت ، کو کورذیچ و کرمانیکیج خوانند رائه ببذاك . ـ

(۱۱) کوپه هـم ایاریه هم درفش ، ئو این ایران دهـان ،

---

۱ ـ کنیران = دوشیرگـان کودکان = دررگان بزبان کردی Kani بمعنی کنیزك است . ۲ – بمعنی سلاح نیز آمده است . ۳ ـ درون . ٤ ـ دریا ـ بزبان سانسکریت نیز بهمین معنی است بحر عربی همین لغت میباشد ٥ ـ مشتری . ٦ – اوج . ۷ ـ تربیع ـ بـه اصطلاح نجومی . خانهٔ شرف (کارنامه در سوم ـ ٥) ۸ ـ زهره ۹ ـ بیشمار . ۱۰ ـ یادداشت ترجمه دیده شود ۱۱ – در اینجا بمعنی جانب و سوی میباشد . ۱۲ ـ بچهٔ نوراد (در چهارم متن ـ ٥٠) . ۱۳ ـ سلاحداران .

وس مرك به اوزنند اوشان ائشم توخمکان ئی شیذاسپیك، هین[۱]
ئی فراخوانیك[۲] و سهم ئی کورك ئی دو زنگ[۳] و دیوئی
دوبال کوستیك .

(۱۲) په اروندبار ، سه کاریزار کونند : (یك به . ..) ،
یك په سپیدرزور[۴] ، ویك په دشتئی نیهاوندك . ـ

(۱۳) هت بوذ که گویت کوپه ورئی سه تخمك ؛ بوذ
که گویت کو اندر مروئی شیذان[۵] ، هت بوذ که اندر پارس
گویت . ـ

(۱۴) ئوبوشت ئی ایران دهان امر سپاه ئی خوراسانیك
اوراستك درفش هند ؛ کو درفش ئی بور یوست دارند ؛ وشان
واذدرفش وبندوك[۶] سپیذ . (۱۵) و امر هول سپاه ویسوبارند[۷]
اندائو گریستك[۸] ئی دیوان ؛ ایذون به اوزنند کوهزار زن پس
مردئه وینند وبگریند .

(۱٦) که زمان سر بهوذ ، سپیتامان زرتوهشت ! اوشان
دوشمنان ایذون به اوسهند جون درخت ئه بن ، که به ئه شب ،
ئی زمستان ئی سرذ اور رسذ ، په ئه شب ولگ به او کنذ .

(۱۷) اواز ویرایند این ایران دهان ئی من اوهرمزداذ .

(۱۸) په دوبارشن[۹] دوبارذ[۱۰] گناك ـ مینوئه اوا دیوان و وتر ـ

---

۱ ـ سپاه . ۲ — در ششم بند ٦ . ۳ ـ رنگ لعت اهریمنی بمعنی لنگ و پاچه میباشد . بهرام پژدو میگوید : زکستی دوال وز روم و ورنگ ـ ز دیو سیه پوش و گرگ دو رنگ . ٤ در ششم ـ ۹ ۵ ـ درخشان شدد ـ بور ـ تاش . ٦ — بیرق معرب آن : بندوق . ۷ ـ نظر بچیزی داشتن . بشتابند ـ بتازند (کارنامه در چهارم ـ ۱۷) ۸ — در ششم — ۵ . ۹ — دوبارگی .
۱۰ — در سوم — متن — ۲۳

توخمکان و ائشم ئی خرو ـ دروش ، به ئو پوشت و ایاریه ئی اوشان دیویسنان [۱] ائشم توخمکان رسذ ، سپیتامان زرتوهشت !

(۱۹) و من دادار اوهرمزد فریستم نیریبو سنگ یزذ و سروش اشوك ، به کنگ ـ دزئی سیاوخش ئی بامیك [۲] کرذ ، به چیترومیان ئی و شتاسپان ، کیان خوره ئی دین راست ویراستار : کو ای پیشیوتن ئی بامیك ! فراز روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ ، و (په) آتش و آوان فرازیز هانوخت و دوازده هومیست ؛ هت په آتش و آوان فرازیز آن ئی په آتش و آوان پیذاك .ـ

(۲۰) و روذ نیروك سنگ یزذ و سروش اشوك ، از وه چکاذ [۳] ئی دائیتیك ؛ ئو کنگ دزئی سیاوخش ئی بامیك کرذ ؛ وش وانگ کونند : کوفراز رو ، پیشیوتن ئی بامیك چیترومیان ئی وشتاسپان ، کیان خوره [۴] ئی دین راست ویراستار ! فراز رو ئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ ، اواز ویرائه گاس ئی دین و خوذاییه .

(۲۱) اوشان مینوئیها [۵] اور روند ، وشان یزند دوازده هومیست ئی په زوهر [۶] . (۲۲) و فراز روذ پیشیوتن ئی بامیك اوائه صذ پنجاه مرذ ئی اشوك ، که هاوشت ئی پیشیوتن هند ، که سها سمور جامك په مینوئه وه دارند ؛ هول روند به هومت ، هوخت ، هوورشت ؛ و (په) آتش و آوان فرازیزند هانوخت و بغان

---

۱ — دیو پرستان مقابل مردیسنان . ۲ — نامی = درخشان (در سوم متن ـ ۲) . ۳ ـ قلهٔ کوه یادداشت ترجمه دیده شود . ٤ — فره — روح القدس ، نور الوهیت و تقدس که از زمان کیومرث تا پادشاهان کیان بوده است . ٥ ـ بصورت روحانیان — غیر مرئی . ٦ — به یادداشت ترجمه رجوع شود .

یسن ؛ فرازستایند من اوهرمزد اوا امهوسپندان . **(۲۳)** پس از آن بشکنند پتیارک سه یک ئه .

(۲۴) فراز روذ پیشیوتن ئی بامیك ، اوائه صذ و پنجاه مرذ ، که سها سمور دارند ، ئو آذرئی خوره اومند [۱] ، ئی روشن کرپ خوانند ، په داذ ـ گاس نشاست ، ئی گان ئی آذر فرنبغ ئی پیروزگر ، وش په همزوتیه [۲] یزشن فراز سازند ، برسوم فراز ـ وسترند ، ویزند خورداذ ، اموردان یسن ، په نبرنگ و نیرنگستان ئی دینیك . **(۲۵)** وشکنند پتیارک سه یک ئه .

(۲۶) فراز روذ پیشیوتن ئی وشتاسپان ، په هم ایاریه ئی آذر فرنبغ و آذر گوشوسب و آذر بورزین متر ، ئو اوزدیستزار [۳] ئی وزورگ نشیمك ئی دروند گناك مینوئه و ائشم ئی خرو ـ دروش و هماك دیوان و دروجان و ذتو خمکان و یاذوکان ، ئو آن ئی زوپائه توم [۴] دوش اخو رسند ؛ بکنند آن اوزدیستزار په همکو خششنیه [۵] ئی پیشیوتن ئی بامیك .

(۲۷) ومن داذار اوهرمزد اوا امهوسپندان ئو گرئی هوکیریاذ آییم ، و فرمائیم ئو امهوسپندان ، کو گویند ئو هماك یزدان ئی مینویان : کو رویذ و رسیذ ئو ایاریه ئی پیشیوتن ئی بامیك .

(۲۸) و مترئی فراخو گویائوت [۶] و سروش تکیك [۷] و رشن ئی راست و ورهرام ئی اماوند [۸] و آشتاذئی پیروزگر و خوره‌ئی

---

۱ — باشکوه و جلال . ۲ — بمار جماعت ۳ — اورده = آتشکده ـ معبد بت پرستان . ۴ — ژرف ترین . ۵ — با کوشش و کارزار توأم . ۶ — یادداشت ترجمه دیده شود . ۷ — تکاور — دلیر — تاخت آور . ۸ ـ هماوند نیز آمده است بمعنی دلاور سخت زور — بی باك — قوی ـ زورمند میباشد به سانسکریت و فرس قدیم نیز بهمین معنی است و همت عربی ازین لغت گرفته شده . لقب بهرام است بکتاب علمای اسلام و Horn , Justi مراجعه شود .

دین ئی مزدیستان نیرنگ[۱] ئی راینیذاریه ئی گیهان آراستار ، په فرمان ئی (من داذار رسند .)

(۲۹) من داذارئو پوشت رسم ، ئو ایاریه ئی پیشیوتن ئی بامیك .

(۳۰) بزنند دیوان ئی توم توخمکان .

(۳۱) وانگ کوند گناك مینوئه ئی دروند ئو مترئی فراخوگویائوت : کوپه راستیه هول ایست ، تو مترئی فراخو گویائوت !

(۳۲) پس مترئی فراخو گویائوت وانگ کوند : کو این نوه هزار سال پشت[۲] ئی یش کرذانداکنو دهاك ئی دوش[۳] دین و فراسیاوئی تور و الکسندر[۴] ئی ارومائیك و اوشان دوبال کستیکان دیوان ئی و چارذ ورس ، هزار سالان انبام ، ویش از پذمان خوذاییه کرذ .

(۳۳) سترذ[۵] بهوذ آن دروند گناك مینوئه که ایذون اشنوذ .

(۳۴) میترئی فراخو گویائوت بزنذائشم ئی خرو ـ دروش ئی په ستوبیه دوبارذ . **(۳۵)** آن دروند گناك مینوئه او اوشوذکان وون توخمکان ، اوازئو تاروتوم ئی دوش ـ اخو دوبارذ .

(۳۶) ووانگ کوند میترئی فراخو گویائوت ئو پیشیوتن ئی بامیك : کو بکن وبزن آن اوزدیستزارئی دیوان نشیمك ؛

---

۱ ـ عزایم incantation ۲ ـ در چهارم متن – ۱۱ ۳ ـ یادژ = بد مانند ، دشنام ، دسمن ، دشوار دژخیم . ٤ – در اعلب متنهای پهلوی الاسکندر مـانند زمانهای اروپائی Alexandre نوشته مشود گویا بعد ها بصورت سکندر در آمده است . ۵ – بیترده – متحیر .

روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ ، اواز ویرائه گاس ئی دین و خوداییه ، جی دروندان که تو وینند بشکنند .[۱]

(۳۷) و اور رسذ پیشوتن ئی بامیك و آذرئی فرنبغ و آذرئی گوشوسپ و آذرئی بورزین میترئی پیروزگر ؛ بزنذ آن دروج ئی وس اوج[۲] بکنذ آن اوزدیستزار کونشیمك ئی دیوان ؛ ویزشن فراز سازند ، برسوم فرازوسترند ویزند دوازده هومیست ، ستایند من اوهرمزد اوا امهوسپندان **(۳۸)** این آن ئی پیش گویم .

(۳۹) فراز رسذ پیشیوتن ئی بامیك ، ئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ ، ئو اروند و وه روز ؛ کـه دروندان اوی وینند بشکنند اوشان توم تخمکان نه ارزانیکان[۳] .

در هشتم

(۱) آن ئی وهرام ئی ورزاوند[۴] رائه پیذاك ، کوپه پور خورهیه[۵] فراز رسذ ووید نهیم فراز بندذ[۶] په گاس ئی مغوپذان مغو پذیه ، و گاس ئی وجرذ[۷] ئی راست ئی دین گومارده ، اواز ویرایذ این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ . **(۲)** آزونیاز و کین و ائشم و ورون وارشك و دروندیه از گیهان به نربسذ[۸] . **(۳)** گورگ انبام بشهوذ و میش انبام اندر آیذ . **(۴)** و آذرئی فرنبغ و آذرئی گوشوسب و آذرئی بورزین میتر اواز ئو گاس

---

۱ — شکست بخورند . ۲ — روزمند — بسیار توانا . ۳ — نا ارزانیان .
٤ — فرهمند ـ ارجمند — « او (کیکاوس) سخت خرم گشت از آرنج پر هنر بود و ورجمند » فارسنامه ابن البلخی . کارنامه اردشیر در دهم — ۷ در اینجا لقب بهرام است . ۵ — با فرهٔ بسیار ۶ — دستگیر کند — اسیر کند — بگمارد . ۷ — در چهارم بند ۳۷ ۸ — کاستن . اصطلاح نجومی برای کوچکتر شدن ماه .

ئی خویش نشانند ، و ائسم و بود دانیها [۱] بدهد . (۵) وسترذ اوه‌ هوش [۲] بهوذ گناك مینوئه اوا دیوان و توم توخمکان .

(۶) ایذون گویذ پیشیوتن ئی بامیك : کوزذ باذ دیو ، و زذ بریك ! زذ باذ دیو دروجیه و وتریه ! زذ بوند توم توخمکان دیوان ! واوزایاذ اوهرمزدئی خوذائه ئی مهست [۳] داناك ، اوا امهوسپندان هوخوذا آن ئی هوداکان [۴] و خوره‌ای دین ئی مزدیستان ! و اوزایاذ دوذك ئی راذان و راستان ئی هوورشت ورزیذاران [۵] ! خوپ ویراستار باذگاس ئی دین و خوذاییه ا

(۷) فراز رسذ [۶] پیشیوتن ئی بامیك ، فراز رسذ اوائه صذ پنجاه مرذئی هاوشت [۷] که سها سمور دارند ؛ وگیرند تخت گاس ئی دین وخوذاییه ئی خویش .

(۸) گوپتش اوهرمزد ئو سپیتامان زرتوهشت : این آن ئی پیش گویم ا که هزارك ئی زرتوهشتان سر بهوذ ، اوشیذران بون بهوذ .

در نهم

(۱) اوشیذر رائه پیذاك ، کوپه ئه هزار و هشتصذ سال بزایذ ؛ به سی سالکیه ئو همپورسکیه ئی من اوهرمزد رسذ و دین پذیرذ . (۲) که از همپورسکیه بآیذوانگ کونذ ئو خورشیذ ئی اروند اسپ [۸] : کوبایست .

(۳) بایستذ خورشیذ ئی اروند اسپ ، ده روزشپان . (۴)

---

۱ — در چهارم بند ۳۱ ۲ — بی هوش ۳ — مهمترین — مهین
٤ — با دانش نیك . ۵ — نیکو کاران . ٦ — قیام کند — ظهور کند .
۷ — در چهارم — ۳۹ ۸ — اروند — اسپ = دارندهٔ اسب تند رو . لقب خورشید است . Vendidâd, D. H . Jamasp . vol II, Bombay. p. 30 .

که این بهوذ ، هماك مرذوم ئی کیهان په وه دین ئی مازذیسنان بایستند .

(۵) مترئی فراخو گویائوت وانگ کونذ ئو اوشیذر ئی زرتوهشتان : کو اوشیذرئی دین راست ویراستار ! وانگ کون ئو خورشیذئی اروند اسپ : کو برو ، چی تاریك هست په کیشورئی ارزه و وروبرشن و وروجرشن و نیم ئه خونیرس[1] ئی بامیك .

(۶) ووانگ کونذ اوشیذرئی زرتوهشتان ئو خورشیذ ئی اروند اسپ : کوبرو .

(۷) بروذ خورشیذ ئی اروند اسپ ئی ورزاوند[2] ؛ و هماك مرذوم په وه دین ئی مازدیسنان به ورویند .

(۸) گویتش اوهرمزد : کوسپیتامان زرتوهشت ! این آن ئی پیش گویم ، کو این دام[3] اواز ئو هستیه ئی خویش آورذ .

(۹) و که نزدیك ئی هزارك سر بهوذ ، بیشیوتن ئی وشتاسپان ئو پیذاکیه آید ؛ خورهٔئی کیان[4] ئی پیروزگر به اوی رسذ .

(۱۰) آن دوشمن که در وجیه[5] اورنشست ، چون تورك وتازیك و ارومائیك ، ووتران ئی خوذائی ایرانک په چیریه و ستهمبکیه و خوذائه دوشمنیه روند ، و آتش زنند ؛ و دین نزار کونند ، و اماوندیه[6] و پیروزگریه ازش برند ؛ و آن (ئی) داذ و دین هر که کامکیها پذیرذ اینیا[7] اکامکیها اورپذیرذ ، آن داذ[8] و

---

۱ — نام چهار کشور ار هفت کشور زمین . خونیرس در مرکز هفت کشور واقع شده است . (بند هشن در پنجم — ۹ .) ۲ — ورجاوند (در هشتم متن — ۱) . ۳ — آفریدگان جهان . ٤ — در هفتم — ۲۰ ٥ — فریب — دروغ . ٦ — در هفتم متن — ۲۸ ۷ — بطریق دیگر (گزارش که . ش . در سیزدهم متن ۵۹) ۸ — آئین — قانون .

ذین هماك زنند ، انداکه هزارك سر بهوذ .

(۱۱) و پس که هزارك ئی اوشیذر ماه آیذ ، په اوشیذر ماه دام روباکتر په نیروکتر بهوذ ، و دروج ئی آز چیهرك [۱] بزنذ ، و پیشیوتن ئی وشتاسپان همگونك دستوبر و راذ [۲] ئی گیهان بهوذ .

(۱۲) واندر آن هزارك ئی اوشیذر ماهان ، مرنوم په بزشکیه ایذون کیروك [۳] (؟) بهوند ، داروك و درمان ایذون په‌کار آورند و برند ، که به ئو مرگیه دانستانیه [۴] ، ادینش نمیرند ، که په شمشیر و کارذ زنند و اوزنند .

(۱۳) پس آشموك [۵] ئه از بهر داسر [۶] ئی آئینینکیه خواهذ ، وتریه وآشموکیه رائه ندهند . **(۱۴)** وآشموك ، از آن کین ، ویاوذ [۷] اورئو آن کوپ ئی دمباوند [۸] ، کو بیورسپ [۹] ـ رون [۱۰] ، درایذ [۱۱] : کو کنو نوه هزار سال هست فریذون نه زیندك (زیونی) ، چم [۱۲] رائه که تو این بند به نه ویسنجید [۱۳] و اور نه آخیزیذ ؟ که این گیهان پور از مرذوم هست ، وشان از ور [۱۴] ئی جمکرذ اور آورذهند .

(۱۵) پس آن آشموك ایذون همچون این درایذ ؛ از ان

---

۱ — دیو سیرت . ۲ — پیشوای دینی . ۳ — زبردست — ماهر — کارگر ؟ (گزارش در شانزدهم متن — ۳۱ بـا لعت کیرو مقایسه شود .) ٤ ـ مقدر است که بمیرد . ۵ — مرتد . یادداشت ترجمه دیده شود . ٦ ـ سهم ـ انعام . ۷ ـ دست یابد ـ برسد (گزارش در سیزدهم متن ـ ۷) ۸ ـ دنب آوند ـ دنباله دار ـ ذنب معرب دنب است و ذوذنب = دودنب . ۹ ـ ده هزار اسپ . لقب ضحاك است . ۱۰ — جهت ـ جانب ـ تمایل (گزارش ص ۹۳ بند ۲۵۲) . ۱۱ — هرزه درائی . ۱۲ ـ سبب — علت . ۱۳ ـ وسنجیدن = شکستن ـ گسستن . ١٤ ـ در اینجا ور بمعنی حصار میباشد .

چون ازی دهاك از بیم ئی آن فریذون ویسیك [۱] (؟) ؛ ئی په کرپ [۲] ئی فریذون پیش هول استذ ، آن فرنوم [۳] نه ویسنجذ ، انداکه آشموك آن بند چوپ از بون بویسنجذ . (۱۶) پس دهاك زوهر اوزایذ ، بند از بن بویسنجذ ، (په) دو بارشن [۴] استذ ، ویه جاك [۵] آن آشموك اواز اوپارذ [۶] ؛ اندر گیهان دوبارشن وناس کرذن و امروناس ئی گران کونذ ؛ از مرنوم و گاو و گوسپند و اوره دام ئی اوهرمزد په سه یك ئه اواز اوپارذ ؛ و آو و آتش و اورور [۷] زنذ ، و وناس ئی گران کونذ .

(۱۷) پس آو و آتش و اورور پیش ئی اوهرمزد ئی خوذائه په گرزشن [۸] استذ . (۱۸) گرزشن این کونذ : کو فریذون زیندك اواز کون ، اندا ازی دهاك بزنذ ؛ چی ، اگر تو اوهرمزد ! تو این نکونائه ، ایما به گیتاه نشائیم بوذن . (۱۹) آتش گویذ کو نه وخشم [۹] ، و آو گویذ ، کو نه تچوم [۱۰] .

(۲۰) و پس من اوهرمزد ئی داذار ئو سروش ونیر ییو کسنگ

---

۱ ـ ویس = خیابان ویسپوهرگان = اعیان رادگان شاید بمعنی دیس باشد . ۲ ـ قالب مثالی – جسم مینوی (در سوم متن – ۶ ۳ ـ ابتدا ـ اولین . فرد عربی ار این لغت گرفته شده . ۴ – دواریدن – حمله کردن ، دویدن اهریمنی (در سوم متن ـ ۲۳) . ۵ – در جای = فوراً . ۶ ـ اوپاردن ـ هوپاردن = هپرو کردن ـ بلعیدن . خوردن اهریمنی باشد مقابل : گواریدن . در لغت فرس : او بار بمعنی فرو بردن بگلو آمده . رودکی : بدست ار بشمشیر بگذاردم ـ از آن به که ماهی بیوباردم . نوالیدن یعنی نجویده فرو بردن بهمین معنی است . گرارش در شانزدهم متن ـ ۱۷) . ۷ ـ در سوم ـ ۱۰ ۸ ـ تظلم ـ شکایت . در لغت فرس گرزش آمده . خسروانی : بده داد من زان لبانت وگرنه – سوی خواجه خواهم شد از تو بگرزش . ۹ ـ وخش = افزایش ـ برکت . بزبان سانسکریت نیز بهمین معنی است . ۱۰ ـ روان نشوم .

یزد گویم : کوتن ئی سامان کرساسپ بجمبانینیذ ، انـدا اور آخیزذ .

(۲۱) و پس سروش ونیریوکسنگ یزذ ئو کرساسپ شهوند ، و سه بار وانگ کونند . **(۲۲)** و چیهاروم بار ، اوا پیروزگریه ، سام اور آخیزذ ، و پذیرك [۱] ئی آزی دهاك شهوذ ؛ وش سخون ازش نه اشنوذ ، وش گذ [۲] ئی پیروزگر ئوسرپذ کوپذ وزنـد و اوزند .

(۲۳) پس و دروشك [۳] و پتیارك از این گیهان بشهوذ ، اندا هزارك بون کونم . **(۲۴)** و پس سوکشیوس دام اویزك اواز کوند ، وریست آخیزوتن . ئی پسین ببهوذ .

انجام

فرجپت په شنوم [۴] و شاذیه و رامشن . په یزدان کام باذ ! ایذون باد ! ایذونتریچه باذ !

---

۱ ـ پذیره = بر خوردن ـ روبرو شدن ، مصاف دادن ـ دچار شدن .
بهرام پژدو میگوید : بخواب اندرون دید کز ماختر ـ یکی لشکرکشن بسیار مر ـ مراورا پذیره براه آمدند ـ بنزدیك او کینه خواه آمدند . در لغت فرس بمعنی استقبال کردن ضبط شده است . فردوسی : پذیره شدند و چپیره شدند ـ سپاه و سپهبد پذیره شدند . (کارنامه در چهارم - ۱۹) ۲ — گذ = گرز
۳ ـ دروغ . ٤ ـ خشنودی .

درایشن [1] ئی اهرمن ئو دیوان

(۱) پیذاك كو اهرمن هرشپ ئو دیوان دراید : كو اندر گیهان شویذ ؛ و فرذوم [2] ئو زرایه [3] شویذ ، و زرایه بخوشینیذ [4] ؛ و ئوهوم ئی سپیذ شویذ ، هماك بخوشینیذ ، چیش ریست [5] ئی مرذومان پذش ویرایند ؛ و ئو كوپ شویذ ، كوپ هماك بجنبینیذ ، چی كوپ وینارشنیه [6] ئی گیهان هست ؛ و ئو اورور شویذ ، و اورور هماك بخوشینیذ ؛ و ئو كذكیها مان ئی مرذومان شویذ ، و مرذوم و گاو و گوسپند هماك بزنیذ ، كمیه ئو كمیه بریذ ، ویشیه ئو ویشیه بریذ ، دوش آكاسان [7] نیوكیه اور بریذ ، اندا داناكان گومان [8] بهوند ؛ ئو هپتورنگ منكیریذ ، ئو وننذ منكیریذ ، كوتان كار كرذن توبان باذ .

(۲) اوشان دیوان و دروجان ئو زرایه شهوند ؛ سین مرو [9]

---

۱ ـ درائیدن لغت اهریمنی مقابل گفتگو كردن ــ هرزه درائی ـ یاوه گوئی
۲ ـ فردم مقابل اقدم بمعنی : ابتدا ، نخست (گزارش در سیزدهم متن ـ ٦)
۳ ـ دریا (زندوهومن متن در هفتم ـ ۲) ٤ ـ خشك كنید (با گزارش در چهاردهم متن ـ ۱۵ مقایسه شود) . ٥ ـ مرده ـ لاشه . ٦ ـ آرایش .
۷ ـ دش + آكاسان = بد آگاهان ـ بی خبران (گجسته ابالیش پرسش ۷ـ۲)
۸ ـ گمان = شك . ۹ ـ مرغ .

وانگ کونذ ، و سوست ببهوند ؛ ٱو هوم ٱی سپیذ شهوند ، و آنوك کرماهیك [۱] سراز آو اور دارذ ، و سوست ببهوند ؛ و ٱو کوپ شهوند ، آنوك کرکاس مرو وانگ کونذ ، و سوست ببهوند ، و ٱو دشت شهوند ، آنوك و هومن مورو وانگ کونذ ، و سوست ببهوند ؛ ٱو کذ کیهامان ٱی مرذومان شهوند ، از گروذمان وانگ ، از هربورز [۲] امهوسپندان ، آیذ ، از کنگ دیزرپتار [۳] پیشیوتن وانگ آیذ ، و سوست ببهوند ؛ اور آسمان نکیرند ، ونند و هپتورنگ وینند ، وشان نیروك بشهوذ .

(۴) پس سروش دست ٱو خروس [۴] موروزنذ ؛ که خروس مورو وانگ کونذ ، بهر ٱه آتش ٱی ورهرام ؛ و بهر ٱه آتش ٱی خانك ، که په نیمشپ به اوروزند ، بزنذ [۵] ، بهر ٱه مینوئه درون رنذ ، اوره سروش هماك بزنذ .

دنباله

من دین بندك ، مرزپان فریذون و هارام نپشتم ، از پچین [۶] ٱی ایرپت اردشیر و هارامشا روستهم و هارامشاذ نپشته ، اندربوم شتر کرمان ؛ من هم اندر شتر کرمان نپشتم .

خوب فرجام [۷] باذ ! ایذون باذ ! ایذونتر یچه باذ !

---

۱ – کرماسی = خرماهی ، ماهی بزرگ ۲ – کوه افسانه ای البرز که بعد از اسلام معروف به کوه قاف شده است . ۳ – رهسپار – مسافر . ٤ – بشکل خروه نیز آمده است (بکارنامه اردشیر در دهم متن – ۷ مراجعه شود .) در لغت فرس نیز خروه ضبط شده است عنصری : شب از حملهٔ روز گردد ستوه – شود پر زاغش چو پر خروه ٥ – زدن = کتك زدن ، ضربت وارد آوردن . اوزدن = کشتن . ٦ – رونویس کرده – کپی . ۷ – عاقبت بخیر .

پیروز باذ خوره ئی اویزک وه دین ئی مزدیستان ! په یزدان و امهوسپندان کامك باذ !

« اشم و هو و هشتم استی »

. اشهه آواذیه پاشوم [١] هست

١ – بهترین .

(بخش - ۳)

یادگار جاماسپ

« یادگار جاماسپ » یا جاماسب نامه که نسخ متعددی از آن بفارسی و پازند و پهلوی وجود دارد ، کتابی است که در آن گشتاسپ شاه پرسشهائی راجع بمسائل گوناگون دینی و تاریخی و جغرافیائی و غیره از جاماسپ میکند و او پاسخ میدهد . قسمت آخر آن مربوط به موعود زرتشتی است و نویسنده در آن پیش - آمدهائی را که هنگام ظهور هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس رخ خواهد داد شرح میدهد و پیشگوئیهای زرتشت را از زبان جاماسپ نقل میکند در اینجا دوباب آخر کتاب که شباهت تامی با پیشگوئیهای « زند و هومن یسن » دارد و تقریباً یکدیگر را تکمیل میکنند از روی نسخهٔ چاپ مسینا (۱) نقل میشود . از آنجا که قطعهٔ نامبرده تحت لفظ بفارسی جدید گردانیده شده از نقل متن پهلوی صرف نظر شد و برای اطلاعات بیشتر خواننده را بمراجعه اصل کتاب توصیه مینمائیم .

درشانزدهم

(۱) گشتاسپ شاه پرسید که : این دین اویژه چند سال روا (رایج - برقرار) باشد ، و پس از آن چه هنگام و زمانه رسد .

---

(۱) G. MessinaS .I, Ayâtkâr i Zâmâspîk, Roma, 1639 . pp . 66_80.

(۲) جاماسپ بیتخش[1] گفتش که : این دین هزار سال روا باشد . پس آن مردمانی که اندر آن هنگام باشند همه به مهر دروجی (پیمان شکنی) ایستند ؛ با یکدیگر کین و رشک و دروغ کنند ، و به آن چم (سبب) ایرانشهر (مملکت ایران) را به تازیان بسپارند و تازیان هر روز نیرومندتر شوند و شهر شهر را فرازگیرند . (۳) مردم به اوارونی (رذیلت) و دروغ گردند و هر آنچه گویند وکنند بسود خودشان باشد ؛ از ایشان روش فرارون (کردارنیکو) آزرده شود . (۴) به بیدادی به این ایراشهر ودهبدان (فرمانروایان) بارگران رسد ؛ و آمار (مقادیر) زرین و سیمین و نیز بسی گنج و خواسته انبار کنند . (۵) و همه نابین (نامرئی) و نا پیدا شود ، و بس گنج و خواستهٔ شایگان نیز بدست و پادشاهی (در اختیار) دشمنان رسد . و مرگ بی زمانه (ناگهانی - نابهنگام) بسیار باشد . (٦) و همهٔ ایراشهر بدست آن دشمنان رسد و انیران (بیگانگان) اندر ایرانیان گمیزند (اختلاط کنند) چنانکه ایرانی از نا ایرانی پیدا نباشد : آن ایرانی باز نا ایرانی باشد .

(۷) و به آن هنگام بد توانگران را از درویشان فرخنده‌تر دارند ، و درویشان خود فرخنده نباشند . و آزادگان و بزرگان به زندگی بیمزه رسند ، ایشان را مرگ چنان خوش نماید که پدر و مادر را از دیدار فرزند و مادر را به کابین دختر باشد . (۸) و دختری که زایند به بها بفروشند ؛ و پسر پدر و مادر را زند و اندر زندگی کدخدائی را از ایشان جدا کند (بگیرد) ، و برادر کهتر برادر مهتر را زند و خواسته ازش بستاند ، و برای بدست آوردن خواسته زور و دروغ گوید ، و زن شوی خویش را بمرگ ارزان بدهد (محکوم بمرگ کند) . (۹) و مردمان نامرد (زن صفت) نا پیدا (گمنام) به پیدائی رسند و زور و گواهی نا راست و دروغ فراخ شود . (۱۰) شب با

---

(۱) در جاماسپ نامهٔ فارسی بمعنی حکیم و دانشمند آمده . در اصل پتی اخشاه میباشد و هسینا بمعنی پرتو آسمان و چشم خدا آورده و بلغت Majordome ترجمه می کند .

یکدیگر نان و می خورند و به دوستی روند و روز دیگر بجان یکدیگر چاره سازند و بد اندیشند .

(۱۱) و اندر آن هنگام بد آنرا که فرزند نیست فرخ دارند ، و آنرا که فرزند است بچشم خوار دارند . و بسیاری مردم به اوزدهکی (در بدری) و بیگانگی و سختی رسند . (۱۲) واندروای (آتمسفر - در هوا) آشفتگی و باد سرد و باد گرم وزد وبر اورووران (نباتات) کم بباشد و زمین از بر بشود . (۱۳) و بوم گزندك (زمین لرزه) بسیار بباشد و بسی ویرانی بکند و باران بی هنگام (بیموقع) بارد و آنکه بارد بی سود باریده باشد ، و ابر بر آسمان گردد .

(۱٤) و دبیر را از نوشتن بد آید و هر کس از گفت و گفتار نوشته و پیمان باز ایسد (خود داری کند) . (۱۵) و هر کس که اورا اندك بهی (رفاه) است ، زندگیش بیمزه تر و بتر باشد ؛ و کلبه نا کرده (نا تمام - خراب) خانه باشد . (۱٦) سوار پیاده و پیاده سوار باشد . بندگان براه آزادگان روند هر چند آزادگی به ننشان مهمان نباشد (ولیکن آزادگی در وجودشان یافت نشود .) (۱۷) و مردمان بیشتر به فسوسگری (دلقکی) و اوارون کنشی (نابکاری) گردند و مزهٔ راست را ندانند . مهر و دوشارم (دلبستگی) ایشان به دهی (درشتی - پستی) باشد . (۱۸) مردم برنا زود پیر شوند ، و هر کس از کردار بد خود شاد باشد و بر مندش (مقابل فرومند یعنی ارجمند) دارند - (۱۹) و شهر شهر و دم ده و روستا روستا با یکدیگر کوخشش (ستبزه) و کار زار کنند و از یکدیگر چیز بستانند - (۲۰) و سترگ و رزد (حریص - طماع) و مرد ستمگر را به نیکی دارند و هرزانه و مردم بهدین رادیو دارند . و کسی نیز چنانکه باید بکام خویش نرسد .

(۲۱) و مردمی که بدان هنگام بد زایند از آهن و روی سخت تر باشند . گر چه از خون و گوشت باشند همانگونه از سنگ سخت تر باشند . (۲۲) و فسوس (دلقکی) و ریاری (تمسخر) پیرایه باشد ؛ و هر کس با اهریمن بیگانه است بخویشی او رسد . و مهر - دروجی (پیمان شکنی) و گناه

که اندر آن هنگام کنند ؛ (۲۳) تیز و زود دست بپاسخ برسند چون آبی که بدریا بتازد .

(۲٤) و آتشان ایرانشهر بـه انجام و افسردگی رسند ؛ و هیرو خواسه (مال و منال) بـدست انیران (نـا ایرانیان) و درونـدان (کفار) رسد ، و همه بی دین بباشند . (۲۵) وخواستهٔ بسیار گرد کنند و بر آنرا نخورند ، و همه بدست سرداران بی سود (فرومـایه) رسد . (۲٦) و هر کس کاری کند کـردار اورا دیگری نپسندد . و سختی و انائیه (کاهش ــ زیان) ایشان از آن برسد ، که زندگی بمزه شود و بمرگ پناه برند .

(۲۷) پس اندر زمین خراسان مرد خورد (خرد) ونا پیدائی (گمنامی) بـا بسیار مردم ، اسپ و سر نیزهٔ تیز بـر خیزد و شهر به جبرگی بپادشاهی (فرمانروائی) خوش در آورد . (۲۸) خود میان پادشاهی نابن (نامرئی) و ناپیدا باشد . (۲۹) پادشاهی همه از ایرانیان بشود و بـه نـا ایرانیان رسد ؛ و بساری کیش و داد و گروش باسد ، و اوزدن (کشتن) یکدیگر را کرپـه (ثواب) دارند و مردم کشی خوار باشد .

(۳۰) ترا این نیز گویم کــه : اندر آن گــاه باشد کـه خداوند پیروزمندی اندر زمین اروم بسیار شهروبسی شهرستان گیرد ، و بس خواسته به آوار (غنیمت ــ چپو) از زمین اروم بیاورد . (۳۱) پس آن خداوند پیرورمند بمیرد ، و از آن فراز فرزنـدان او بـه خداونـدی شینند . (۳۲) و شهر به چیرگی پایند و بسا سمگری و بیدادی بمردم ایـرانشهر کنند ، و بساهیر (مـال) همگـان بدست ایشان رسد . و پس نیز به افسردگـی و نابودی رسند .

(۳۳) و انـدر آن هنگـام بـد ، مهر و آزرم (حرمت) نباشد ، ایشانرا مهتر از کهتر و کهتر از مهتر پیدا نباشد ، و آنانرا همبشگی (دستیاری) نباشد .

(۳٤) ترا نیز این گویم که : اوی بهتر که از مادر نزاید ، یا چون زاید بمیرد و این‌اند (چند ــ چنین) بدو دروشك (دغلی) را به سر رفتن هزارهٔ زرتشتان نـه بیند . (۳۵) و نـه بیند آن

کارزار بزرگی که باید بشود ، آن اند خونریزی کـه اندر آن هنگام باید بودن و مردمی در برابر نمیمانند .

(۳٦) ایشان تازیان با ارومیان و ترکان اندر گمیزند (مخلوط شوند) و کشور را به‌وشفند (شلوغ کنند ـ تاراج کنند) ـ (۳۷) و پس سپندارمذ (فرشته موکل زمین) به اورمزد بانگ کند که : « من این بدو انائیه (زیان) را نتابم ، من زیر و زبر شوم و این مردم را زیر و زبر کنم . آب و آتش را مردم بیازارند از بس‌موست (آزار و شکنجه) و بیداری ایشان بدان کنند . »

(۳۸) و پس مهر (سروش مهر) و خشم با هم به پدکفند (بر خورد کنند) اندر آن پد کفتن (تصادم) دروجی کـه وتینگان خوانند و به خدوندی جم بسته شد و به خداوندی بیوراسپ از بند برست . (۳۹) بیوراسپ با آن دروج هم پرسه (مشورت) داشت ، و آن دروج را کار این بود که بر جوردایان (حبوبات) میکاهید ، و اگر آن دروج نبودی هر کس جریبی بکشتی ٤۰۰ جریب بگرفتی ، (٤۰) در سال ۳۹٦ مهر (سروش مهر) آن دروج بزند ، و پس هر که جریبی بکارد ٤۰۰ اندر انبار کند . و اندر آن هنگام سپندارمذ دهان باز کند بسا گوهر و ایوشوست (ایوکشست ـ فلزات) به پیدائی آورد .

(٤۱) پس از کوست (جانب) نیمروز مردی بر خیزد که خداوندی (پادشاهی) خواهد و سپاه گوند (جند ـ دلیر) آراسته دارد و شهر ها به چیرگی گیرد ، و بسا خونریزی کند ، تا کار بکام خویش بباشد . (٤۲) و پس افدم (آخر) از دست دشمنان به زابلستان گریزد ، و بدان کوست (خطه ـ سوی) شود و از آنجا سپاه راسته باز گردد و از آن فراز مردم ایرانشهر به نا امیدی گران رسند و مهتر و کهتر به چاره خواهی رسند ، و پناه جان خویش نگرند .

(٤۳) و پس از آن از نزدیکی بار (ساحل) دریای پدشخوارگر مردی مهر ایزد را بـه بیند و مهر ایزد بسی راز نهان بآن مرد گوید . (٤٤) پیغام به پدشخوارگر شاه فرستد که : « این خداوندی کروکور چرا داری ؟ و تو نیز خداوندی چنان کن چونانکه پدران و نیاکان تو و شما کردند . »

(٤٥) بآن مرد گوید که : « من این خداوندی را چگونه شایم کردن که مرا آن سپاه گوند (جند ـ جرار) و گنج و سپه سردار نیست ، چنانکه پدران و نیاکان مرا بود ؟ »

(٤٦) آن پیغامبر (فرساده) گوید که : « بیاور (یقین کن) تا ترا گنج و خواسنه از پدران و نیاکان تو بیش سپارم . » اورا از گنج بزرگ افراسیاب بیشتر نماید . (٤٧) چون گنج بدست آورد ، سپاه گوند زابل آراید و بدشمنان شود . (٤٨) و چون دشمنان را آگاهی رسد ، ترك و تازی و ارومی بهم آیند که . « پذشخوارگر شاه را گیریم و آن گنج و خواسته از آنمرد بسانیم ! »

(٤٩) و پس آنمرد چون آن آگاهی شنود ، با بس سپاه گوند زابل ، بمیان ایرانشهر آید و با آن مردمان به آن دشت چنانکه تو گشتاسپ باخیونان سپید (هونهای سفید) به سپیدرزور (صحرای سفید) کردی ، با پذشخوارگر شاه کوشش (سنیزه) و کار زار فراز کند . (٥٠) و به نیروی یزدان ایرانشهر ، فرهٔ کیان و فرهٔ دین مزدیسنان و فرهٔ پذشخوارگر و مهر و سروش و رشن و آبان و آذران و آتشان کاررار اویر (بسیار) شگفتی کنند و از ایشان بهسر آیند ، از دشمنان چندان بکشند که مره (شمار) نتوان گرفت .

(٥١) و پس سروش و نیروسنگ پشوتن ، پسر شما را بفرمان دادار اورمزد از کنگ دزکیان ببنگیزند . (٥٢) و برود پسر شما پشوتن ، با ۱٥۰ هاوشت (امت) ، که ایشان پدموزان (جامه های) سپید و سیاه ، و دست (فره ؟ . .) من به درفش ، تا به پارس آنجائیکه آتش و آبان نشسنه‌اند ، (بر ـ قرارند) . آنجا یشت کنند . (٥٣) چون یشت سر برود ، زوهر (آب یا چربی مقدس) به آب ریزند و آن آتش را زوهر دهند و دروندان و دیویسنان را چنان به او سیهند (تباه کنند) چنانکه به زمستان سرد برگ درختان بخشکد .

(٥٤) و هنگام گرگ بشود (سر آید) و هنگام میش اندر آید . و هوشیدر زرتشتان به نموداری دین پدید آید ، و انائیه (زیان) و دروشك (دروغزنی) سر آید ، و رامش و شادی و خرمی بباشد .

در هودهم

(۱) گشتاسپ شاه پرسید که : « پس از آنکه دستوران مینوئی (روحانی) به ایرانشهر آیند ، و آن چند اوزده (بتکده) را زنند ، (ویران کنند) و جهان را از اپادیاوی (آلودگی) به پاکی و بی آلایشی گردانیده باشند ، چه هنگام و زمانه رسد ؟ اندر هزاره یك یا چند خداوند و دهبد (پادشاه - فروانرا) باشند ؟ جهان را چگونه رائیند (اداره کنند) ؟ داد دادستان اندر جهان چگونه ؟ به هزارهٔ هوشیدر و هوشیدر ـ ماه و سوشیانس چه آئین باشد ؟

(۲) جاماسب بیتخش گفش که : « اندر هنگام هوشیدر ۱۸ خداوند باشند ، اندر آن هنگام پتباره (آفت ــ و بال) کم باشد ، دروج و گرگ سرده (نوع) به اوسیهد ، (تباه شود) ، کار دادستان نه از داد ، بلکه از هات مر (زبردستی) کنند ، سال و ماه و روز کمتر باشد .

(۳) چون هزارهٔ هوشیدر بدینگونه پانصد سال سر رود ، خورشید دامان (آفریدگان) را زنند . هوشیدر ماه زرنشتان پدید آید و دین را روا (رایج) کند ، و آز و نیاز سرده (نوع) همه را تباه کند .

(٤) پس دیو ملکوس آید ، و آن زمستان ملکوسان کند و همهٔ دام و جانور اندر آن زمستان تباه شوند . پس ورجمکرد (حصار جم) را به اوسیهند (ویران کنند - بگشایند) و مردم ، ستور و جانور از آن ور (چنه) بیرون آیند و جهان را باز بیارایند .

(٥) پس (دیو) خشم برود و بیور اسپ را از بند برهاند و جهان را فراز گیرد ، پس مردم بخورد و پس جانور بخورد .

(٦) پس اورمزد ، سروش ونیروسنگ را بفرستد که : « سام نریمان را بینگیزید ! » ایشان روند و سام را بینگیزند ، نیرویشان را چنانکه بود باز دهند سام برخیزد و بسوی ازی دهاك شود .

(۷) اژ دهاك که سام نریمان را ببیند ، به سام نریمان گوید که : « سام نریمان ! هر یك دوسنیم ، بیاور (یقین کن) تا من

خداوند و تو سپه - سردار من باشی و این جهان را با هم بداریم ! »
(۸) سخن به نیوشد (نشنود) و او گرزی بر سر آن دروند زند .
آن دروند به سام گوید که : « مرا مزن ! تو خداوند و من
سپه سردار باشیم و این جهان را با هم بداریم ؟ » و سام سخن
آن دروند را نشنود و گرزی دیگر بر سر آن دروند زند و او
بمیرد .

(۹) پس هزارهٔ سوشیانس اندر آید . سوشیانس به همپرسهٔ
(مشورت) اورمزد رود ، دین بپذیرد و بجهان روا کند . (۱۰)
پس نیروسنگ و سروش بروند کیخسرو شیاوشان ، توس نوذران
و گیو گودرزان و دیگران را با هزار گنج و سردار انگیزند ،
اهریمن را از داماں (آفریدگان) باز دارند ، مردمان گیتی هم -
منش (هم فکر) و هم گفتار و هم کردار باشند .

(۱۱) اهریمن و گشادگان (زادورود) او را بردارم اورمزد
هیچش کار نباشد . پس دیو آز به اهریمن در آید (هرزه درائی
کند) که . « تو به داماں (آفریدگان) اورمزد هیچ کاری
نتوانی کرد ! » (۱۲) پس اهریمن پیش تهمورپ آید « مراخورش
باید و خورش من و تو مهان (گران - زیاد) باید داشت ! »
نشنود . (۱۳) ازین رو اهریمن به آز (دیو آز) درآید که :
« برو ، تو همهٔ دیو و دروج و خرفستر (جانوران زیانکار) و
دام من بخور ! » دیو آز برود و همهٔ دام و دهش اهریمن را
بخورد (تم = بیرگی ؟ . .) سپس گوید که · « سیر نشدم ! »
پس دیو آز و اهریمن نزار و ناتوان باشند .

(۱٤) پس سوشیانس سه یزش (عبادت) فراز کند : نزدیست
(ابتدا) زندگان انوشه ، پس مردگان آورد . چون یزش به
هاون گاه کند همهٔ مردمان برخیزند ؛ چون یزش به رپتون گاه
کند مردمان زنده شوند ، چون یزش به اوزرن گاه کند مردمان
همه درست و بی دروش (رنج) باشند . (۱۵) چون یزش به
اویسروترم گاه کند مردم همه دوگانه (نرینه و مادینه) پانزده
ساله باشند ؛ چون یزش به او شهن گاه کند[۱] شهریور همهٔ کوه ها

---

(۱) « بدانکه شبانه روز پنج گاه است چنانکه از ششدانگ روز سه دانگ
گاه هاون باشد و یك دانگ و نیم گاه رپیتون و یکدانگ و نیم گاه ازیرن باشد

به جهان بناود ، ایوشوست (فلزات) بهمهٔ جهان باز ایسند و همهٔ مردم به روی گداخته بگذرند و چنان اویژه و روشن و پاك شوند ، چونانکه خورشید بروشنی .

(۱٦) اهریمن را بیرون از آسمان بکشند و سرش را ببرند ؛ پس دام اویژه (خالص) باشد ، مردمان جاودانه ، انوشه و بیمرگ و بی زرمان (بی علت — بی غم) به داد (سن) پانزده ساله باشند . آنانرا چنان باشد که بکام خواهند .

فرجفت (انجام گرفت) به درود وشادی و رامش .

دنبالهٔ نخستین

(۱) گشتاسب شاه پرسیدکه : « سیج (بلا) گران چند بار ، نیاز چند بارو برف سیاه چند بار ، تکرگ سرخ چند بار و کارزار بزرگ چند بار باشد ؟ »

(۲) جاماسب بیتخش گفتش که : سیج گران سه بار باشد : یکی بفرمانروائی بیدادانهٔ دهاك و یکی به آن افراسیاب تورانی و یکی به هزارهٔ زرتشتان باشد .

(۳) نیاز چهار بار باشد : یکی بفرمانروائی بد افراسیاب تورانی ، یکی به خداوندی اشکانیان و یکی به خداوندی پیروز یزدگران و یکی بسر رفتن هزارهٔ زرتشتان باشد .

(٤) گزندگران سه بار باشد : یکی به خداوندی منوچهر و یکی بخداوندی پیروز یزدگردان و یکی به سر (انجام) هزارهٔ زرتشتان .

(٥) برف سیاه و تکرگ سرخ سه بار باشد : یکی به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی کی کاوس و یکی اندر هزارهٔ هوشیدران باشد .

(٦) کارزار بزرگ سه بار باشد : یکی به آن کاوس شاه که با دیوان به برز (بالا — آسمان) ستیزه کرد ، و یکی به آن شما باخیون سپید که دین را جادو کرد ، که او را ارجاسپ خوانند

و از شب سه دانك اویسروتم باشد و سه دانگ دیگر گاه اشهن باشد « روایات فارسی هرمزد یار فرامرز بمبئی ۱۹۳۲ ص ۳۰۰ و نیز بند هشن در ۲۵ بند ۱۰— ۹ متون پهلوی ترجمهٔ وست E. W. West. دیده شود .

و یکی در سر هزارهٔ زرتشان باشد که بهم آیند ترك و تاری و ارومی چون با آن دهبد ستیزند .

دنبالهٔ دوم

(۱) گشتاسپ شاه از جاماسپ پرسید کـه : به آمدن آن هنگام پسر من دخشه (علامت) ونشان چه نماید ؟

(۲) جاماسپ بیتخش گفتش که : گاه هوشیدر که پدید آید ، این چند نشان بجهان پدیدار گردد ·

(۳) یکی اینکه شب روشنتر باشد .

(٤) دوم اینکه همورنگ (بنات النعس)گاه بهلد (مقر خود را تغییر دهد .) و بسوی خراسان گردد .

(٥) سوم اینکه درآمد مردمان یکی ار دیگری بیستر باشد .

(٦) چهارم ایسکه مهران دروجی (پیمان شکنی) که اندر آن زمان کنند ، رودتر و پیستر (بمقصود) رسند .

(٧) پنجم اینکه مردمان خوار فرمانروایر و چاکر باشند .

(۸) ششم اینکه بتران را بیکی بیش باشد .

(۹) هفتم اینکه دروج آر سهمناکتر باشد .

(۱۰) هشتم اینکه بد افسون که اندر آن زمانه کنند دوست ـ تر (؟) دارند .

(۱۱) نهم اینکه خرفستران مانند : پلنگ و گرگ چهار زنگ (چارپا) رازیان بیش باشد .

(۱۲) دهم اینکه بد آگاهان بر دین دستوران فسوس (مسخره) بیش کنند .

(۱۳) یازدهم اینکه آزاردین دستوران روا باسد ، بایشان زور و ناراستی گران گویند .

(۱٤) دوازدهم اینکه هامین (تابستان) و زمستان گزیدن (تشخیص دادن) نشاید .

(۱٥) سیزدهم اینکه دوشارم (دلبستگی) بسیار به کهتر ، دهی (درشتی) باشد .

(۱٦) چهاردهم اینکه کسانیکه اندر آن هنگام و زمانه زایند بنر و نیرو مانتر (زیرك تر ـ زرنگ تر) باشند و نیز بزودی بمرگ رسند .

(۱۷) پانزدهم اینکه آزرمبان (محترمین) به بی آزرمی و دروجی و داوری دروغ (فتوی دروغ) و زور گواهی بیش کنند. مرگ و زمان بزرگ شاب همان (سارگان) بهمهٔ کشور رسد.

(۱۸) پس دستور جهان بیاید و پیغامبر زند فرازمرزد (دو باره تصمیه کند).

(۱۹) شانزدهم اینکه دو ور (دریاچه) هست بـه سگستان (سیسان) بگشاید و زره (دروازه) شهرستان را آب ببرد و همهٔ سگستان پر آب باشد.

زراتشت نامه

« زراتشت نامه » تألیف زرتشت بهرام بن پژدو ، در سنه ۶۴۷ یزدگردی مطابق با ۱۲۷۸ میلادی نوشته شده است نویسنده پس از شرح احوال زرتشت ، در آخر کتاب ناگهان پیشگوئیهای زرتشت را چنانکه در « بهمن یشت » آمده است ضمیمه میکند . این منظومه در (چهاردهمین قطر) کتاب « دبستان المذاهب » به نثر گردانیده شده و ضمناً مؤلف ابیاتی از بهرام پژدو نقل میکند . در سنهٔ ۱۹۰۴ فریدریك روزنبرگ دانشمند روسی ، زراتشت نامه را بهمراهی قطعهٔ دبستان المذاهب با چندین نسخه خطی مقابله و با ترجمهٔ فرانسه و یادداشتهای گرانبهائی در شهر پطرزبورگ بچاپ رسانیده است[1] در اینجا قسمت پیشگوئیهای زرتشت که گویا همان متن بهمن یشت میباشد نقل میگردد .

۷۵ بی‌مرگی خواستن زراتشت

۱۲۷۶	نکو بشنو این قصهٔ ارجمند	ز گفتار آن مؤبد هوشمند
	بیاورده از زند و وستا بدر	ز گفتار دادار پیروز گر
	نبشتم من این را بلفظ دری	که تا باشد آسان چو تو بنگری
	چنین گفت زرتشت پاکیزه رای	بهنگام پرسش بـه پیش خدای
۱۲۸۰	بدانگه که با بهمن امشاسفند	روان شد سوی آسمان بلند
	که بر من در مرگ را بسته کن	دل بد سگالان من خسته کن

(1) F. Rosenberg, Le Livre de Zoroastre, St. Petersbourg 1904.

ص ۷۷ - ۶۶

که تا مردم دین بمانند شاد ز راه کژی هیچ نارند یاد
بدو گفت دادار پیروزگر که ای دین پذیرفته و پر هنر
در مرگ بر تو ببندم اگر بخواهی ز من مرگ بار دگر
۱۲۸۵ فرو ماند زرتشت درکار خویش بنالید در پیش دادار خویش
بدادش خدای جهان آفرین یکی چیز ماننده انگبین
بزرتشت گفتا که : یك قطره خور بگو آنچه بینی بما در بدر
چو شد خورده آن ، مرد دینی ازو بدیدش جهانرا و هرچه درو
چنان چون کسی خفته بیند بخواب بدید او همه بودنی بی حجاب
۱۲۹۰ بدید از تن مردمان خون و مغز ز اندیشهٔ هرکسی زشت و نغز
ز گفتار و کردار هریك تمام بدید آن نکو سیرت نیکنام
بدانست چند است برگوسفند زموی وز رنگ و زچون و زچند
همان برگ و بیخ و گیاه ودرخت بدید آن جوانمرد فرخنده بخت
که‌چندست‌وچونست‌وهریك کجاست بفرمان یزدان نه افزون نه کاست
۱۲۹۵ بدیدش دگرباره روی بهشت همان دوزخ تنك وتاریك و زشت
گمانی چنان آمد از مرد دین که درخواب بیند دوگیتی چنین
چو باز آمدش هوش درتن بجای بفرمان دادار هردو سرای
بدو گفت یزدان که : ای خوب کار نگر تا چه دیدی بمن برشمار
چنین گفت پس مرد پاکیزه دین بدارندهٔ آسمان و زمین
۱۳۰۰ که دیدم بسی را خداوند مال روانها بدوزخ میان وبال
چو از نعمت او نکردند شکر بر اهرمن گفت بایست عذر
بدیدم بسی خلق بی سیم و زر شب و روز در خدمت دادگر
به خشنودی آنچه دیدش ز رب نیاسود از شکر او روز وشب
روان ورا در بهشت برین بدیدم بجایی که بد مهترین
۱۳۰۵ بسی را بدیدم توانگر بمال ولیکن ز فرزند درویش حال
چو دیدم که منزلگهش دوزخست دلم از غم او پر از آفتست
بسی مرد درویش دیدم ز عام ز فرزند همواره دل شادکام
چو دیدم روانش میان بهشت دل و جانم از مهر او شادگشت
بدیدم درختی برو شاخ هفت که هر جایگاهی ازو سایه رفت
۱۳۱۰ یکی شاخ زرین و دیگر ز سیم سه دیگر برنج و ز در یتیم
چهارم ز روئین همه شاخ اوی و پنجم ز ارزیر بودش بروی
ششم شاخ بودش ز پولاد سخت چو هفتم از او بود آهن کمخت
چنین گفت زرتشت را دادگر که : ای مرد با هوش وعقل وهنر

درختی که دیدی تو با هفت شاخ — نهاده جهانست پیشت فراخ

۱۳۱۵ بود هفت ره شورش اندر جهان — ز نیك و بد گردش آسمان

پس آن شاخ زرین که دیدی همی — بود آنکه زی ما رسیدی همی

ز من دین پذیری و پیغام من — رسانی یکایك بدان انجمن

بود شاخ سیم آنکه شاه زمین — پذیرد ز تو پاك و پاکیزه دین

شکسته شود جرم دیو پلید — کنندش بزیر زمین ناپدید

۱۳۲۰ تن خود چو بینند بی کالبد — نهانی کنندش همه کار بد

ابی کالبد لشکر خویشتن — چو بیند غریوان شود اهرمن

به پرهیز دارند در دین پاك — هم از آب وهم آتش وباد وخاك

ز شاخ برنجین که دیدی عیان — بود پادشاهی اشکانیان

کسی کو ندانکه به بهدین بود — ازین پاك دیناش نفرین بود

۱۳۲۵ شوند آن گوان تا به بس روزگار — بگیتی پراکنده و تار و مار

ز شاخی که رویین بخواند اوی — بود وقت آن شاه با رنگ و بوی

کجا نام آن شاه هست اردشیر — بود پور ساسان ز من یادگیر

جهانرا بیاراید او سر بسر — رهاند جهانرا هم از درد سر

دگر باره آراید این دین به — کند تازه این رسم و آیین به

۱۳۳۰ پذیرد همه کس از او دین راست — ازیرا که برهانش بردین گواست

ببینند همه خلق آن راز اوی — گدازند برسینه‌اش مس و روی

ابی آنکه آیدش رنجی بتن — ازآن پس که وقت بیاید ز من

به پنجم که دیدی تو از زیر فام — بود پادشاهی که بهرام نام

که معروف بهرام نامش بود — وزو خلق عالم برامش بود

۱۳۳۵ ز مینو بود رامش و شادکام — ز گیتی بود کار او با نظام

چو مردم بگیتی بود شادخوار — بود اهرمن زین قبل سوگوار

بدوزخ بماند ازآن درد و غم — بنالد بهر وقت چون زیر و بم

ششم شاخ پولاد ای هوشیار — که دیدی برو برپسندیده دار

که آن هست هنگام نوشیروان — که گردد جهانی زعدلش جوان

۱۳۴۰ بهنگام او مزدك بد گهر — بیاید ولیکن نیابد ظفر

بود دین به را چو پتیارهٔ — ز نیرنگ دانسته هر چارهٔ

چو برمردم دین کند کار تنگ — گریزانش گیرد زمانه به چنگ

بدانرا رها کن بکردار خویش — که بدکن به پیچد خود ازکارخویش

۵۸ دور آهن گمخت

بهفتم ازآن شاخ آهن گمیخت — ز گیتی بدانگه بباید گریخت

۱۳۴۵ هزاره سر آید ز ایران زمین — دگرگون بود کار و شکل همین
بود پادشاهی آن دیو کین — که دین بهی را زند بر زمین
سیه جامه دارند درویش و تنگ — جهان کرده ازخویش بی نام و ننگ
هر آنکس که زاید بهنگام او — بود بتری در سر انجام او
نیابی در آن مردمان یك هنر — مگر کینه و فتنه و شور و شر
۱۳۵۰ نه نان و نمك را بود حرمتی — نه پیران شانرا بود حشمتی
مر آنرا که باشد دلش دین پژوه — ز دین دشمنان جانش آید ستوه
نه بینی درآن قوم رای و مراد — نباشد بگفتارشان اعتماد
نه با دین پرستان بود زور وتاب — نه با نیك مردان بود قدر و آب
که با اصل پاکست با دین پاك — همه نام او بفکنندش بخاك
۱۳۵۵ کسی کو بد آیین بود بیگمان — دروغ و محالش بود بر زبان
همه کار او نیك و بازار تیز — جهانی درافکنده در رستخیز
گرفته همه روی گیتی نسا — ندارندش از خوردنیها جدا
درآمیخته جمله با یکدگر — وزین کار کس را نباشد خبر
بناکام هرجا که پی بر نهند — چو باشد نسا زو چگونه جهند
۱۳۶۰ جز آز و نیاز و بجز خشم وکین — نه بینی تو با خلق روی زمین
بجز راه دوزخ نورزند هیچ — نه بینی کسی کو بود دین بسیچ
کسی را که باشد بدین در هوا — بود سال و مه کار او بی نوا
ندارند آزرم و مقدار او — بود پر خلل روز وشب کار او
پس این دین پاکیزه لاغر شود — همان مرد دیندار کهتر شود
۱۳۶۵ پزشهای بد مرد باشد روا — چو شد کار و کردارشان بی نوا
بود پر خلل کار آتشکده — صد آتش بیك جای باز آمده
نیابند هیزم نیابند بوی — ز دین دشمنانه رسد گفتگوی
نه تیمار داری نه انده خوری — نه پیدا مرآن بی سرانرا سری
بسی گنج و نعمت ز زیر زمین — بر آرند آن قوم ناپاك دین
۱۳۷۰ ردانی که در بوم ایران بوند — بفرمان ایشان گروگان بوند
بود جفت آن قوم بی اصل و بن — بسی دخت آزاده و پاك تن
همان پور آزادگان و ردان — بمانده غریوان بدست بدان
بخدمت شب و روز بسته کمر — به پیش چنان قوم بیدادگر
چو باشند بی دین و بی زینهار — ز پیمان شکستن ندارند عار
۱۳۷۵ ز ایران زمین و ز نام آوران — فتد پادشاهی ببد گوهران
به بیداد کوشند یکبارگی — ندانند جز بر جفا بارگی

چو باشد کسی بی بدو راستگوی / همه زرق دارند گفتار اوی
کسی را بود نزدشان قدر وجاه / که جز سوی کژی نباشدش راه
بدانگه هرآنکس که باشد بتر / بود هر زمان کار او خوبتر
۱۳۸۰ گواهی دهندش همه بر دروغ / که تا زان دروغش فزاید فروغ
ندارند شرم از گناه چنین / نه راه دیانت نه آیین دین
بدانگه که آید هزاره بسر / شود کار عالم بشکل دگر
برآید بسی ابر بر آسمان / که باران نبارد بهنگام آن
ز گرمای گرم و ز سرمای سخت / بریزد بسی برگ و بار درخت
۱۳۸۵ ز چشمه بکاهد همه آبها / درآید بهر کار در تابها
چو باران کم آید همی برزمی / پدید آیدش رودها را کمی
بسی کم شود گاو با گوسفند / بود جملگی کارها را گزند
شود خورد بر مرد را کالبد / بود قوت مردمان سست و بد
بکاهد تك اسپ و زور سوار / نماند هنر در بن گاو کار
۱۳۹۰ کسی را که کستی بود برمیان / بود با نهیب و گریزد نهان
ز بس رنج و سختی که آید بروی / تن او کند مرگ را آرزوی
یزشهای یزدان ندارند یاد / دگرگونه گردد همه رسم و داد
نه نوروز دانند و نه مهرگان / نه جشن و نه رامش نه فروردگان
کسی کو کند خود یزشتی پسیچ / نیاید ازو یشتنی مرد هیچ
۱۳۹۵ ز بهر روان هرکه فرمود یشت / پشیمان شد ازگفت خود بازگشت
بسی مرد بهدین پاکیزه جان / که بر رسم جد دین روند آنزمان
بسی نامداران و آزادگان / که آواره گردند از خان ومان
ز درویشی ورنج و از نام وننگ / بود تنگدل مردم و دست تنگ
سفندارمذ برگشاید دهان / برون افگند گنجهای نهان
۱۴۰۰ نه مردم درآن روزگاران بد / ز صد یك نه‌بینی که دارد خرد
ز ترکان و پیکند و ختلان و چین / برآید سپاهی بایران زمین
چو برگردد ازمهتران تخت‌وبخت / ابابندگان اوفتد تاج و تخت
بسی نعمت و مال گرد آورند / مر آنرا بزیر زمین گسترند
کمه کار باشند از کار خویش / همی نایدش شرم کردار خویش
۱۴۰۵ ز سختی و تنگی و رنج و نیاز / شود چیره برمردمان مرك و آز
پس آنگه چنین گفت پروردگار / به زرتشت پیغمبر روزگار
که این حال با مؤبدان و ردان / بگو تا بگویند با بخردان
بدانند هرکس سرانجام خویش / بورزند کرفه در ایام خویش

بگیتی چو بینند رنج گران — بمینو بود رامش بیکران
۱۴۱۰ چو فرسوده داری تنت را برنج — روانت بیابد ازآن رنج گنج
چو آسوده داری تنت را بناز — ز ناز تن آید روان درگداز
حقیقت چنان دان ترا آن سری — همان پیشت آید کزایدر بری
ز نیکی بیابی سرانجام نیک — ز بد کارکی گفت کس نام نیک
دگر باره زرتشت پرسید باز — ز یزدان دارندهٔ بی نیاز
۱۴۱۵ کزان روزگار بد پر خطر — چه آید ز بد مرد دین را بسر
کسی را که وستا بود برزبان — و یا بند کستی بود بر میان
چگونه گذارند با آن گروه — روان در عذاب و تن اندرستوه
درون را به برسم چگونه یزند — چگونه بخوانند وستا و زند

۵۹ آگاه کردن زراتشت را درآخر هزاره

چنین داد پاسخ جهان آفرین — بزرتشت پاکیزه و پاك دین
۱۴۲۰ چو رنجش بود مرد دین را تمام — درآن روزگار بد و بی نظام
ستایش که آنرا بخوانند راست — بایستد بجای دوازده هماست
بود یشت آن روزگار خطر — چنان چون همادین بوقت دگر
که یك واج وستا و زند آنزمان — همی جای وندید وهادخت دان
دگر باره چون سر هزاره بود — غم و رنجشان بی‌کناره بود
۱۴۲۵ ز سختی کشیدن تن مرد دین — همانا بدانکه بود آهنین
نیامد کسی را چنان رنج و تاب — بهنگام ضحاك و افراسیاب
اگر زندگی شان بود بیشتر — هم از نعمت و مال درویشتر
پس آنگه چو آید هزاره بسر — ز بهدین نماند کسی با هنر
ز هر جانب آهنگ ایران کنند — بسم ستورانش ویران کنند
۱۴۳۰ چو رخ زی پذشخوار گر آورند — وز آن جایگه دین وشاهی برند
رسد کار آن بدسگالان بجان — هم آواره گردند از خان ومان
چنین بود خواهد که گفتم ز راز — ز نیك و بد و از نشیب و فراز
نماند بیك گونه کار جهان — چو بادیست نیك و بد آن جهان

۶۰ پرسیدن زراتشت دگربار از یزدان

بپرسید زرتشت بار دگر — ز هر مزد دادار پیروزگر
۱۴۳۵ که از بعد این محنت روزگار — بود دین به را کسی خواستار
شود تازه این رسم و آئین به — کند هیچکس یاری دین به
سیه جامه را کی نماید شکست — چگونه شود دین ناپاك پست
در آن عمر کوتاه و رنج دراز — چگونه شود کار ایشان بساز

سرانجام ایشان چگونه بود / که بی کار کرفه ز دنیا شود
۱۴۰۰ ایا آفرینندهٔ دادگر / ازین حال کن بندگانرا خبر
که جانم ز تیمار گریان شدست / دل از انده و رنج بریان شدست
بدو گفت دادار پروردگار / که ای مرد دیندار انده مدار
که کس جاودانه نماند بغم / نماند بکس بردوگونه ستم
بگیتی هر آنکس که محروم گشت / بمینو چنان دان که مفهوم گشت
۱۴۴۵ دگر آنچه پرسیدی از روزگار / که کس دین به را بود خواستار
چو آید بگیتی نشان سیاه / دگرگون شود ساز و آیین و راه
برآید همه کامهٔ دیو خشم / از آن ترك بی‌رحمت تنگ چشم
بدانکه بیاید سپاهی ز روم / بداندیش و بد فعل و ناپاك وشوم
ابا جامهٔ سرخ و با سرخ زین / یکایك بکردار دیو لعین
۱۴۵۰ چو هنگام ایشان بود درجهان / پدید آید از چند گونه نشان
زمین خراسان ز نم و بخار / شود چون شب داج تاریك و تار
شود عالم از باد تاریك فام / همان آب روشن شود تیره فام
بسی اوفتد در زمین بوم و برز / که ویرانی آرد بهر شهر ومرز
شود چیره برخلق آز و نیاز / فزونی بود رنج و درد و گداز
۱۴۵۵ بدان وقت هرمزد نیرو کند / و ناهید را باز زیر افکند
برآیند با یکدگر ترك و روم / درافتند درهم چو باد سموم
همیدون بیایند قوم عرب / برانگیخته شر و شور و شغب
تلی کشته گردد ز هردو گروه / ز کشته بهر مرز بر کوه کوه
ز بس گونه گونه درفشان درمش / جهانی شده سرخ و زرد و بنفش
۱۴۶۰ شود مرز ایران سراسر تباه / ز ترك و ز تازی و رومی سپاه
همه آذران زی پذشخوارگر / برند اندر آن روزگار ببر
بدشواری از جایگه برگرند / مر آنرا بدشوارگر آورند
بیارند آذرگشسپ گزین / به چیچست گرماب مردان دین
نشینند در غار و کوه و کمر / نماند کسی در پذشخوارگر
۱۴۶۵ نیارد پدر یاد فرزند خویش / از آن رنج و سختی که آید به پیش
چنین گفت زرتشت پاکیزه رای / ازآن پس که نالید پیش خدای
که گر عمر این قوم نبود دراز / بیفتند باری بگرم و گداز
نورزند بیهوده باری گناه / ندارند دیوان خود را سیاه
ز کوتاهی عمرشان باك نیست / کجا مرگ با زندگانی یکیست
۱۴۷۰ دگرباره گفت ای خداوند پاك / چگونه برآید بدانرا هلاك

چو آید برایشان زمانه بسر — به بینند از اول نشان ضرر

چگونه بود آخر کارشان — کجا بشکنند تیز بازارشان

چنین پاسخ آورد پروردگار — بزرتشت پیغمبر روزگار

برآید نشان از خراسان سیاه — چو آید بوقت و بهنگام گاه

۱۴۷۵ که گردد هشیدر ز مادر جدا — بدین وقت اندر که گفتم ترا

چو سی ساله باشد مرآن کاردان — پذیردش دین و ره راستان

یکی شاه باشد بهند و بچین — ز تخم کیان اندر آن وقت کین

مر او را یکی پور شایسته کام — نهاده برآن پور بهرام نام

هماوند باشد مر او را لقب — ز شاهان گیتی باصل و نسب

۱۴۸۰ گروهیش شاپور خوانند نام — بیابد ز گیتی بسی نام و کام

نشان آنکه چون آید اندر جهان — ستاره فرو بارد از آسمان

زمانه دهد تاب او را بباد — بهنگام آبان مه و روز باد

چو بیست و یکی ساله گردد پسر — ابا لشکر گشن بسیار مر

بهر سو بعالم شود تازیان — بیابد مراد دل از دشمنان

۱۴۸۵ کشد سوی بلخ و بخارا سپاه — کند روی کشور زهرسو نگاه

بسی لشکر آرد ز هند و زچین — شه نامور سوی ایران زمین

درفشان بسیار چینی پرند — شود شاد از دیدنش مستمند

وزان پس چو هرمزد بالا کند — و ناهید را زیر خویش آورد

بدانگاه بینی که بندد کمر — یکی مرد دین در پذشخوارگر

۱۴۹۰ ز پارس و خراسان و از سیستان — یکی لشکر آرد عجب بیکران

سه گونه درفش درفشان بود — وز آنجا بیاری ایران شود

شود لشکر دیو ناپایدار — بسی خسته و کشته در کارزار

ز کسی دوال و ز روم و فرنگ — ز دیو سیه پوش و گرك دو زلك

بایران بباشد سه جنگ تمام — بسی کشته گردند مردان نام

۱۴۹۵ همه پارس و شیراز پرغم شود — بجای طرب رنج و ماتم شود

بیاید پس آنگه شه سرفراز — ابا خصم ایران شود کینه ساز

چو دانسته باشد ز کار فلك — برآردش دشمن ز قعر سمك

به نیروی دادار پیروزگار — برآرد از آن بدفعالان دمار

چنان گردد احوال آن روزگار — کجا زن بیابد ز خانه هزار

۱۵۰۰ بگردند هرسو ببازار و کوی — ز بی مردی ایشان شده مرد جوی

هر آنگه که بینند مردی براه — تعجب بمانند در وی نگاه

ز بی مردی آیند نزدیك مرد — بدان تا بجویند درمان درد

زمانشان چو آید حقیقت بسر — بود چون درختی پر از برك و بر
که آید بیك شب بدو باد سرد — شود برگ و بارش چو از باد گرد
۱۵۰۵ فرستم سوی کنگدز آگهی — بنزد پشوتن سروش بهی
کمر بندد از بهر شاهی و دین — پس آنگه بیاید بایران زمین
پشوتن بیاید به نیروی من — جهانرا بشوید ز بدگوی من
ابا وی سه پنجاه مرد همام — پس آنگه کند یشت یزدان تمام
شود اهرمن جنگ را چاره‌گر — ابا نره دیوان پرخاشگر
۱۵۱۰ از اهریمنان لشکر بیکران — بیایند نزد پشوتن دمان
چو آوازها دوخت و وسنا و زند — از آن مؤبدان و ردان بشنوند
دوارند دیوان ز ایران زمین — سراسیمه گردند مانده حزین
بیاید پس آن شاه فرخنده نام — که بهرام خوانند ورا خاص و عام
بگیرد سر تخت و تاج شهان — جهان را رهاند از آن گمرهان
۱۵۱۵ نشینند ابا مؤبد مؤبدان — به پیش اندرش بخردان و ردان
همه آذران زود باز آورند — برو بر بسی وقف ساز آورند
نشانند چون شاه بر گاه خویش — شود گرگ درنده مانند میش
ز عالم ببرند تخم بدان — نشینند با کام دل بخردان
پشوتن کند آفرین بی شمار — بر آن ملك و هم رعیت شهریار
۱۵۲۰ شود سوی شاهی و ایوان خویش — چو یابد همه کام و فرمان خویش

• • • • • • • • • • • • • • • • • • • •

(بخش = ٤)

حواشی و ملحقات

١ ـ در نخستین صفحه ١٩ بند ١١ ـ مجلسی از کتاب جامع الاخبار از قول عبدالله انصاری میآورد : « . . آنحضرت فرمود که : بشنوید بدرستیکه من الان خبر میدهم بشما چیزهائی را که بعد از آن شد نیست ، پس برسانید اینها را کسانیکه از شما ها در اینجا حاضرند بکسانیکه از اینجا غایبند . بعد از آن آنحضرت گریست بطوریکه بسبب گریهٔ او همه حضار گریستند ، وقتیکه از گریه فارغ گردید و ساکت شد فرمود که : بدانید خدا بشما رحمت کند که مثل شما در این روز تا بصد و چهل سال بعد از این برگی است که در آن خار نباشد بعد از آن تا دویست سال خار و برك هر دو میباشد یعنی گاه لذت و نعمت و استراحت میباشد و گاه مشقت . بعد از آن خار میباشد بدون برك ، یعنی مشقت محض میباشد بدون استراحت . »

ترجمه فارسی جلد سیزدهم بحار الانوار مجلسی چاپ تهران ١٣٥٦ ص ٢٣٧

٢ ـ در دوم ص ٢١ بند ٣ ـ « امیر المؤمنین ع خبر داد که حبیبش رسول خدا ص با وی عهد و پیمان نموده که خبر ندهد چیزهائی را که بعد از آنروز واقع شد نیست مگر بائمه که از عترت اویند . »

ترجمهٔ فارسی جلد ١٣ بحارالانوار ص ٢١٣

۳ ـ در سوم ص ۲۳ بند ۷ « ۹ ـ آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده دهان مرا لمس کرد و خداوند بمن گفت اینك کلام خود را در دهان تو نهادم . »

کتاب ارمیاء نبی باب اول

٤ ـ در سوم ص ۲۳ بند ۱٤ « ۱۱ ـ پس کلام خداوند بر من نازل شده گفت ای ارمیا چه میبینی گفتم شاخهٔ از درخت بادام میبینم . »

کتاب ارمیاء نبی باب اول

۵ ـ در سوم ص ۲٤ بند ۱۸ « (۱) این نیز در دین پهداست که زراتشت اسفنتمان یکباره نزدیك اورمزد گفت ای دادار وه افزونی مرا چنان کن که نمیرم تا این دین پیوسته در عالم روا بود و مردمان که بر دین قوی دل باشند و معجزاتی سخت عظیم بزرك باشد . (۲) ایزد تعالی گفت بدان ای زراتشت که دیوی هست که آنرا تور بر اتروش خوانند و او را هوش بدست تو است و ترا بدست اوی و اگر تو تا رستاخیز زنده باسی او نیز زنده باشد ، پس قیامت رستاخیز نشاید کردن و اگر رستاخیز نکنم مردم بی او مید باشند و بکار و کروه تخشش نکنند و دین ضعیف شود . (۳) پس خرد هروسپ آگاه یکساعت بزرا نشت داد . (٤) زراتشت به بهشت و دوزخ بگردید و هر چه خواست تا رستاخیز همه بدید . (۵) کسانی را دید در بهشت که ایشان درین جهان فرزند داشتند و روان ایشان در بهشت خرم و شاد دیده (٦) روان کسانی دید در دوخ که ایشان را درین جهان فرزند نبود وروان ایشان در دوزخ سوگوار و درمانده و دژم دید . (۷) پس ایزد تعالی را گفت که ای اورمزد مرا فرزند بهتر میباید که اهوشی که بهمه من تا رستاخیز پیوند بماند . (۸) مرا اینچنین بهتر میباید وا هوشی نمیباید و نمیخواهم . »

صد دربند هش ـ ۳٦ صفحه ۱۰۷ ـ ۱۰٦

٦ ـ در سوم ص ۲٤ بند ۲۰ « ۲۵ ـ اینك شما را پیش خبر دارم .»

انجیل متی باب بیست و چهارم

۷ ـ در سوم ص ۲٤ بند ۲۳ « ۷ ـ و در آسمان جنك

شد . میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند واژدها و فرشتگانش جنگ کردند . . . ۹ ـ واژد های بزرك انداخته شد یعنی آن مار قدیمی که با ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را میفریبد . او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند . »

مکاشفهٔ یوحنای رسول باب دوازدهم

« ٤١ ـ پس اصحاب طرف چپ را گوید ای ملعونان از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان اومهیا شده است . . (٤٦) و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت اما عادلان در حیات جاودانی . »

انجیل متی باب بیست و پنجم

۸ ـ در چهارم ص ۲۷ بند ٤ ☆ ۱ : « . . و بیدق های سیاه از سمت خراسان رو میآورد و یمانی خروج مینماید و مغربی از مصر ظاهر میشود و شهر های شام را تصرف میکند و لشکر ترکان در جزیره و لشکر اهل روم در رمله فرود میآیند و ستاره دم ـ دار از مشرق طلوع میکند و مانند قمر میدرخشد بعد از آن کمان خم میشود حتی نزدیك میباشد که دو طـرف آن بهمدیگر برسند و سرخی در آسمان ظـاهر گردد بعـد از آن بهمه طـرف منتشر میشود و آتشی در سمت مشرق نمایان میشود و تا سه روز یاهفت روز در هوا باقی میباشد . . . و شام خراب گردد و سه نفر در آنجا بیدق سلطنت بر افراشته بهم میافنند و بیدقهای قیس وعرب بمصر و بیدقهای کنده بخراسان داخل میشوند . . و در بغدادمرك ناگهان و تلف اموال و میوه ها و زراعتها واقـع میشود و ملخ ظاهر میگردد . . »

جلد سیزدهم بحارالانوار ص ۲۲۲

۹ ـ در چهارم ص ۲۷ بند ٤ ☆ ۲ : « ۲۲ ـ خـداوند چنین میگوید : ایك قومی از زمین شمال میآورم و امتی عظیم از اقصای زمین خـواهند بر خاست ۲۳ ـ و کمـان و نیزه خـواهند گرفت ، ایشان مردان ستمکیش میباشند که ترحم ندارند . بآواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود و بـر اسبان سوار شده مثل مردان جنگی بضد تو ای دختر صهیون صف آرائی خواهند کرد..

(۲۸) همهٔ ایشان سخت متمرد شده‌اند و برای نمامی کردن گردش میکنند . برنج و آهن میباشند . . (۳۰) نقرهٔ ترك شده نامیده میشوند زیرا خداوند ایشان را ترك کرده است . »

کتاب ارمیاء نبی باب ششم

۱۰ ـ در چهارم ص ۲۸ بند ۱٤ « . . در وقتیکه دنیا هرج و مرج گردید و فتنه ها پشت بهمدیگر گردند و راههای هدایت قطع شد و بعضی اموال بعضی دیگر را غارت مینمایند بزرك و کوچك رحم نمیکنند و کوچکان تعظیم بزرگان را بجا نمیآورند پس در آنحال بر میانگیزاند خدا کسی را که قلعه های ضلالات و دلهای قفل شده را میگشاید . . »

ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار مجلسی ص ۲۹

برسی در کتاب مشارق الانوار از کعب بن حرث نقل نموده : « . . در وقتیکه اخبار نایاب شدند و اشرار وسعت بهم رسانیدند و تقدیرات الهی را تکذیب نمودند و اموال را با بارها حمل و نقل کردند . . . و سخنان خلایق اختلاف بهم رسانید و عهد و پیمان شکسته شد و احترام کم گردید اینها در وقتی می شود که ستاره دمدار که عرب را مضطرب گرداند طلوع نماید پس در آنحال باران منقطع میشود و انهار را میخشکاند وروزگار ها مختلف گردند و نرخها در جمیع اطراف عالم گران میباشد .. »

ترجمه بحار الانوار ص ۵۴

۱۱ ـ در چهارم ص ۲۸ بند ـ ۱۵ « ۱۰ ـ و در آنزمان بسیاری لغزش خورده یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند ۱۱ ـ وبسا انبیاء کذبه ظاهر شده بسیاریرا گمراه کنند ۱۲ـ و بجهة افزونی گناه محبت بسیاری سرد خواهد شد . »

انجیل متی باب ۲۴

روایت ازطالقانی : « . . . وقتیکه خلایق نماز را میمیرانند یعنی آنرا بتوجه دل و خضوع و خشوع که بمنزلهٔ روحست برای عبادت بجا نیآوردند و امانت را ضایع کردند و دروغ را حلال دانستند و ربا خوردند و رشوه گرفتند و بنای عمارتها را محکم کردند و دین را بدنیا فروختند و دیوانگان را داخل امر نمودند و بزنان شور کردند و قطع ارحام نمودند و تابع خواهشهای

نفس شدند و خونریزی را سهل انگاشتند و حلم در میانشان ضعیف شد . . و جور و ستم را فخر دانستند و امرا فاجر و وزراء ستمکار گردیدند و کسانیکه کفیل امورات قبایل و عشایرند نسبت بایشان خیانت نمودند . . . و شهادت دروغ ظاهر و فجور و بهتان و گناه و طغیان آشکار گردید . . و خواهشهای خلایق با همدیگر مختلف شدند و عهدها و میثاقها شکسته گردیدند و بلائی که وعده شده بود نزدیك گردید و زنان از راه حرص و طمع دنیا باشوهر های خودشان در تجارت شریك گردیدند و صداهای فاسقان بلند شد یعنی در میان خلایق مشهور و معروف و مقبول القول گردیدند و سخنان ایشان را شنیدند و اطاعت نمودند و اراذل قوم برایشان رئیس شدند . . و دروغگو را تصدیق نمودند و خائن امین شمرده گردید . . و شاهد بی آنکه از او شهادت طلبیده شود شهادت کند و شاهد دیگر بملاحظه مراعات حرمت دوست خود شهادت باطل دهد و دروغ . و مسائل دینیه برای غرض فاسد یاد گرفته شد .. و پوست گوسفند را بردلهای گرگان پوسیدند یعنی ظاهرشان مانند گوسفند و باطنشان مانند گرك گردید وحال آنکه دلهایشان گندیده تراست از مردارها و تلخ تراست از صبر . . . »

جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۲۱۲-۲۱۳

۱۲ - در چهارم ۱۸ ص ۲۸ روایت این عقده : « صادق٤ فرمود که پیش از قیام قائم٤ ناچار است از قحطی که خلایق در آن قحطی گرسنه میشوند و میرسد ایشان را بیم شدید از کشته شدن و نقصان اموال و اولاد و میوه ها . . »

جلد سیزدهم بحارالانوار ص ۲۲٦

۱۳ - در چهارم بند ۲۱ ص ۲۸ وصایای رستم به برادرخود (شاهنامه)

بایران حو گردد عرب چیره دست — شود بی بها مرد یزدان پرست
برنجد کسی دیگری برخورد — بداد و به بخشش کسی ننگرد
زپیمان بگردند و از راستی — گرامی شود کژی و کاستی
کشاورز جنگی شود بی هنر — نژاد و هنر کمتر آید به بر
بد اندیش گردد پدر بر پسر — پسر بر پدر همچنین چاره گر
شود بندهٔ بی هنر شهریار — نژاد و بزرگی نیاید بکار
بگیتی نماند کسی را وفا — روان و زبان ها شود پر جفا

از ایران واز ترك واز تازیان نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترك و نه‌تازی‌بود سخنها بکردار بازی بود
همه گنجها زیر دامن نهند بمیرند و کوشش بدشمن دهند

۱٤ – در چهارم بند ۲۰ روایت از محمد بن یحیی : « . . و مرد را دیدی که میگوید چیزی را که نمیکنند . . و خلایق را دیدی که بشهادت شاهد دروغگو را باور واعتماد میکنند و حرام را دیدی که حلال کرده شده میشود و حلال حرام کرده شده میباشد و احکام دین را دیدی که با رزی و خواهش نفس استنباط میشود و قرآن و احکامش معطل گردید . . . دیدیکه حکام اهل کفر را مقرب میکنند و اهل خیر را دور و حکام را دیدی که در حکم رشوه میگیرند . . . و مردم را دیدی که محارم خود را وطی میکنند . . . و دیدیکه سوگند خوردن بخدا از راه دروغ بسیار گردید . . و مرد شریف و محترمی را دیدیکه او را ذلیل میکنند کسیکه آنمرد شریف از تسلط او میترسد . و دیدیکه بسخن تزویر و دروغ رغبت میشود و دیدیکه شنیدن قرائت قرآن بر خلایق گران گردید و شنیدن سختان لغو و باطل برایشان سهل وآسان . . و دیدیکه راستگوترین خلایق در نزد ایشان دروغگو و افترا کننده است و دیدیکه سخن چینی آشکار گردیده و ظلم را دیدی که آشکار شده و غیبت را دیدی که ملیح شمرده میشود . . . و نماز را دیدی که حقیر و خفیف انگاشته شد و مرد را دیدی که مال بسیار دارد بنوعیکه از وقتی که بآن مالك شده هیچ زکوة آنرا نداده و دیدی که مرده از قبرش بیرون آورده میشود و اذیت باو داده میشود و کفنهایش فروخته میشود . . . و مرد را دیدی که به نمازگاه خود میرود ، برمیگردد و حال آنکه از لباسهای نماز در بر آن چیزی نیست یعنی لباسیکه لایق نماز باشد در بر آن نیست زیرا که یا نجس است و یا غصبی است و دیدی که دلهای خلایق را قساوت گرفته و چشمهایشان خشکیده . . . و مردار را دیدی که آشکار شد و خلایق بآن رغبت بهم رسانیده . »

جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۲۳۵ - ۲۳٦

۱۵ – در چهارم بند ۳۱ ص ۳۱ روایت محمدبن یحیی :
«.. و فقیه را دیدی که احکام شریعت را برای غیر دین مانند طلب دنیا و جاه یاد میگیرد . . و دیدی که عقوق پدر و مادر

آشکار گردیده و دیدیکه بایشان اهانت و استخفاف کردند و در نزد اولادشان از بدترین خلایق شده‌اند . . و دیدی که خلایق در ترك نمودن امر بمعروف و نهی از منکر وترك کردن دینداری که با اینهاست همه برابر شده‌اند و دیدی که همهٔ منافقان صاحب قهر و غلبه شده‌اند یا اینکه صاحب نصرت و دولت گردیدند یا اینکه بسیار سخن گویند و سخنانشان مقبول میشود و اهل حق مغلوب و خاموش گردیدند و اگر سخن بگویند سخنانشان غیر مسموع میگردد . . . »

بحارالانوار ص ۲۳٦

۱٦ – در چهارم بند ۳٦ ـ ۳۷ ص ۳۱ « . . . » . . . در وقتیکه علم برداشته شود و جهل ظاهر گردد..فقهای هدایت کننده کم شدند و فقهای گمراه کننده و خائنان و شعراء بسیار شدند..و جور و فساد بسیار شد و منکر ظاهر گردید و امت تو امر بمنکر و نهی از معروف نمودند و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفا کردند و امرا کافر و دوستان ایشان فاجر و یاران و ناصران ایشان ظالم گردیدند و اصحاب رای ایشان فاسق شدند و در این وقت سه خسف یعنی بزمین فرو رفتن واقع میشود . »

بحارالانوار ص ۲۵

روایت از شیخ صدون : « فقهای ایشان بدترین فقهای زیر آسمانند فتنه از ایشان سر میزند و بسوی ایشان برمیگردد . »

بحارالانوار ص۲۱۱

روایت مؤلف : « عرض کردم یابن رسول الله قائم شما کی خروج خواهد کرد ؟ فرمود : در وقتیکه مردان بزنان و زنان بمردان شباهت رسانند و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفا نمایند و زنان بروی زین سوار شوند و شهادت به تزویر و دروغ مقبول شود و شهادت عدول مردود گردد و خلایق خون ریختن یکدیگر را و ارتکاب زنا و خوردن ربا را سهل انگارند و ازبدان بسبب ترسیدن از سخنان زشت ایشان تقیه‌کرده شود.. »

بحارالانوار ص ۲۱۲

۱۷ ـ در چهارم بند ٤٦ ص ۳۲ « حضرت امام جعفر صادق به محمدبن مسلم فرمود که ظهور قائم آل محمد علاماتی چند دارد

عرض کرد : چیست آن علامات ؟ فرمود که : پیش از ظهور قائم
آل محمد شما را امتحان میکنم بترس از پادشاهان آل فلان در
آخر سلطنت ایشان و جوع بغلاء اسعار و نقص اموال یعنی کساد
تجارتها و کمی منافع و نقص جانها یعنی مردن بوبا و طاعون و
امثال آن و نقص از ثمرات یعنی کمی ریع و زراعتها بی برکتی
میوه ها و بشارت ده صابران را به تعجیل و خروج قائم . »

مظاهر الانوار چاپ تبریز ۱۲۸۰ ص ۴۲۵

۱۸ - در بند ٤٩ صفحهٔ ۳۳ « . . و با علی سیف قاطعی
است که خداوند برای اوروم و چین و ترك و دیلم و سند و هند و کابل
و خزر را فتح میفرماید . . قیام نمیفرماید قائم مگر با خوف شدید و
تزلزل و فتنه و بلائی که بمردم میرسد . . و تشتت و تفرقه در
دین ایشان و تغییر در حالشان تا بآن حد که تمنا کننده در هر
صبح و شام تمنای مرك کند از بس مراسم درندگی و شرارت خلق
بزرك بیند . »

(از حدیثی که مجلسی در بحار در باب سیر و اخلاق قائم ازابی حمزه ثمالی روایت کرده .) کتاب الفرائد ص ۲۹۰

۱۹ - در چهارم بند ۵۷ ص ۳٤ « حیربن نوح روایت کرده
که گفتم بابی سید حذری که هر سالی که بر ما میگذرد بدتر از
سال سابق است و هر که بر ما امیر میشود از امیر سابق بدتر
است . ابو سعد گفت همین را از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله
شنیدم که میفرمود و بعلاوه آن میگفت که بهمین خرابی خواهد بود
و تزاید خواهد یافت تا زمین مملو شود از ظلم بنحویکه نتوانند
مسلمان نام خدا را یاد کنند بعد از آن خدای تعالی کسی را خواهد
بر انگیخت که از اهل بیت و عترت من بوده باشد و زمین را
مملو از عدالت کند و زمین پاره های جگر خود را بیرون بیندازد
یعنی زر و گوهر و مال بسیار شود و گنجهای مخفی آشکار
گردد . »

مظاهر الانوار ص ۳۹۷

« . . در عقد الدرر مرویست از عبد الله بن عباس : و اما
مهدی آنکسی است که پر میکند زمین را از عدل چنانچه پر شده

از جور .. و میآندازد زمین پاره های جگر خود را . راوی پرسید که پاره های جگر او چیست ؟ گفتند مانند ستون از طلا و نقره . »

نجم ثاقب چاپ شیراز ۱۲۴۶ ص ۵۷

(نیز رجوع شود بترجمهٔ بحارالانوار ص ۲۵)

۲۰ ــ در چهارم بند ٦٣ ص ٣٥ « رسول خدا ص فرمود : که حال شما چگونه میباشد در وقتیکه زنان شما ضایع و فاسد یعنی زنا کار و جوانان شما فاسق یعنی لواط کننده شوند و بمعروف امر نکنید و از منکر نهی ننمائید . »

بحارالانوار مجلسی ص ۲۰۷ - ۲۰۸

۲۱ - در چهارم بند ٦٤ ص ٣٥ « ٧ - زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطیها ووباها و زلزله ها در جایها پدید آید ٨ - اما همهٔ اینها آغاز دردهای زه است . »

انجیل متی باب ۲۴

۲۲ ــ در چهارم بند ٦٧ ص ٣٥ « جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده . . حضرت فرمود : بشنوید آنچه را من میگویم که بعد از من وقوع خواهد یافت پس باید هر نفسی کــه از شما حاضر و شاهد است بآنکسی که غایب است تبلیغ نماید . »

کتاب الفرائد ص ۲٦۵

(حواشی در نخستین یادداشت ۱ بند ۱۱ ص ۱۱۰ نیز دیده شود .)

« . . من نزدیکترین خلقم بسنت رسول خدا (ص) و سوگند میدهم از شما ها بکسانیکه کلام مرا شنیدند برای اینکه حاضران شما در اینجا سخنان مرا شنیدید برای اینکه حاضران شما در اینجا سخنان مرا بغایبان برسانند .. »

جلد ۱۳ بحارالانوار ص ۲۲۹

۲۳ ــ در چهارم بند ٦٨ ص ٣٦ « ۱۹ ــ شخصی دولتمند بود که ارغوان و کتان میپوشید و هر روزه در عیاشی باجلال بسر میبرد ۲۰ - و فقیری مقروح بود ایلعازر نام که او را بر درگاه او میگذاشتند ۲۱ ــ و آرزو میداشت که از پارهائی که از خوان آن دولتمند میریخت خود را سیر کند بلکه سگان نیز آمده

زبان بر زخمهای او میمالیدند ۲۳ - باری آن فقیر بمرد و فرشتگان او را بآغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد واو را دفن کردند ۲۳ - پس چشمان خود را درعالم اموات گشوده خودرا درعذاب یافت و ابراهیم را از دور و ایلغازر را در آغوشش دید ۲٤- آنگاه بآواز بلند گفت : ای پدر من ابراهیم برمن ترحم فرما و ایلغازر را بفرست تا سر انگشت خودرا بآب تر ساخته زبان مرا خنك سازد زیرا درین نار معذبم ۲۵- ابراهیم گفت ای فرزند بخاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلغازر چیز های بد را لیکن او الحال در تسلی است و تو درعذاب . »

انجیل لوقا باب شانزدهم

۲٤- درپنجم بند ۹ ص ۳۸ « ۲۸ - که تیرهای ایشان تیز و تمامی کمانهای ایشان زده شده است - سمهای اسبان ایشان مثل سنگ خارا و چرخهای ایشان مثل گردباد شمرده خواهد شد . . . ۳۰ - و درآنروز برایشان مثل شورش دریا شورش خواهد کرد . واگر کسی بزمین بنگرد اینك تاریکی وتنگی است و نور درافلاك آن بظلمت مبدل شده است . »

کتاب اشعیاء نبی باب پنجم

۲۵- درششم بند ٤ ص ۳۹ « ۲۹ - وفور بعداز مصیبت آن ایام آفتاب تاریك گردد وماه نور خودرا ندهد وستارگان ازآسمان فروریزند وقوتهای افلاك متزلزل گردد . »

انجیل متی باب ۲۴

« ۱۰- زیرا که ستارگان آسمان وبرجهایش روشنائی خودرا نخواهند داد . و آفتاب دروقت طلوع خود تاریك خواهد شد وماه روشنائی خودرا نخواهد تابانید . »

کتاب اشعیاء نبی باب ۱۳

« ۱۰- . . آفتاب و ماه سیاه میشوند وستارگان نورخویشرا باز میدارند . »

کتاب یوئیل نبی باب ۲

« ۲۰ - خورشید بظلمت و ماه بخون مبدل گردد قبل‌از وقوع روز عظیم مشهور خداوند . »

کتاب اعمال رسولان باب ۲

«۲۰ـ باقر (ع) روایت کرده که آنحضرت فرمود که دربیشاپیش ظهور این امر دو علامت خواهد آمد یکی گرفتن ماه درپنجم ماه و دیگری گرفتن آفتاب درپانزدهم آن و اینگونه خسوف وکسوف ازوقت فرودآمدن آدم (ع) بزمین تااینوقت واقع نشده پس‌دراینوقت حساب منجمان باطل میشود . »

بحارالانوار مجلسی ص ۲۱۷

« امیرالمؤمنین (ع) فرمودکه قائم (ع) ظهور نمیکند تاوقتیکه چشم دنیا کورگردد یعنی اوضاعش منقلب و پریشان شود و سرخی درآسمان ظاهر وهویدا گردد واین سرخی از اشك چشمهای حاملان عرش است که براحوال زمین گریه کرده‌اند . »

بحارالانوار ص ۲۲۵

« . . و ازجمله ظهور بادی سیاه دربغداد پس زلزله شود که اگر شهر فرو رود وازجملهٔ آیات آفاتی طهورستاره دنباله داراست ازمشرق که چون ماه روشن شود . . وازآنجمله گرفتن آفتاب است درنصف ماه رمضان ودرآخرآن بعکس قاعدهٔ نجوم و طلوع آفتاب از مغرب بعد حبس سه شبانه روز زیرکرهٔ زمین واجتماع آن باماه واین اعجب علامات قریب قیام قائم است . . »

حواشی حلیةالمتقین مجلسی چاپ خراسان ۱۳۱۶ صفحه۴۵ـ۴۶

۲۶ ـ درششم بند ۵ ص ۴۰ « . . ناگاه سفیانی از سمت وادی یا بس دراثنای اشتغال نائرهٔ این فتنه برایشان خروج میکند تا اینکه دردمشق فرود میآید ازآنجا لشکری بسمت مشرق ولشکری بسوی مدینه میفرستد تااینکه لشکراول **درارض بابل که ازجملهٔ نواحی بلدهٔ ملعونه** یعنی بغداد است فرود میآیند . . »

بحارالانوار ص۲۱۰

۲۷ـ درششم بند ـ ۹ ص ۴۱ « . . . ولشکری بفرستند بمکه درطلب شخصی از آل محمد که جمعی ازشیعیان با آنها باشند وامیر آن لشکرمردی ازعرب عطفان باشد چون لقاع ابیض رسیدند یعنی زمین سفید که همان بیدا باشدکه دراحادیث سابق مکرر ذکر شده و نام برده شده آن زمین ایشان را فرو برد . . . »

مظاهرالانوار ص ۴۲۸

۲۸ـ درششم بند ـ ۱۰ ☆ ۱ ص ۴۱ « در تفسیر عیاشی از جابربن عمرجعفی ازحضرت امام محمد باقر روایت کرده که به جابر

فرمود برجای خود قرارگیر و دست و پای خود را حرکت مده تا علامتهائی که بجهة تو ذکر کنم به بینی دردمشق شام ندا کنند و خسف اعماق افتد یعنی فرورفتن زمین چون دیدی که ترکان گرفتند شام را و آمدند تا بجزیره منزل کردند و رومیان آمدند دررمله منزل کردند درزمینهای عرب اختلاف ونزاع شود و درشام سه علم برپا شود : اصهب وابقع وسفیانی غالب شود برخرسوار یعنی دجال و حاضر شود مردی دردمشق و بکشد اورا . . . وعلمی ازخراسان بیاید در کنار دجله بغداد ورود آید و در مقابل او و کشته شود و لشکری بفرسند به مدینه و کشته شود . »

مظاهرالانوار ص ۴۳۶ - ۴۳۷

روایت از شیخ طوسی : « . . وخودتان را نگهدارید ازاینکه در روی زمین لشکرکشی بکنید وقتیکه طائفهٔ ترك واهم روم باهم درافتادند ودر روی زمین جنگ بسیار گردند . . »

بحارالانوار ص ۲۱۹

۲۹ـ درششم بند - ۱۰ ☆ ۲ ص ۴۲ « ۱۶ - آنگاه هرکه در یهودیه باشد بکوهستان بگریزد ۱۷ـ وهرکه بربام باشد بجهة برداشتن چیزی ازخانه بزیرنیاید ۱۸ـ وهرکه درمزرعه است بجهة برداشتن رخت خود برنگردد . . ۲۱ - زیرا که درآنزمان چنان مصیبت عظیمی ظاهرمیشود که ازابتداء عالم تاکنون نشده ونخواهد شد . »

« ۲۱ـ تا بمغاره های صخره‌ها و شکافهای سنگ خارا داخل شوند . بسبب ترس خداوند وکبریای جلال وی هنگامیکه او برنخیزد تا زمین را متزلزل سازد . »

کتاب اشعیاء نبی باب دوم

« . . درحالیکه بفتنه و آشوب دچار شده‌اند درشهر خودشان که درکنارآبهاست خواه دریائی باشد وخواه بیابانی بقتل میرسانند - »

بحارالانوار ص ۲۲۷

۳۰ـ درهفتم بند ۲ ص ۴۳ « - کیست که کسی را ازمشرق برانگیخت که عدالت اورا نزد پایهای وی میخواند . امتها را بوی تسلیم میکند و او را برپادشاهان مسلط میگرداند و ایشانرا مثل غبار بشمشیر وی و مثل کاه که پراکنده میگردد بکمان وی تسلیم

خواهد نمود ، ۳ – ایشان را تعاقب نموده براهیکه با پایهای خود نرفته بود بسلامتی خواهد گذشت . »

کتاب اشعیاء نبی باب ۴۱

بر آشوبد ایران وتوران بهم — ز کینه شود زندگانی دژم
پرازجنگ گردد سراسرزمین — زمانه شود بر ز شمشیر کین
بسی سرخ وزردوسیاه و بنفش — کز ایران بوران به بینی درفش

شاهنامه

« ۲۵– کسی را ازشمال برانگیختم و او خواهد آمد وکسیرا از مشرق آفتاب که اسم مرا خواهد خواند و او بر سروران مثل برگل خواهد آمد و مانند کوزه گریکه گل را پایمال میکند . »

کتاب اشعیاء نبی باب ۴۱

« ثوبان روایت کرده که رسول ص گفت سه نفر از خلفاء کشته شوند و بعد از آن علمهای سیاه پیدا شود که همهٔ ایشانرا بکشند بعد مهدی خروج کند که از اهل بیت من است . . »

مظاهر الانوار ص ۴۰۱

« و مقدمات خروج مهدیع به احادیث متفرقه بی‌تر تیب بسیار است . . و ازآنجمله خروج خوارج از بحر فارس و بنی خالد از مشرق و قتل بسیار درمیان دوطائفه عجم وعبور علم سیاه خراسانی از فرات بکوفه . . »

حاشیه حلیة‌المتقین مجلسی ص ۴۹

راجع به علمهای سیاه ابن خلدون جلد ۲ صفحه ۱۵۸ دیده شود . او از حدیثی از قول محمد نقل میکند که روزی گفت : « پس از من اهل بیت من تحمل رنجهای بسیاری خواهندکرد ایشانرا پراکنده خواهند ساخت و تعقیب خواهند نمود تا هنگامیکه مردمانی از جانب مشرق با علمهای سیاه بیایند و فرمانروائی را بمردی از خاندان من بسپارند . »

دارمستتر حدس میزند مردمان طرف مشرق (خراسان) لشکر ابومسلم بوده که از خراسان آمده است و علم سیاه علم خلفای عباسی میباشد . خلیفه مأمون حکم کرد لباس سیاه که علامت بنی‌عباس بوده مبدل بلباس سبز بشود .

« . . درزمانیکه علمهای سیاه را دیدید که از خراسان میآید

نزدآنها بیائید . . . تاوقتیکه ازسمت مشرق جماعتی بیایند باعلمهای سیاه پس حق را یعنی خلافت را مطالبه میکنند بایشان داده نمیشود با ایشان قتال میکنند ونصرت میبابند . »

بحارالانوار ص ۳۰

۳۱ـ درهفتم بند ـ ٤ ص۴۳ روایت ازابن عقده . « ... از ابی جعفر(ع) شنیدم میفرمود وقتیکه ظاهر شد بیعت نمودن خلایق بطفلی هرآینه درآنوقت هرصاحب قوت و استعداد با جمعیت خود برمیخیزد و لوای داعیه برافرازد . »

بحارالانوار ص ۲۳۱

۳۲ ـ درهفتم بند ـ ٦ ص ٤٤ « ۱۰ ـ و چون فرشتهٔ سیم نواخت ناگاه ستارهٔ عظیم چون چراغی افروخته شده ازآسمان فرود آمد و برثلث نهرها و چشمه‌های آب افتاد . »

مکاشفهٔ یوحنای رسول باب ۸

« ۱ـ و علامتی عظیم درآسمان ظاهر شد . زنیکه آفتاب را دربر دارد و ماه زیر پایهایش و برسرش تاجی از دوازده ستاره است ۲ـ وآبستن بوده ازدرد زه وعذاب زائیدن فریاد برمیاورد .»

مکاشفهٔ یوحنای رسول باب ۱۲

درمتنهای پهلوی ص ۱٦۰ قطعه‌ای وجود داردکه اینطورشروع میشود : « کی خواهد بود زمانیکه پیکی ازهندوستان برسد ؛ آنگاه شاه بهرام از تخمهٔ کیان پدیدار شود . . » اما از آنجا که درین متن لغت عربی بصیر و جزیة و مزگت = مسجد آمده نشان میدهد که بعدازاسلام نوشته شده است . درکتابی که متعلق به آنکتیل دوپرن بوده۱ مینویسد : « درکجا بهرام کی پدیدار خواهد شد ؟ ـ ازجانبی که خورشید برمیخیزد ودرکشوری که میان هندوچین است ؛ میگویند از آنجا خواهد آمد . نشان تولد او درین کشور پدیدار خواهد شد ، ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت . . میگویند به سی سالگی درین کشور پدید خواهد آمد . . درسال ۹۰۳ پارسی پس‌از مرگ شاه یزدگرد خواهد بود . یزدٰن به آنچه که نهان است آگاه میباشد . » در متون پازند گرد آوردهٔ ارود ادالجی

---

(1) Mss suppl . Persan . 51 Fol 147

کرساسپجی انیتا بمبئی ۱۹۰۹ صفحه ۱۶۱ـ۱۶۳ دعائی بعنوان بهرام ورجاوند وجود دارد : « دعای بهرام ورزاوند پادشاه دین مازدیسنان »

۳۳ـ در هفتم بند ـ ۱۰ ص ٤٥ « ۱ـ و چون عیسی درایام هیرودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده گفتند ۲ـ کجاست آن مولودکه پادشاه یهود است زیرا که ستارهٔ او را درمشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم . »

انجیل متی باب ۲

۳٤ـ درهفتم بند ـ ۱۵ ص ٤٦ « ۱ ـ ودرآنروز هفت زن بیك مرد متمسك شده خواهندگفت نان خودرا خواهیم خورد ورخت خود را خواهیم پوشید فقط نام تو برما خوانده شود و عار مارا بردارد . »

کتاب اشعیاء نبی باب ۴

۳۵ـ درهفتم بند ۱٦ ص ٤٦ « ۱٤ـ دروقت شام اینك خوف است وقبل از صبح نابود میشوند . نصیب تاراج کنندگان ما و حصهٔ غارت نمایندگان ما همین است . »

کتاب اشعیاء نبی باب ۱۷

۳٦ ـ در هفتم بند ۱۹ ص ٤۷ « ۲ـ و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانهٔ خداوند برقلهٔ کوهها ثابت خواهد شد و فوق تلها بر افراشته خواهد گردید و جمیع امتها بسوی آن روان خواهند شد ، ۳ـ و قومهای بسیار عزیمت کرده خواهند گفت : بیائید تا بکوه خداوند و بخانهٔ خدای یعقوب برآئیم تا طریقهای خویشرا بما تعلیم دهد وبراههای وی سلوك نمائیم زیراکه شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد ٤ ـ و او امتها را داوری خواهد نمود و قومهای بسیاری را تنبیه خواهد کرد . . . »

کتاب اشعیاء نبی باب ۲

۳۷ـ درهفتم بند ـ ۲۲ ص ٤۸ « ۱ـ ودیدم که اینك بره(۲)

---

(۲) بره علامت حورهٔ ایزدی است . درکارنامه اردشیر پابکان مانند روح‌القدس به اردشیر میرسد . (درچهارم بندهای ۱۵ ـ ۱۷) .

بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهارهزار نفر که اسم او و اسم پدر اورا برپیشانی خود مرقوم میدارند . »

مکاشفهٔ یوحنای رسول باب ۱۴

« شیخ کشی از حضرت امام محمد باقر ٤ روایت کرده است که گویا می بینم عبدالله بن شریك را که عمامهٔ سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا میرود، در پیش روی قایم ما با چهار هزار کس کـه در رجعت زنده شده اند و صدا به تکبیر بلند کرده اند . »

حق‌الیقین چاپ طهران ۱۲۵۹ جلد دوم ص ۲۸۷

« باقر ٤ میفرماید که بخدا سوگند یاد میکنم هرآینه درآن حال سیصد و سیزده نفر مرد و پنجاه نفر زن مانند پاره های ابر وقت پائیز پی همدیگر میایند در مکـه معظمه در غیر مـوسم حج جمع میشوند . . آنوقت مردی از آل محمد گوید که این مکه معظمه قریه ایست که اهل آن بدکار و ستمکارند بعد از آن سیصد و سیزده نفر بعد از آنکه عهد نامه و بیدق و اسلحه رسول خدا را در نزد آنحضرت می بینند آنوقت در میان رکن و مقـام باو بیعت میکنند . »

بحارالانوار ص ۲۲۴ – ۲۲۳

« . . . تا اینکه او با سیصد و سیزده نفر مرد کـه بقدر اصحاب بدربند از بالای کوه ذی طوی بپائین میایند تـا اینکه به مسجدالحرام داخل میشوند . . »

بحارالانوار ص ۲۵۳

« . . اول کسیکه ازمخلوقات بآنحضرت بیعت میکنند جبرئیل ٤ میباشد بعد از آن سیصد و سیزده نفر مرد بیعت میکنند . »

بحارالانوارص ۲٦٦

« حضرت باقر ٤ فرماید گویا نظر میکنم بآن حضرت کـه بنجف و کوفه بالا میرود با سیصد و ده نفرکه دلهای ایشان مانند پارهٔ آهن است . »

حاشیه حلیة‌المتقین مجلسی ص ۵۴

۳۸ ــ در هفتم بند ۲٦ ص ٤۹ « ۷ ـ و در آسمان جنگ شد . میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردنـد و اژدها و

فرشتگانش جنگ کردند . . ۹ - و اژدهای بزرگ انداخته شد یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را میفریبد او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند . »

مکاشفه یوحنای رسول باب ۱۲

۳۹ - در هفتم بند - ۲۸ ص ۴۹ « بیست و هفتم باسط در هدایه و مناقب قدیمه از القاب آنجناب شمرده و آن بمعنی فراخ کننده وگسترنده است و فیض آنحضرت چنانچه خود فرمودند مانند آفتاب بهمه جا رسیده و هر موجودی از آن بهره دیده واز ایام حضور و ظهور عدلش چنان منبسط وعام شود که گرگ وگوسفند با هم چرا کنند . »

کتاب نجم ثاقب ص ۲۲

۴۰ - در هفتم بند ۳۲ ص ۵۰ « سید علی بن طاوس ازصحیفهٔ ادریس نبی نقل کرده در کتاب سعد السعود در ضمن سئوال ابلیس که پروردگارا مرا مهلت ده تا روزیکه خلق مبعوث میشوند و جواب خداوند که نه ولکن تو از مهلت داده شدگانی تا روزوقت معلوم پس بدرستیکه آن روزیست که من حکم نمودم و حتم کردم که پاك نمایم زمین را آنروز از کفر و شرك و معاصی و انتخاب کنم از برای آنوقت بندگانی را برای خود که آزمودم دلهایشان را برای ایمان . . . »

کتاب نجم ثاقب ص ۵۹

(و نیز رجوع شود به یادداشت ۱ صفحه ۸۸ گزارش گمان شکن ، چاپ تهران)

۴۱ - در هشتم بند ۲ ص ۵۱ «٦ - وگرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید وگوساله و شیر و پرواری با هم . و طفل کوچك آنها را خواهد راند ۷ - و گاو با خرس خواهد چرید و بچه های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد ۸ - و طفل شیر خواره برسوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر بازداشته شده دست خود را بر خانهٔ افعی خواهد گذاشت ۹ - و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادی نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پرخواهد

بود مثل آنهائیکه دریا را میپوشانند ۱۰ ـ و در آنروز واقع خواهد شد که ریشه یسی بجهة علم قومها بر پا خواهد شد وامتها آنرا خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود . »

کتاب اشعیاء نبی باب ۱۱

۴۲ ـ در هشتم بند ۳ ص ۵۱ « ۲۵ ـ گرگ و بره باهم خواهند چرید وشیر مثل گاوکاه خواهد خورد و خوراك مار خاك خواهد بود . خداوند میگوید که در تمام کوه مقدس من ضرر نخواهند رسانید و فساد نخواهد بود . »

کتاب اشعیاء نبی باب ۶۵

« . . بعد از آن گزندگان زمین و چهار پایان در میان خلایق میباشند و هیچیك از آنها بدیگری آزار نمیرساند و زهر هر صاحب زهری را از گزندگان زمین و غیر آن برمیدارم وستم هرگزنده را زایل میگردانم و برکتهای زمین و آسمان را بیرون میاورم وزمین بسبب حسن نباتاتش زیبا و خرم میشود و همهٔ میوه های زمین و انواع چیزهای خوب و پاکیزه آن بیرون میآیند و رافت و مهربانی را بمیان اهل زمین میاندازم پس با یکدیگر مواسات و مدارا میکنند و مال دنیا را با یکدیگر بالسویه قسمت مینمایند پس فقیر بی احتیاج و غنی میشود و بعضی ببعضی دیگر تفوق نمیکنند . »

بحارالانوار ص ۲۸۲

۴۳ ـ در نهم بند ۲ ص ۵۳ « ۱۲ ـ آنگاه یوشع در روزیکه خداوند اموریان را پیش بنی‌اسرائیل تسلیم کرد بخداوند در در حضور بنی اسرائیل تکلم کرده گفت: ای آفتاب برجبعون بایست و تو ای ماه بروادی ایلون ۱۳ ـ پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند مگر این در کتاب یاشر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاد وقریب بتمامی روز بفرو رفتن تعجیل نکرد ؟ »

صحیفهٔ یوشع باب ۱۰

« پس مفتوح میفرماید خداوند برای او شرق زمین و غرب آنرا میکشد مردم را تا آنکه نماند مگر دین محمد صلی‌الله علیه و آله . . . و میخوانند آفتاب و ماه را پس اجابت میکنند او را

و پیچیده میشود برای او زمین و وحی میشود باو پس عمل میکند به وحی بامر خدایتعالی . »

کتاب نجم ثاقت ص ٦٦

« . . عرض کردم که آن آیه و علامت چیست؟ فرمودند که ایستادن آفتاب است از وقت ظهر تا عصر و نمایـان شدن روی و سینهٔ مردیست در روی جرم آفتاب در حالیکه خلایق او را با حسب و نسب میشناسند . . »

بحار الانوار ص ۲۲۳

٤٤ - در نهم بند ۱۱ ص ٥٤ ـ در متن فارسی بهمن یشت مینویسد که وقتی هوشیدر ماه ظهور میکند و هزاره اش آغاز می گردد چگونه بدی و پتیاره از جهان ناپدید میشود بطوریکـه ده نفر از شیر یك گاو سیر میشوند : « و هزارهٔ اوشیدر چون بسر شود پس زمانهٔ اوشیدر ماه بامی درآید واوشیدر ماه بامی درآید و اوشیدر ماه بهم پرسهٔ اورمزد شود و دین همه پذیرد ودرجهان روان کند . بیست شبانروز آفتاب در میان آسمان بـاز ایستد و مردم جهان چون آن معجزه ببینند دو سه یك بدین استوان شوند و منش بر داد یزدان دارند و در زمان اوشیدر مـاه بامی دروج پتیاره آشموغ با ماری اژدهاء سهمگین درجهان رسد وچنان سطبر باشد که بسیاری مردم و چهارپای و پرنده تباه کند و او شیدر ماه بخره ورج ایزدی و نیرنگ اوستا بزند و از جهان مردم باز دارد و جهان پاك كند و بعد از آن هیچ خرفستر و گزنده مار و کژدم و مگس و پشه و هیچ جهنده و گزنده در جهان نباشد و بنماند و درج آشموغ فریفتاری از جهـان بشود و چون زمـانهٔ اوشیدر ماه بسر شود پس زمانه ساسانش پرخره باشد و رجاوند به سی سالگـی بهم پرسهٔ اورمـزد شود و دین زرتشت در جهـان آورد و آفتاب سی روز در میان آسمان بایستد و مردم هفت‌کشور زمین بتمام از این معجزه بر دین بهی استوان شوند ودین بپذیرند و ساسان دین اوشیدر ماه در جهان افروخته‌تر کند و همه زور و نیرو و دیوان در جان از جهان ببرد و جهان چنان کند که هیچ پتیاره و دهشن آهرمن در جهان نباشد و جهان همچو بهشت پاك و پاکیزه‌تر کند پس دادار اورمزد رستاخیز تن پسین کند ومردمان

را بر انگیزاند و اهرمن دروند را با دام او نیست کند فیروز باد خره گوه اویژه دین مازدیسنان . »

در دنبالهٔ ظهور هوشیدر ماه در متن فارسی شرح میدهد که بمحض شروع هزارهٔ او ده نفر از شیرگاوی سیر میشوند و چون از همپرسهٔ خود با اورمزد برمیگردد خورشید ۲۰ شبانه روزمیایستد در نتیجه دو ثلث مردم دنیا به دین زرتشت میگروند . ازین ببعد خوردن گوشت متروك میشود فقط شیر و کره میخورند و هزار نفر از شیر گاوی سیر میشوند . هوشیدر ماه مار سهمگین را که دنبال آشموغ است بوسیلهٔ خورهٔ خود و کلمات اوستائی میکشد و هرگونه خرفستر را از جهان نابود میسازد و جانوران درنده بی آنکه زیان برسانند میان مردم زندگی میکنند بدی و آشموغی و فریبکاری ناپدید میشود و جهان پر از جمعیت و خوش نما شده مردم از دروغ میپرهیزند . پانصد سال که از زمان هوشیدرگذشت سوشیانس پدید میآید و همهٔ دروجهائی که آتش را میزدند تباه میکند . خورشید سی شبانه روز میایستد و همهٔ مردمان بدین زرتشت میگروند و سال ۳۶۰ روز تمام میشود . دهاك از بند آزادگردد و یکروز و نیم فرمانروائی جابرانه نماید . سوشیانس سام نریمان را بیدار کند که دین را بپذیرد و بیمرگ بشود . سام به دهاك پیشنهاد کند که دین بپذیرد اما او میگوید که هر دو ما بایدکه با آسمان برابری بکنیم . سام او را میکشد و همه بدیها ازجهان ناپدید شود . مردم مانند فرشتگان بشوند و آغاز رستاخیز باشد چنانکه در بندهش شرح آن آمده است .

در متن فارسی قسمت دیگری راجع بهمین موضوع وجود دارد که با متن بهمن یشت اختلافاتی نشان میدهد از جمله اینکه هوشیدر نژاد گرگان ، دزدان ، راهزنان و جنایتکاران را بر میاندازد . چون سیصد سال از زمان هوشیدر بگذرد زمستان ملکوس[1] فرامیرسد و همهٔ جانوران و نباتات را تباه میکند از ده هزار نفر یکنفر میماند پس از آن دنیا را از حصار جم (ورجمکرد) دوباره می

---

(۱) ملل ژرمن در افسانه های خود اشاره به چندن زمستانی کرده‌اند که در آخر دنیا اتفاق خواهد افتاد . زمستان فیمبول Fimbul راجع بزمستان ملکوس دارمستتر . Etudes Ir جلد دوم صفحه ۲۰۵ ـ ۲۰۳ و جلد دوم لمات و ندیداد تألیف دستور هوشنگ جاماسپ ص ۱۵۴ دیده شود .

آرایند . بعد از آن هنگـام اجتماع ملل در جنگ بزرگ فرات میرسد در آنجا کشتار بقدری زیاد است کـه آب رودخانه سرخ میشود ۱ بازماندگان با تن خونالود بزین اسب خودشان می‌نشینند سپس و رجاوندکی از سرحد هندوستان آمده پس از جنك بزرگی ایران را تسخیر میکند و بعد پشوتن را از کنگ دز میخوانند تا آداب و رسوم دینی را برقرار نماید .

۴۵ــ درنهم بند ـ ۱۲ ص ۵۴ « . . و دست مبارك خود را برسر مؤمنان خواهد کشید که عقلشان کامل شود و هرشیعه را قوت چهل مرد خواهد بود بـا دل محکمتر از قطعهٔ آهن . . و جمیع امراض و کینه‌ها وسستی‌ها ببرکت‌آن حضرت ازایشان برطرف شود.»

حواشی حلیة‌المتقین مجلسی ص ۵۶

« درخرایج راوندی مرویست از حضرت باقر علیه‌السلام که فرمود هرکس درك کند قائم اهل بیت مرا ازصاحب عاهتی وآفتی شفا خواهد یافت یا صاحب ضعفی قوی خواهد شد ودر غیبت نعمانی مرویست از سید سجاد که فرمود هرگاه برخیزد قائم علیه‌السلام ببرد خدا عزوجل ازهر مؤمنی افترا و برگرداند باو قوت او را و این تکریم عظیم نه مانند شفا دادن‌جناب عیسی علیه‌السلام وسایر انبیاء علیهم‌السلام است گاهی بجهة اعجاز واتمام حجت کور یالال یا پیس یا مرضی را برای جاحدی یـا منافقی درموارد معدوده بلـکه بردن این آفـات و رفتن این بلیات از تمام مؤمنین و مؤمنات از آثار ظهور موفورالسرور و طلوع طلعت غرا و تشریف و تقدیم ومراسم قـدوم و تهیه آداب لقـا و درك فیض شرف حضور حضرت مهدی صلوات‌الله علیه است . »

کتاب نجم ثاقب ص ۶۱

۴۶ــ درنهم بند ۱۴ ☆ ۱ ص ۵۵ گویا مقصود از کوه دود کوه دماوند است ویا کوه دخان باین مناسبت ذکر شده که کوه

---

(۱) « ۲۰ — و چرخشت را بیرون شهر بپا بیفشردند و خون از چرخشت تا بدهن اسبـان بمسافت هزار و ششصد تیر پرتاب جاری شد . »

مکاشفه یوحنای رسول باب ۱۴

« ۴ — و سیمین پیالهٔ خود را در نهـر ها و چشمه های آب ریخت و خون شد . »

همان کتاب باب ۱۶

آتشفشان میباشد . « چنانکه گفته‌اند دجال را عیسی خواهد کشت بکوه دود . »

مظاهر الانوار ص ۴۲۴

« . بعضی گفته که عیسی بن مریم دجال را درکوه دخان بقتل خواهد رسانید . »

بحار الانوار ص۲۱۴

« . . پیش‌از ظهور قائم (ع) چند سالی فریب دهندهٔ میاید که درآنها راستگو را تکذیب میکنند و دروغگو را تصدیق . . »

بحار الانوار ص ۲۳۱

٤٧ ـ در نهم بند ١٤ ☆ ٢ ص ٥٥ « . . علمای یهود برای اسکات امت و رد دلیل نصاری گفتند که در افصای عالم که احدی آنرا نداند شهری بزرك موجود است و امت کثیری از یهود درآن ساکنند و ملك ایشان یکی از اولاد حضرت موسی است و نام آن شهر بن موسی است ودرگرد این مدینه نهری از ریگ روان است که باین سبب کسی دخول و خروج ازآن نتواند . . تا روزی که مسیح موعود ظاهر شود آنوقت این نهر بایستد و امت یهود آنروز بیرون آیند و مسیح را نصرت نمایند . »

با جابلقا و جابلسا مقایسه شود .

الفرائد ص ۱۴۷

٤٨ ـ در نهم بند ١٥ ص ٥٦ « جواب دویم بقای دجالست در دیـر بطرزیکه دستهای او در گـردنش بسته شده و ما بین زانوهای وی تا کعبین بآهن مقید کـرده‌اند و در روایت دیگـر مذکور شده که در چاهی مقید است . »

بحار الانوار ص ۳۷

٤٩ ـ در نهم بند ١٦ ص ٥٦ « ٢ـ واژدها یعنی مار قدیمی را که ابلیس و شیطان میباشد گـرفتار کرده او را تا مدت هزار سال در بند نهـاد ٣ ـ و او را بهاویه انـداخت و در را بر او بسته مهر کرد تا امتها را گمراه نکند تا مدت هزار سال بانجام رسد و بعد از آن میبـاید اندکی خلاصی یابد .... ٧ ـ و چون هزار سال به انجام رسد شیطان از زنـدان خود خلاصی خواهـد

یافت ۸ - تا بیرون رود و امتهائیرا که در چهار زاویه جهانند یعنی یا جوج و ماجوج را گمراه کنند . . »

مکاشفهٔ یوحنای رسول باب۲۰

۵۰ - در نهم بند ۲۲ ص ۵۷ « سعدبن عبدالله در بصائر از حضرت امام جعفر صادق ٤ روایت کرده است که شیطان لعنه‌الله از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده میشوند حقتعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم . چون آنروز شود ظاهر شود شیطان با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را خلق کرده است تا آنروز و حضرت امیر - المؤمنین بر گردد و این آخر بر گشتهای آنحضرت است . . چون آنروز شود حضرت امیر المؤمنین بر گردد با اصحابش و شیطان بیآید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیك بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیرالمؤمنین را که صد قدم از پس پشت بر گردند و پای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسمان که پر شده باشد از ملایکه و رسول خدا ص حربه از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد از عقب بر گردد و اصحابش باو بگویند که اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می بینم آنچه شما نمیبینید من می ترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه هلاك شوند - »

حق الیقین چاپ طهران۱۲۵۹جلد دوم ص ۲۸۲

(نیز مراجعه شود به بحار الانوار ص ۳۰۳ و مظاهر - الانوار ص ٤۳۷ - ٤۳٦)

۵۱ - در نهم بند ۲۳ ص ۵۷ « ۵ - و سائر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید اینست قیامت اول ٦ - خوشحال و مقدس است کسیکه از قیامت اول قسمتی دارد . بر اینها موت ثانی تسلط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد . »

مکاشفهٔ یوحنای رسول باب۲۰

« . . رسول خدا فرمود هرگاه از دنیا نماند مگر یکشب هر آینه خدا او را طولانی میگرداند تا اینکه مالك گردد بدنیا مردی از اهل بیت من که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من است زمین را از عدل پرگرداند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده و اموال را بالسویه قسمت میکند . ـ پس هفت سال یا نه سال خلافت میکند و بعد از آن نفعی در زندگانی نمی باشد . »

جلد ۱۳ بحار الانوار ص۳۱

« . . و قومی گویند پیش ملائکه بنهادند بشرط آنکه اهرمن در عالم باشد آن مدت که معین کرده بودند ، و هر کدام که عهد بشکستند پیش از آنکه مدت بآخر رسد او را بشمشیر خود بکشند و چون مدت بآخر رسد اهرمن از عالم بیرون شود و چون بیرون بود عالم خیر محض باشد و شر و فساد باقی نماند . »

تبصرة العوام چاپ تهران ص ۱۳

۵۲ ـ در ایش اهریمن بند ـ ۱ ص ۵۸ « ۲ ـ و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کنارهٔ نهر درخت حیات را که دوازده میوه میآورد یعنی هر ماه میوهٔ خود را میدهد و برگ ـ های آن درخت برای شفای امتها میباشد . »

مکاشفهٔ یوحنای رسول ۲۲

پایان

کارنامهٔ اردشیر پاپکان

به اهتمام

صادق هدایت

تهران

۱۳۳۲ — ۱۹۵۳



کارنامه اردشیر پاپکان

سرآغاز

کارنامهٔ اردشیر پاپکان باز ماندهٔ یکی از کهنه ترین متن‌ـ
های پهلوی است ، که پس از تاراج کتابهای پیش از اسلام
ایران هنوز در دست مانده است . البته هر کس با شاهنامهٔ
فردوسی سر و کار داشته ، کم و بیش از موضوع این کتاب

آگاه است . داستان مزبور یك تکه ادبی شیرین و دلچسبی است که حکایت از گزارش دورهٔ پادشاهی پر گیر و دار اردشیر مینماید ؛ و با زبان ادبی ساده و گیرنده‌ای برشتهٔ نگارش در آمده که تاکنون نظیر آن در ادبیات فارسی دیده نشده است . بر خلاف کلیهٔ افسانه ها و حکایاتی که راجع به اشخاص سر شناس تاریخی نوشته شده ، که دور سر آنها هالهٔ تقدس گذاشته و جامهٔ زهد و تقوی به آنها پوشانیده‌اند ؛ بطوریکه از جزئیات زندگی آنها پند و اندرز و سرمشق زندگی برای مردمان معمولی استخراج کرده‌اند (مانند اسکندر نامه وغیره) . ـ نویسندهٔ این داستان با نظر حقیقت بین و موشکافی استادانه‌ای پهلوانان خودرا با احساسات و سستیهای انسانی بدون شاخ و برگ برای ما شرح میدهد . و پیش آمد ها بقدری طبیعی است که خواننده بدشواری میتواند شك و تردید بخود راه بدهد . همانطوریکه امروزه نیز نویسندگان زبردست اروپا همین رویه را در شرح زندگی اشخاص معروف دنبال میکنند : (مثل : شکستها و سر گردانیهای اردشیر ـ عاشقیهای صاعقه آسا ـ مخاطب ساختن بانوان با الفاظ خشن ـ بی اعتنائی اردشیر به پند و نصایح پاپك وغیره که بهیچوجه در کتب قدما سابقه ندارد) .

موضوع خارق‌العاده برای مردمان امروزه یکی « فرهٔ ایزدی » است که مانند روح‌القدس بشکل بره به اردشیر میرسد و در مواقع باریك از او پشتیبانی می کند . دیگر در آمدن

آذر فرنبغ بصورت خروس ، (در دهم ـ ۷) برای اینکه مانع از مسموم شدن اردشیر بشود . و نیز « کرم هفتواد » که ظاهراً صفات اژدها را دارد ، تا اندازه‌ای اغراق آمیز به نظر می آید . البته همه اینها مربوط به اعتقادات عامیانه آن زمان و دین زرتشتی می باشد .

باری ، در اینکه وقایع تاریخی است ـ مثل همهٔ وقایع تاریخی (با در نظر گرفتن اختلاف زمان) شکی در بین نمی‌باشد . ولی از طرف دیگر در اینکه نگارنده در بهم انداختن وقایع دخل و تصرف کرده و بصورت رومان در آورده نیز تردیدی نیست . آیا تا چه اندازه از آنرا میتوانیم جزو سرگذشت حقیقی اردشیر بدانیم ؟ این مطلب بحث مفصلی لازم دارد که عجالتاً کار ما نیست . گویا مقصود نویسنده بیشتر نوشتن شرح حال افسانه آمیز (**Biographie romancée**) یعنی همان قسمت ادبی و افسانه آمیز که برای آیندگان ارزش دارد بوده است . چون در آنزمان مورخ بشرح وقایع خشك تاریخی اکتفا نمیکرده ، بلکه کوشش مینموده وقایع را بلباس ادبی و بصورت رومان در بیاورد ، و در عین حال مقاصد خودرا در آن بگنجاند . زیرا تعمد نویسندهٔ این کتاب در ثبوت تأثیر بخت و سرنوشت ، اعتقاد به نجوم و پیشگوئی ، ستایش دلاوری و سواری و پهلوانی و طرفداری از دین زرتشت و مراعات کامل از احکام مذهبی (مانند : واج گرفتن و بر قرار کردن مکرر آتش بهرام) و اهمیت نژاد و تخمهٔ پادشاهان و بزرگان

ایران باستان که بموقع قابلیت خودرا بروز میداده است آشکار میباشد .

کارنامهٔ فعلی شامل تمام گزارش تاریخی دورهٔ پادشاهی اردشیر از جمله جنگ او با امپراطور روم و پادشاه ارمنستان نیست . فقط اشاره مبهمی راجع به قصد جنگ اردشیر با ارمنستان میشود (در هفتم ـ ۲ .) چنانکه از جملهٔ اول در نخستین بدست می آید ، گویا این کتاب خلاصه از کارنامهٔ مفصل دیگری میباشد و قسمت های اضافی شاهنامه این حدس را تأیید میکند (از جمله : داستان هفتواد) . لذا میتوان حدس زد که تا زمان فردوسی قسمت عمدهٔ کارنامه یا ترجمهٔ عربی و یا پا زندآن وجود داشته است . این موضوع از مقایسهٔ مطالب تاریخی شاهنامه با کتاب های پهلوی از قبیل : دینکرد ، یادگار ز ریران ، کارنامهٔ اردشیر پاپکان ، مادیگان چترنك ، بوندهشن و زند و هومن یسن بخوبی روشن میگردد .

از آنجائیکه در متن کارنامه اشاره به بازی شطرنج و نرد و خاقان ترك شده است ، میتوان حدس زد که گرد آوری کارنامه یا خلاصهٔ آن در قرن ششم میلادی در زمان خسرو اول (انوشیروان) انجام گرفته است . ولی از طرف دیگر ستایش پهلوانی ، اسواری (Chevalerie) ، هنر نمائی و زیبائی جسمانی که مکرر در آن آمده است مأخوذ از منابع خیلی قدیمی و از عادات زمان اشکانی و یا اوائل ساسانی می‌ـ باشد . ولی پند و اندرزی که باردشیر منسوب است (قسمت

الحاقی) باید از اختراعات دورهٔ اخیر ساسانی با شد که عادت داشته‌اند احتیاجات خودرا بصورت جملات اخلاقی به اشخاص معروف نسبت بدهند تا باین وسیله سرمشقی بمعاصرین خود داده باشند .

از طرف دیگر سبك و انشای محکم ، ساده و استادانهٔ کارنامه خیلی قدیمی است ؛ و با سبك کتب پهلوی که بعد از اسلام تألیف شده فرق دارد . از اینقرار میتوان نتیجه گرفت که : کارنامهٔ فعلی بی شك از ادبیات اصیل دورهٔ ساسانیان بشمار میرود و قطعاً بعد از سقوط یزدگرد و یا در دورهٔ اسلامی تنظیم نشده است .

گر چه فردوسی همین داستان را بزبان بی مانند و فراموش نشدنی در شاهنامه نقل میکند ، ولی از ارزش نثر ادبی این حکایت و سادگی آن چیزی نمیکاهد . بعلاوه تأیید میشود که فردوسی منابع خودرا مستقیماً از متن های پهلوی و یا ترجمهٔ دقیق آنها نگرفته ، بلکه اسناد او بر اساس پازند این متن ها یا ترجمهٔ عربی و یا اطلاعات شفاهی که از دهقانان کسب می‌کرده قرار گرفته است . ولی ضمناً باین نکته بر میخوریم که تا چه اندازه فردوسی در اصالت ترجمهٔ منابع خود کوشش و دقت بکار برده است ، (مانند : ترجمه های تحت‌اللفظی و استعمال لغات پهلوی) . و نیز پس از مقایسه خواهیم دید که متن کنونی اصیل تر از نسخه‌ای میباشد که فردوسی از آن استفاده کرده است . ـ فردوسی تنها مترجم و شاعر نبوده ، بلکه اسناد

گوناگون خودرا با ترتیب و ذوق مخصوصی بهم مرتبط کرده ، و نیز طبق شیوه و روش مورخین و نویسندگان زمان ساسانی بی آنکه به وقایع تاریخی لطمه وارد بیاورد ایجاد افسانه مینماید :

که رستم یلی بود در سیستان ، منش کردمی رستم داستان .

رستم نیمه حقیقی و نیمه اساطیری او از قهرمانان تاریخی زنده تر و حقیقی تر مانده است . کاریکه شکسپیر از پرورانیدن افسانهٔ دکتر فوست نموده .

اینك متن پازند کارنامه را با جزئی تغییر در دسترس خوانندگان می گذاریم . نیز ناگفته نماند که در سنه ۱۸۹۹ میلادی خدایار دستود شهریار ایرانی ترجمه‌ای از کارنامه به فارسی نموده است . ولی از طرفی بواسطهٔ نایاب بودن نسخهٔ مزبور و از طرف دیگر بجهت نواقصی که در آن دیده میشود ، این بود که لازم شمردیم مجدداً اقدام بترجمهٔ کارنامه بنمائیم . — این کتاب از روی صحیح ترین متنی است که دانشمند بزرگوار آقای بهرام گور انکلسریا سالیان دراز در تصحیح و مقابلهٔ آن کوشیده و فراهم کرده است . صرف نظر از پاره‌ای لغات غیر مصطلح که معنی آنها در پاورقی داده میشود ، متن مزبور برای عموم فارسی زبانان قابل فهم میباشد .

در خاتمه سپاسگذاری از آقای بهرام گور تهمورس انکلسریا را واجب میشمارم که علاوه بر اجازهٔ اقتباس از متن ایشان ، از

هیچگونه کمك و راهنمائی در ترجمهٔ متنهای پهلوی نسبت باین جانب فرو گذار نکرده و منت بزرگی بگردنم گذاشته‌اند .

بمبئی ۴ر۲ر۳۷

صادق هدایت .



بنام یزدان

[کارنامه اردشیر پاپکان]

[Pahlavi script heading]

« (۰) بنام و نیرو و یاری دادار [۱] اورمزد ریومند [۲] فرهمند . [۳] تندرستی و دیرزیوشنی [۴] همگی نیکان و فراورن کنشان [۵] و نام چشتی [۶] او که برایش این نوشته میشود . » *

در نخستین

[در دیدن پاپك ساسان را در خواب و دادن دخت خود بدو .] **

(۱) بکارنامهٔ اردشیر پاپکان ایدون [۷] نوشته بود که : پس

---

* سر آغاز این کتاب الحاقی است و استنساخ کننده افزوده است .

** نسخهٔ اصلی کارنامه بدون فصل و عنوان میباشد ، عناوین این کتاب از شاهنامهٔ فردوسی گرفته شده است .

۱ ـ آفریننده ۲ ـ درخشان Rayonnant ۳ ـ خوره اومند = باعظمت ٤ ـ درازی عمر ٥ ـ نیك کرداران ٦ ـ بخصوص یاد آوری نام ۷ ـ چنین ، همینگونه

از مرگ الاسکندر [۱] ارومی [۲] ایرانشهر را دو صد و چهل کدخدای [۳] بود . (۲) سپاهان و پارس و کسته های [۴] بهش نزدیکتر بدست اردوان سردار بود . (۳) پاپك مرزپان [۵] و شهردار [۶] پارس بود ، و از گماردۀ [۷] اردوان بود . (۴) اردوان باستخر می نشست [۸] ؛ (۵) و پاپك را هیچ فرزندی نامبردار نبود ؛ (٦) و ساسان شپان پاپك بود ، و هموار با گوسپندان بود ، و از تخمۀ دارای دارایان [۹] بود ، و اندردش - خدائی [۱۰] الاسکندر بگریز و نهان - روشی [۱۱] بود و با کردشپانان بسر میبرد . (۷) پاپك نمیدانست که ساسان از تخمۀ دارای دارایان زاده است .

(۸) پاپك شبی بخواب دید : « چونانکه خورشید از سر ساسان بتابد و همۀ گیهان [۱۲] روشنی گیرد . » (۹) دیگر شب ، ایدون [۱۳] دید : « چونانکه ساسان به پیلی آراستۀ سپید نشسته بود ، و هر که اندر کشورند پیرامون ساسان ایستاده و نماز [۱۴] بهش میبرند و ستایش و آفرین همی کنند . » (۱۰) سه دیگر شب همگونه ایدون دید : « چونانکه آذر فرنبغ و گشنسپ و برزین مهر [۱۵] بخانۀ ساسان همی وخشند [۱٦] و روشنی بهمۀ گیهان همی دهند . »

---

۱ — اسکندر Alexander ۲ — امپراطوری روم شرقی (بیزانس) که نیز شامل یونان میشده است . ۳ — ملوك الطوایف ٤ — نواحی ، اطراف Côtés ٥ - Margrave ٦ - حکمران Satrape ۷ - گماشته ۸ - مقر و پایتخت داشت ۹ — دارا پسر دارا ۱۰ — فرمانروائی بیدا دانه ۱۱ - روش پنهانی ۱۲ — جهان ۱۳ — چنین ۱٤ - تعظیم و تکریم ۱٥ — نام سه آتش مقدس روحانی که برای حفاظت جهان آفریده شده و همۀ آتش های دیگر از آنها مشتق میشوند . ۱٦ - فروزانند - تابانند .

(۱۱) پاپك چونش بدان آئینه [۱] دید افد [۲] نمود؛ **(۱۲)** وش [۳] دانایان و خواب گزاران به پیش خواسته ، آن هر سه شب خواب چون دیده بود پیش ایشان گفت .

(۱۳) خواب گزاران [۴] گفتند که : « آنکه این خواب پدش [۵] دیده‌ای ، او یا از فرزندان آن مرد کسی بپادشاهی گیهان رسد ؛ چه ، خورشید و پیل سپید آراسته چیری و توانائی و پیروزی ، و آذر فرنبغ دین دانائی [۶] مه ـ مردان [۷] و مغ ـ مردان ، [۸] و آذرگشنسپ ارتیشتار [۹] و سپهبدان، و آذر برزین مهر و استریوشان [۱۰] و برزگر داران گیهان ؛ و همگی این پادشاهی بآن مرد یا فرزندان آن مرد رسد . »

(۱۴) پاپك چونش آنسخن شنفت ، کس فرستاد، و ساسان را به پیش خواست ، و پرسید کـه : « تو از کدام تخمه و دوده‌ای ؟ از پدران و نیاکان توکس بود که پادشاهی و سرداری کرد ؟ »

(۱۵) ساسان از پاپك پشت و زنهار خواست، که: « گزند و زیانم مکن . »

(۱٦) پاپك پذیرفت ، و ساسان راز خویش چون بود پیش پاپك گفت .

(۱۷) پاپك شاد شد و فرمود کـه : « تن بشوی [۱] . »

---

۱ – طریق – منوال ۲ ـ شکفت ، تعجب ۳ ـ او ـ واو ٤ ـ معبرین ۵ ـ برایش ٦ ـ دانش دینی ۷ – مردان بزرك ۸ ـ روحانیون ۹ ـ سپاهی – جنکجویان ۱۰ – روستایان . ۱۱ ـ در متن : « تن به ـ آو – زن ـ کن » فردوسی میکوید : بدو کفت بابك : « بکرمابه شو » همی باش تا خلعت آرند نو .

(۱۸) و پاپك فرمود کـه تا دستی جامه و پوشاکی خدایوار [۱] بهش آوردند و به ساسان دادند که : « بپوش » ، و ساسان همگونه کرد [۲] . **(۱۹)** و پاپك ساسان را فرمود کـه تا چند روز به خورش و دارش [۳] نیك و سزاوار پرورد ؛ **(۲۰)** وش پس دخت خویش بزنی داد [۴] .

در دوم

در زادن اردشیر پاپکان و چگونگی او با اردوان در نخچیر گاه .

(۱) دهش [۵] باید بودن را ، اندر زمان [۶] آن کنیزك [۷] آبستن شد و اردشیر ازش زاد .

(۲) پاپك چونش برازندگی تن و چابکی اردشیر بدید ، دانست که : « آن خواب کـه دیدم راست شد . » **(۳)** وش اردشیر بفرزندی پذیرفت و گرامی داشت و پرورد ؛ **(۴)** و چون به داد [۸] و هنگام فرهنگ [۹] رسید ، به دبیری و اسوباری [۱۰] و دیگر فرهنگ ایدون فرهاخت [۱۱] که اندر پارس نامی شد .

(۵) چون اردشیر به داد پانزده ساله رسید ، آگاهی به اردوان آمد کـه : « پاپك را پسری هست بفرهنگ و اسوباری فرهاخته و بایشنی [۱۲] است . » **(۶)** وش نامه به پاپك کرد

---

۱ ـ تنپوشی شاهوار ۲ — بیاورد پس جامهٔ پهلوی ـ یکی است با آلت خسروی . ۳ — دارائی ٤ — طبق خداینامه ، کتیبهٔ اردشیر و پسرش و همچنین همه اسناد معتبر تاریخی اردشیر پسر پاپك بوده است . در اینجا پسر خواندهٔ پاپك معرفی میشود . ٥ — سرنوشت — قضا ٦ — در حال ـ بیدرنك ۷ — بانو — خانم بزرگزاده ۸ — سن Date ۹ — فنون ۱۰ — سواری Chevalerie ۱۱ — افراشت — آموخت — تربیت کرد . ۱۲ — بایسته — برازنده

که : « ما ایدون شنفتیم کــه : شما را پسری هست بایشنی و به فرهنگ و اسوباری اویر [۱] فرهاخته ؛ **(۷)** کامهٔ [۲] ماست که اورا بدرگاه ما فرستی ، و نزد ما آید تا با فرزندان و وسپوهرگان [۳] باشد ، وش بفرهنگ کش هست بر [۴] و پاداش فرمائیم . »

(۸) پاپك ، از آنرو که اردوان مه ـ کامکار ـ تر [۵] بود ، دیگر گونه کردن و آنفرمان بسپوختن [۶] نشایست ؛ **(۹)** وش ، اندر زمان ، اردشیر را آراسته ، باده بنده [۷] و بس چیز افد [۸] بسیار سزاوار به پیش اردوان فرستاد .

(۱۰) اردوان ، جونش اردشیر بدید ، شاد شد ، وگرامی کرد ، **(۱۱)** و فرمود که : هر روز با فرزندان و وسپوهرگان خویش به نخچیر و چوگان شوید ؛ و اردشیر همگونه کرد . **(۱۲)** به یاری یزدان ، به چوگان و اسوباری و چترنگ [۹] و نو ـ اردشیر [۱۰] و دیگر فرهنگ از ایشان همگی چیر و ورد [۱۱] بود .

(۱۳) روزی ، اردوان با اسوباران و اردشیر بـه نخچیر رفته بود . **(۱۴)** گوری [۱۲] اندر دشت بگذشت ؛ اردشیر و پسر مه [۱۳] اردوان از پس آن گور تاختند ؛ و اردشیر اندر رسیده ، تیری ایدون بگور زد که تیر تا پر بشکم اندر شد ، و دیگر سوی بگذشت ، و گور بر جای بمرد .

---

۱ — بسیار — نیکو ۲ — آرزو ـ خواهش — مراد ۳ ـ شاهزادگان — امیر تخمکان — بزرگرادگان ٤ — میوه — اجر ٥ — کامرواتر — زورمندتر ٦ — سر پیچی — پشت گوش انداختن — تأخیر ۷ — پرستار ۸ — شگفت آ.ر ۹ — شطرنج ۱۰ — نرد ۱۱ ـ نبرد ـ آزموده ۱۲ — گور خر خر دشتی ۱۳ ـ پسر بزرگ

(۱۵) اردوان و اسوباران فراز رسیدند ، و از چنان زنش [۱] بآن آئینه [۲] افد نمود [۳] ، پرسید که : « این زنش که کرد ؟ » **(۱۶)** اردشیر گفت کـه : « من کردم . » **(۱۷)** پسر اردوان گفت که : « نه ، چه من کردم . » **(۱۸)** اردشیر را خشم گرفت ؛ وش به پسر اردوان گفت که : « هنر و مردانگی ، بـه ستمگری و دش - شرمی [۴] و دروغ و بیدادی ، بخویش بستن نتوان ؛ این دشت نیك ، و ایدر [۵] گور بسیار ؛ من و تو ایدر ، دیگر آزمایش کنیم ، و نیکی و دلیری و چابکی پدید آوریم . »

(۱۹) اردوان را از آن دشوار آمد ؛ و پس از آن اردشیر را نگذاشت که بر اسپ بنشیند ؛ **(۲۰)** وش اردشیر را به آخور ستوران [۶] فرستاد ، **(۲۱)** و فرمود کـه : « بنگر کـه : روز و شب از نزدیك ستوران به نخچیر و چوگان و فرهنگستان [۷] نشوی . »

(۲۲) اردشیر دانست که : اردوان از دش - چشمی [۸] و بد کامی [۹] (این سخن) را میگوید ؛ **(۲۳)** وش ، اندر زمان ، داستان [۱۰] چون بود ، نامه به پاپك نوشت .

(۲۴) پاپك چونش نامه بدید ، اندوهگین شد ؛ **(۲۵)** وش ، بپاسخ (که) به اردشیر کرد ، نوشت کـه : « تو از نادانی

---

۱ - ضربت ۲ - طریق - گونه ۳ - افدیدن - تعجب کردن
٤ - بی شرمی (دش = بد . مانند : دشنام ، دشمن ، دشوار ٥ - اینجا
٦ - در قدیم معمول بوده مجرم را به استبل میفرستاده‌اند ۷ - پرورشگاه .
۸ - بد چشمی ، خیرگی - رشك ۹ - بد خواهی ۱۰ - سرگذشت

کردی ، کـه بچیزی که زیان ازش نشایست بودن با بزرگـان ستیزه بردی ، و سخن بدرشت آوازی بهش گفتی ؛ **(۲۶)** کنون هم به پدرانه انگار ، پوزش بگوی ؛ **(۲۷)** چه ، دانایان گفته‌اند که : « دشمن بدشمن آن نتوان کردن ، که مرد نادان ، از کنش [۱] خویش بهش رسد [۲] . » **(۲۸)** این نیز گفته‌اند که : « از آنکس مست [۳] درمانده مباش که جز از او نگزارد [۴] . » **(۲۹)** و تو خود دانی که : اردوان ، بر من و تو و بسی مردم اندر گیهان ، به تن و جان و هیر [۵] و خواسته ، کامکار تر پادشاه هست ؛ **(۳۰)** کنون نیز اندرز من بتو این سخت تر [۶] کـه : یگانگی و فرمانبرداری کن ، و ورج [۷] خویشتن بنا بین بودی [۸] مسپار . »

---

۱ ـ کردار ۲ ـ سعدی میگوید : دشمن بدشمن آن نپسندد که بی خرد ـ با نفس خود کند بهوای مراد خویش . ۳ ـ تنگی ، کله مندی (در فارسی جدید بشکل مستمند باقی است) . ٤ ـ از دست او گره باز نشود ۵ ـ مال و منال ٦ ـ زیاده تر ۷ ـ ارج ـ آبرو ـ روشنائی ۸ ـ نامرئی



در سوم



[دروياوان [۱] شدن كنيزك اردوان بر اردشير ، وگريختن اردشير با كنيزك [۲] بسوى پارس .]

(۱) اردوان را كنيزكى بايشنى [۳] بود ، كه از ديگر كنيزكان آزرمى تر [۴] و گرامى تر داشت ، و بهر آئينه [۵] پرستارى اردوان كه بود آن كنيزك ميكرد . **(۲)** روزى ، چون اردشير به ستورگاه [۶] نشسته تنبور ميزد و سرود بازى [۷] و خرمى ميكرد ، او اردشير را بديد و بهش وياوان شد [۸] ؛ **(۳)** و پس از آن ، نيز با اردشير مهر و دوستى و دوشارم [۹] گرفته ، پيوسته بهمه شب ، كه اردوان بشده بخت [۱۰] بخفتى ، آن كنيزك به نهان بنزديكى اردشير شده ، تا نزديك بامداد با اردشير بودى ، و پس باز به پيش اردوان شدى .

(۴) روزى ، اردوان دانايان و اختر شماران [۱۱] ، كه بدربار بودند ، به پيش خواست و پرسيد كه : « چه همى بينيد به

---

۱ – فريفته – شيفته – گمراه ۲ – خانم دربارى – بانو ۳ – بايسته – خوش نما . فردوسى نام اورا گلنار ذكر ميكنند ، يونانيان او را : « ارته دخت » مينويسند . ٤ – ارجمندتر ٥ – طريقه – نوع ٦ – استبل ۷ – آواز خوانى بهمراهى ساز ۸ – دلباخت ۹ – بستگى ، مهر وعلاقه ۱۰ – بخت برگشته ۱۱ – منجمين

چیش [۱] هپتان [۲] و دواز دهان [۳] ، وایستش و روش [۴] ستارگان ، و چیش هنگام [۵] خدایان شهر شهر [۶] ، و چیش مردمان گیهان ، و چیش (برای) من و فرزندان ، و مردمان ما ؟ »

(۵) اختر شماران سردار [۷] بپاسخ گفت که : « دوازدهان افتاده ، و ستارهٔ هرمزد [۸] باز به بالست [۹] شده ، وش از بهرام [۱۰] و ناهید [۱۱] ، به کستهٔ [۱۲] هپتورنگ [۱۳] و شیر احتر [۱۴] مرزند [۱۵] ، و به هرمزد یاری دهند ؛ **(٦)** و هم چم [۱۶] را ، ایدون نماید ، که : خدائی و پادشاهی نو به پیدائی آید ، و بسی سر خدا [۱۷] را بکشد [۱۸] ، و گیهان باز بیك خدائی [۱۹] آورد . »

(۷) دیگر سرداری نیز از ایشان پیش آمد ؛ و باو گفت که : « ایدون پیدا است ، که ، هر بندهٔ مرد ، که از امروز تا سه روز از خداوند خویش بگریزد ، به بزرگی و پادشاهی رسد ، و بر آن خداوند خویش کام انجام [۲۰] و پیروزگر شود . »

(۸) کنیزك ، آنسخن چونش بـه اردوان گفتند ، اندر شب که بنزدیك اردشیر آمد ، پیش اردشیر باز گفت .

---

۱ — در باب ـ درخصوص ۲ ـ هفت سیاره ۳ — دوازده برج . فردوسی میگوید : بپرس از شمار ده و دو و هفت ـ که چون خواهد اینکار بیداد رفت . ٤ ـ سکون و حرکت ٥ — معاصر — همزمان ٦ — سلاطین حول و حوش ۷ — لقب رئیس منجمان (منجم باشی) ۸ ـ مشتری ۹ — بالاترین ـ ترفیع ـ اوج ۱۰ ـ مریخ ۱۱ — زهره ۱۲ — سوی ـ جانب (بفرانسه قدیم : Costé) ۱۳ ـ بنات النعش ـ خرس مهتر ۱٤ ـ برج اسد ۱۵ ـ مرزیدن = مالیدن ـ نزدیکی کردن (مقارن) ۱٦ — باین سبب — از بن رو ۱۷ ـ فرمانفرما ۱۸ ـ اوزدن = کشتن ۱۹ — یك پادشاهی ۲۰ ـ کامروا .

(۹) اردشیر ، چون آنسخن شنفت ، منش [۱] بگریختن از آنجا نهاد ؛ **(۱۰)** وش بکنیزك گفت ، که : « اگرت منش با من راست و یگانه هست ، پس نبز اندرین سه روز بر گزیده ، که دانایان اختر شماران گفته‌اند : « هر که از خداوند خویش بگریخت ، ببزرگی و پادشاهی رسد ، » آور [۲] ، تا گیهان گیریم ، بشویم ؛ **(۱۱)** اگر یزدان ـ فرهٔ [۳] ـ ایرانشهر [۴] بیاری ما رسد ، ببوختیم [۵] ، و به نیکی و خوبی رسیم ؛ ایدون [۶] کنم که : از تو فرخ تر اندر گیهان کس نباشد . »

(۱۲) کنیزك همداستان [۷] شد و گفت که : « به آوادی [۸] دارم ، و هر چه تو فرمائی کنم . »

(۱۳) کنیزك چون نزدیك بامداد شد ، باز به گاه خویش نزد اردوان شد ؛ **(۱۴)** شب که اردوان خفته بود ، از گنج اردوان شمشیری هندی ، و زینی زرین و کمری میش سر [۹] ، و افسری زرین ، و جامی زرین به گهر و جوزن [۱۰] و دینار آگنده و زره و زین افزاری بسیار پیراسته ، و دیگر بسیار جیز برداشته ، به پیش اردشیر آورد .

(۱۵) اردشیر دو اسپ از بارگان [۱۱] اردوان ، که به روزی هفتاد فرسنگ برفتندی ، زین کرده ، یك خود و یك

---

۱ — اندیشه ـ قصد ـ اراده ۲ ـ حاضر باش - زود باش ۳ - خوره ـ روح القدس ـ نورالوهیت و تقدس که با پادشاهان ایران بوده است . ٤ — مملکت ایران ٥ — رها شدیم — نجات یافتیم ٦ — چنان ۷ — همرای — راضی ۸ ـ فال نیك ، خوش شگون ۹ — سر بره (ممقرش بسر بره که علامت بزرگی است) ۱۰ — پول نقره ـ درهم ۱۱ — توسن ـ کره سواری . فردوسی :

همان ماهرح بر دگر بارگی — نشست و برفتند یکبارگی .

کنیزك بر نشستند ، و راه به پارس گرفته بشتاب همیرفتند .

(۱۶) ایدون [۱] گویند کـه : اندر شب ، فراز بدهی آمدند . **(۱۷)** و اردشیر ترسید که : « مگرم مردم ده بینند و شناسند و گرفتار کنند . » نه اندر ده ، به [۲] بکستهٔ [۳] ده گذشتند ؛ **(۱۸)** وش ده زنی [۴] نشسته دید ؛ **(۱۹)** و آن زن بانگ کرد که : « مترس اردشیر کی پاپکان ، کـه از تخمهٔ ساسان ، ناف [۵] دارا شاهی ! چه ، رسته‌ای از هر بدی ، کسی ترا نتوان گرفتن ، و وت [۶] خدائی ایرانشهر بسی سال باید کردن ؛ بشتاب تا بدریا ، و چون دریا به چشم بینی مپای ؛ چه کت چشم به زرایه [۷] افتد ، از دشمنان بی بیم [۸] باشی . »

(۲۰) اردشیر خرم شد ، و از آنجا بشتاب برفت .

در چهارم

[در آگاه شدن اردوان از گریز اردشیر با کنیزك ، و شتافتن او از پس ایشان .]

(۱) چون روز شد ، اردوان کنیزك را خواست ، و کنیزك بجای نبود . **(۲)** ستوربان [۹] آمد ، و به اردوان گفت کـه : « اردشیر با دو بارهٔ [۱۰] شما بجای نیست . » **(۳)** اردوان دانست که : « کنیزك من با اردشیر گـریخته رفته است ، » **(۴)** و چونش آگاهی از گنج شنفت سر کنده [۱۱] کرد ؛ **(۵)** وش اختر شماران سردار را خواست و گفت کـه : « زود باش و بنگر تا آن

---

۱ — چنین ۲ ـ بلکه ۳ ـ حوالی . ٤ ـ زن دهانی ٥ ـ پیوند ـ بسته — زاد و رود ٦ ـ ترا ۷ — دریا (زرایند لغت اوستائی دریا است) ۸ ـ ایمن ۹ ـ میر آخور ۱۰ ـ کره سواری ۱۱ ـ دلتنگ ـ سربگریبان

گناهکار با آن جه [۱] روسپی [۲] کدام جای شد ، کی شائیم گرفتن ؟ »

(۶) اختر شماران سردار زمان انداخت [۳] ، و بپاسخ به اردوان گفت که : « ماه از کیوان [۴] و بهرام [۵] رفته ، و به هرمزد [۶] و تیر [۷] پیوسته ؛ خدای میان ـ آسمان [۸] زیر برهٔ مهر [۹] است ؛ (۷) ایدون پیدا که اردشیر گریخته رفته ؛ رویش بکستهٔ پارس است ، و اگر تا سه روز گرفتن نشاید ، پس از آن گرفتن نتوان . »

(۸) اردوان ، اندر زمان [۱۰] ، سپاه چهار هزار (مرد) آراسته ، راه بپارس ، پی اردشیر گرفت ؛ و چون نیمروز [۱۱] شد ، بجائی رسید که راه پارس از آنجا میگذشت ؛ (۹) وش پرسید که : « آن دو اسوبار که بسوی این کسته آمدند ، چه زمان بگذشتند ؟ »

(۱۰) مردمان گفتند که : « بامداد ، چون خورشید تیغ بر آورد ، ایدون چون باد ارده [۱۲] همانا بگذشتند ؛ (۱۱) از پس ایشان بره [۱۳] ای بس ستبر [۱۴] همی دوید ، که از آن نیکو تر بودن نشایست ؛ (۱۲) دانیم که ، تاکنون بسی فرسنگ زمین رفته‌اند ، و شما گرفتن (ایشان) نتوانید . »

---

۱ — الکانه ۲ — فاحشه ۳ ـ تقویم گرفت ـ زائیچه گرفت ٤ ـ زحل ۵ ـ مریخ ٦ ـ مشتری ۷ ـ عطارد ۸ ـ خانه دهم که برح جدی باشد (طبق نجوم این خانه منسوب به پادشاهان و شاهزادگان و کارهای بزرگ است و نیز دلیل بر پا شاهی میباشد) . ۹ — پرتو خورشید ۱۰ ـ فوراً ۱۱ - ظهر ۱۲ — تندرو — تیزرو ۱۳ ـ غرم — مقصود خورهٔ ایزدی است که از زمان کیومرث بپادشان ایران بشکل بره میرسیده است . (نشان پیروزی) ۱٤ ـ چاق ـ درشت

(۱۳) اردوان هیچ نپائید و بشتافت .

(۱۴) چون بدیگر جای آمد ، از مردمان پرسید که : « آن دو اسوبار چه گاه بگذشتند ؟ »

(۱۵) ایشان گفتند که : « نیمروز ، ایدون چون باد ارده همی شدند ؛ و هموار [۱] ایشان برهٔای همیرفت [۲] . »

(۱۶) اردوان شگفت نمود و گفت که : « انگار که اسوبار دوگانه را دانیم : به [۳] آن بره چه سزد بودن ؟ » وش از دستور پرسید .

(۱۷) دستور گفت که : « آن فرهٔ خدائی [۴] است ، که هنوز بهش نرسیده ؛ بباید که بویسوباریم [۵] ؛ شاید که ؛ پیش (از آن) که آن فره بهش برسد ، شائیم گرفتن . »

(۱۸) اردوان با اسوباران سخت شتافت . **(۱۹)** روز دیگر ، هفتاد فرسنگ برفتند ؛ وش گروه و کاروانی بپدیره آمدند [۶] .

(۲۰) اردوان از ایشان پرسید که : « آن دو اسوبار کدام جا پدیرهٔ (شما) شدند ؟ »

(۲۱) ایشان گفتند که : « میان شما و ایشان زمین سی فرسنگ (است) ؛ **(۲۲)** و ما را ایدون نمود ، که : با یکی از ایشان اسوباران ، برهٔای بس بزرگ و چابك به اسب نشسته بود . »

---

۱ — پاپپای ۲ — بدم سواران یکی عزم پاك - چو اسبی همی بر پراکنده خاك ، ۳ — اما ٤ — پادشاهی ٥ — بتازیم ؟ — بشتابیم ؟
٦ — برخوردند — روبرو شدند — دچار شدند .

(۲۳) اردوان از دستور پرسید که : « آن بره که با او به اسپ (نشسته) ، چه نماید ؟ »

(۲۴) دستور گفت که : « انوشه باشید [1] ! اردشیر بهش فرهٔ ـ کیان رسیده ، بهیچ چاره گرفتن نتوان ؛ پس خویشتن و اسوباران رنجه مدارید ، و اسپان مرنجانید و تباه مکنید ؛ چارهٔ اردشیر از در دیگر بخواهید . »

در پنجم

[در فرستادن اردوان پسر خویش را با سپاه بپارس ، بگرفتن اردشیر ؛ و یاری دادن بواك [2] به اردشیر ؛ و کار زار او با اردوان ، و بزنی گرفتن دختر اردوان .]

(۱) اردوان ، چون به آن آئینه [3] شنود ، باز گشته ، بجای نشست [4] خویش رفت ؛ **(۲)** و پس از آن سپاهی گند [5] آراسته ، با پسر خویش ، بپارس بگرفتن اردشیر فرستاد .

(۳) اردشیر راه به بار [6] دریا گرفت ؛ **(۴)** ایدون چون همیرفت ، چند مرد از مردمان پارس ، که از اردوان مستگر [7] بودند ، ایشان هیر [8] و خواسته و تن خویش پیش اردشیر داشته ، یگانگی و فرمانبرداری پیدائینیدند [9] . **(۵)** چون بجائی که « رامش اردشیر » [10] خوانند رسید ، مردی بزرگمنش از سپاهان که بواك

---

۱ — جاویدان و بیمرگ باشید ! ۲ — در شاهنامه تباك نوشته شده . ۳ — گونه — طریق ٤ — نشیمنگاه — پایتخت ٥ — گرد — دلیر — بی باك ٦ — ساحل — کنار ۷ — رنجور — آزرده دل ۸ — مال و منال ۹ — ظاهر ساختند . ۱۰ ـ رام اردشیر . در شاهنامه جهرم ذکر شده است .

نام بود ، که از دست اردوان گریخته بود ، در آنجا بنه داشت ؛ خود با شش پسر و بس سپاه گند [۱] بنزدیك اردشیر آمد .
(۶) اردشیر از بواك همی ترسید ، که : « مگرم گیرد و به اردوان سپارد . » **(۷)** پس بواك به پیش اردشیر آمد و سوگند خورد و بیگمانی [۲] داد که : « تا زنده باشم ، خود با فرزندان فرمانبردار تو باشم . »

(۸) اردشیر خرم شد ، و آنجا روستائی که « رامش اردشیر » خوانند فرمود کردن ؛ **(۹)** بواك را با اسوباران آنجا هشته [۳] ، خود به بار [۴] دریا شد ؛ **(۱۰)** چونش دریا بچشم بدید ، اندر یزدان سپاسداری انگارد ، و بدانجا روستائی را « بوخت اردشیر [۵] » نام نهاد ، و ده آتش بهرام [۶] بر دریا فرمود نشاستن [۷] ، و از آن جا باز بنزدیك بواك و اسوباران آمد ، و سپاه آراسته ، بدرگاه آذر فرنبغ کرفه گر [۸] شد ، وایپت [۹] ازش خواسته ، به کار زار با اردوان آمد ، و آن سپاه اردوان را همگی کشت ، و هیر و خواسته و ستور و بنه ازش بستد ، و خود به استخر نشسته ، از کرمان و مکران و پارس ، کسته کسته سپاه بسیار مر [۱۰] گرد میکرد ، و بکار زار اردوان میفرستاد .

(۱۱) چهار ماه ، هر روز ، کار زار و کشتار بسیار بود .
(۱۲) اردوان ، از کسته کسته ، چون از ری و دنباوند [۱۱] و

---

۱ — دلیر ۲ — اطمینان ـ اطاعت ۳ ـ گذاشته ٤ ـ ساحل
۵ ـ بوشهر ؟ بوختن = نجات یافتن ٦ ـ آتش مقدسی کـه مظهر جسمانی سه آذر بزرگ ، فرنبغ و گشنسب و برزین مهر باشد ، و حامی همه آذرهای زمینی است . ۷ — بر پا کردن ۸ — ثواب کننده (لقب آذر فرنبغ)
۹ — ایافت خواستن ـ مراد طلبیدن ۱۰ — بیشمار ۱۱ ـ دماوند

دیلمان و پذشخوارگر [۱] ، سپاه و آخور خواست . **(۱۳)** از آن
چون فرهٔ ـ کیان با اردشیر بود ، اردشیر پیروزی وندید [۲] ؛
وش اردوان را کشت ؛ و همگی هیرو خواسته بدست اردشیر
آمد ، و دخت اردوان را بزنی گرفت ، و باز به پارس آمد و
شهرستانی که « اردشیر خوره » خوانند (بر پا) کرد ؛ و در
آن (نزدیکی) ور [۳] بزرگی کند ، و آب چهار جوی ازش
بر آورد ، و آتش به ور نشاست [۴] ، و کوه ستبری را کنده ،
و رود راوك [۵] (ازش) رائینید [۶] ، و بسیار ده ورز [۷] و
آبادانی کرد * ، و بسیار آتش بهرام آنجا فرمود نشاستن .

در ششم

[در کار زار اردشیر با کردان و ستوه آمدن او ؛ شبیخون کردن او بر سرکردان و ستوهینیدن [۸] ایشان .]

(۱) پس از آن ، بسیاری سپاه کند زابل [۹] بهم کرده [۱۰] ،
به کار زار کردانشاه ماسی [۱۱] فرنفت [۱۲] . **(۲)** بسا کار زار و خونریزی

---

* اینجا در دو نسخهٔ جدید چند فقره اضافه دارد که در ملحقات آخر کتاب نقل میشود .

۱ ـ پتش ـ خوار ـ گر (آن کوهی که بدان خوره مانده است .) نواحی کوهستانی گیلان و تبرستان . ۲ ـ و ندیدن = یافتن ـ بدست آوردن
۳ ـ دریاچه ٤ ـ نشاید ـ نشاندن نگین در حلقه . فردوسی : بفرکیانی یکی تخت ساخت ـ چه مایه درو گوهری بر نشاخت . ۵ ـ در بوند هشن کوهی بنام راوك نامیده شده . ٦ روان کرد ۷ ـ روستا . ۸ ـ ستوه آوردن
۹ ـ سر زمینی که بین کابل و سیستان و سند واقع شده است . ۱۰ ـ فراهم ساخته . ۱۱ ـ سرزمین مدی ؛ نام کوهی در کردستان میباشد . درویس ورامین « کشور ماه » آمده است . ۱۲ ـ فرنفتن = خرامیدن ـ قصد کردن
۱۳ ـ هزیمت یافته ، سرکردان شده .

شد ، و سپاه اردشیر ستوهی پذیرفت . **(۳)** اردشیر با سپاه خویش نیازان شده [۱] ؛ اندر شب به بیابانی آمدند ، کش هیچ آب و خورش نبود ، خود با اسوباران و ستوران همگی بگرسنگی و تشنگی رسیدند ؛ وس از دور آتش شپانان دید . **(۴)** اردشیر به آنجا شده ، مردی پیر آنجا دید ، که با گوسپندان به گشت [۲] کوه بودند . **(۵)** اردشیر آنشب آنجا شد ، و روز دیگر ، از ایشان راه خواست .

(٦) ایشان گفتند که : « از اینجا سه فرسنگ ، روستائی هست بسیار آبادان ، و بس مردم و بدیخوی [۳] بسیار هست . »

(۷) اردشیر به آن ده شده ، مردی فرستاد ، و اسوباران خویش همگی بدرگاه خواست .

(۸) سپاه ماسیان پنداشتند که : « ما از اردشیر بی بیم شدیم ؛ چه ، بستوهی باز بپارس [۴] شد . »

(۹) اردشیر چهار هزار مرد آراسته ، بر ایشان تازش [۵] و شبیخون کرد ، و از کردان هزار مرد بکشت ، دیگران را خسته [٦] دستگیر کرد ، و از کردانشاه با پسران و برادران و فرزندان ، بس هیرو خواسته بپارس گسیل کرد .

---

۱ ـ هزیمت یافته ، سرگردان شده ۲ ـ دور ـ اطراف ۳ ـ آذوقه
٤ ـ مطابق شاهنامه : سطخر ۵ ـ تاخت و تار ٦ ـ زخمی ـ ناخوش .

در هفتم

[در رزم اردشیر با هپتانباد [۱] و ستوهی اردشیر .]

(۱) اندر (راه) سپاه هپت انباد خداوند کرم ، باو پد کفته [۲] ، آنهمه هیرو خواسته و بنه از آن اسوباران اردشیر بستانده ، به کلالان ، دست کردهٔ [۳] کلال ، آنجا که کرم بنه داشت بردند .

(۲) اردشیر بآن منش [۴] بود که : « به ارمن و آذرپادگان [۵] شوم ؛ » چه ، یزدان ـ کرد [۶] شهر زوری [۷] با بسیار سپاه گند از آن کستهٔ شهر زوری مهران کرده [۸] ، بفرمانبرداری بهش آمده بودند ؛ **(۳)** به [۹] ، از آن چون ، اردشیر ستمکاری و گناهکاری هپتانباد و پسرانش را بسپاه (خویش) شنود ، اندیشید : « نخست ، کار پارس باید ویراستن [۱۰] ، و از دشمنان بی ـ بیم [۱۱] بودن ، و پس بشهر دیگر پرداختن ؛ کنون ، به آن اوزده [۱۲] که به کلالان ایدون چیر و ستمگین بود که اش پنجهزار سپاه هینی [۱۳] ، نیز به کسته کستهٔ بوم سند و مکران و دریا فرستاده بود (شوم) . »

(۴) سپاه گند اردشیر ، از کسته ها باز به اردشیر آمدند .

(۵) هپتانباد سپاه خویش را همگی باز بدرگاه خواست .

---

۱ — همت نواده — هفتواد ۲ — پد کفتن — مصادم شدن — تنه زدن ـ دچار شدن ۳ ـ تابع ـ دست نشانده ٤ ـ اندیشه ـ قصد ٥ ـ آذربایجان ٦ — اسم خاص ۷ — اسم شهری است ۸ — معاهده بسته — پیمان کرده ۹ — اما ۱۰ ـ مرتب کردن ـ درست کردن ۱۱ ـ ایمن ۱۲ ـ بتکده مجهز ـ مسلح

(۶) اردشیر سپاه بسیاری با سپهبدان بکار زار کرم گسیل کرد . **(۷)** دارندگان کرم[۱] همگی هیرو خواسته وبنه بدر پشتی[۲] دز[۳] کلالان نهاده ، خود در کوهها و جایهای شکسته[۴] نهان بودند . **(۸)** و اسوباران اردشیر را آگاهی نبود ، به بن[۵] دز کلال آمدند ، و دز را پروندیدند[۶] . **(۹)** چون شب شد ، سپاه کرم بر ایشان زد ، و شبیخون کرد ، و از اسوباران اردشیر بسیاری را کشت ، و اسپ و زین و زین ـ افزار و خواسته و بنه از ایشان ستانده ، به اوسوس[۷] و ریاری[۸] بآئینهٔ تاوك[۹] و برهنه ، (ایشان را) باز به پیش اردشیر فرستادند .

(۱۰) [illegible] ، چونش بآن آئینه دید ، بسیار به بیش[۱۰] شد ، و از شهر شهر و جای جای ، سپاه به درگاه خواست ، و خود با سپاه بسیار بکار زار کرم فرنفت ، و چون به دز کلال آمد ، سپاه کرم همگی به دز نشسته بودند ؛ اردشیر پیرامون دز نشست[۱۲] .

(۱۱) خداوند کرم[۱۳] هپتانباد را هفت پسر بود ؛ هر پسری را با هزار مرد ، بشهر شهر گمارده بود . **(۱۲)** اندر آنگاه ، پسری که به ارنگستان[۱۴] بود ، با بسی سپاه از تاجیکان[۱۵] و

---

۱ — صاحبان کرم ۲ — سنکر ـ استحکامات ـ جای مطمئن ۳ ـ قلعه ۴ — شکافها ۵ ـ تا پای ۶ ـ پروستن = محاصره کردن ـ فرا کروتن . ۷ ـ ریشخند ـ شوخی ـ دست انداختن ۸ ـ خنده و استهزاء ? VRire (این لعت را بغلط رشخرش خوانده اند — برهان قاطع) ۹ — تابوغ ؟ « فرهنگ انجمن آرا) طرز دشنام و تحقیری که مردان ئامی را وارونه بر استر نشانیده در شهر میگردانیده‌اند . ۱۰ ـ اندوهناك ۱۱ — خرامید ـ عزم کرد ۱۲ ـ اردو زد ۱۳ ـ صاحب کرم ۱۴ ـ ارنگه نام شهری که در جنوب بوده است . ۱۵ ـ تاجیك ؟

میچنیکان ، [۱] به گذار دریا آمد ، و با اردشیر به کوخشش [۲] ایستاد .

(۱۳) سپاه کرم ، که به ذربود ، همگی به بیرون آمدند ، و با اسواران اردشیر کوخشش و کار زار و جانسپاریهای سخت کردند ، و از هر دو کسته بسیار کشته شدند . **(۱۴)** سپاه کرم بیرون آمدند ، و راه و گذرشان ایدون بگرفتند که هیچکس از سپاه اردشیر بیرون شدن ، و خوراك خویش و بدیخوی [۳] ستوران آوردن نشایست ؛ ازدومر [۴] ، همگی مردمان و ستوران به نیاز و بیچارگی رسیدند .

در هشتم

[در مهر ـ دروجی [۵] مهرك نوشزادان با اردشیر ؛ و آگاه شدن اردشیر از کار کرم و چاره نمودن کرم را .]

(۱) مهرك نوشزادان [۶] ، هم از پارس ، چون شنید که : « اردشیر به درگاه کرم بی پردازش [۷] ، و وش بر سپاه کرم نه وندید [۸] ؛ » سپاهی گند آراسته ، و بجایگاه اردشیر شد ؛ و همگی هیرو خواسته و گنج اردشیر را ببرد ؛ (اردشیر) چونش مهر ـ دروجی مهرك و دیگر مردمان پارس به آن آئینه [۹]

---

۱ ـ مصریان ؟ شاید مقصود سرباران خارجی باشند که اجیر میشده اند Mercenaires? ۲ ـ زد و خورد ـ ستیزه ۳ ـ آذوقه ٤ — شمار ـ دوبار — دو طرف ـ دو مرتبه ٥ — پیمان شکنی ٦ ـ پسر نوشزاد . فردوسی : بجهرم یکی مرد بد بد نژاد ـ کجا نام او مهرك نوشزاد . ۷ — بیکار ـ بی تکلیف ـ گرفتار ۸ — وندیدن — دست یافتن ـ چیره شدن ۹ — بدینسان

شنود ، باری این اندیشبد که : « از کوخشش کرم بباید پرداختن ؛ و پس نکوخشش و کارزار مهرك شدن . » **(۲)** وش سپاه را همگی باز به درگاه خواسته ، با سپهبدان سگالبد [۱] ، و چاره به بوختن [۲] خویش و سپاه نگرید ، و پس از آن بجاشت خوردن نشست .

(۳) اندر زمان ، نری جوبی از دز فرود آمد ، و تا پر به برهای که بر خوان [۳] بود نشست . **(۴)** به تیر ایدون نوشته بود که : « این تبر اسوباران ورجاوند [۴] خداوند کرم انداختهاند ؛ و ما نخواستیم که بزرگمردی [۵] چون شما کشته شود ، بس ما برین بره زدیم . »

(۵) اردشیر ، چونش به آن آئینه دید ، سپاه از آنجا کنده برفت . **(٦)** سپاه کرم از پس اردشیر شتافته ، جای برایشان ایدون تنگ نکرد که سپاه اردشیر را گذشتن نشایست ؛ و اردشیر خود تنها به بار [٦] دریا افتاد .

(۷) ایدون گویند که فرۀ ـ کیان که به دور بود ، اندر پیش اردشیر ایستاد ، و اندك اندك همیرفت ، تا اردشیر (را) از آنجای دوس ـ گذر [۷] ، از دست دشمنان ، و گزندها بیرون آورده ، فراز به دهی که مانه خوانند رسید ؛ اندر شب ، بخانۀ دو برادر ، که یك برز و یك برز ـ آذر نام بود بیامد ؛ به ایشان گفت که : « من از اسوباران اردشیرم ، که از کارزار

---

۱ – کنکاش کرد ـ مشورت کرد ۲ – رستن – نجات یافتن ۳ ـ سفره ٤ ـ فرهمند ـ پیروزمند ٥ ـ مرد بزرگی ٦ ـ کنار ـ ساحل ۷ ـ سخت گذر ـ صعب العبور

کرم بستوهی آمده‌ام ، و امروز اسپنج [۱] فرمائید دادن ، تا آگاهی سپاه اردشیر بیاید که بکدام زمین افتاده‌اند . »

(۸) ایشان ، با بس کنده‌ای [۲] ، به اردشیر گفتند که : « گجسته [۳] بادگنامینوی دروند [۴] ، که این اوزده [۵] ایدون چیر و پاد یاوند [۶] کرده است ، که همگی مردم کسته ها از دین اورمزد و امشاسپندان [۷] گمراه شده‌اند ، و مه ـ خدای [۸] ـ مردی نیز چون اردشیر ، با سپاهش همگی از دست آن دشمنان دروندان [۹] و اوزده ـ پرستگان [۱۰] سر بستوهی گردانیده اند . »

(۹) ایشان اسب اردشیر را گرفته ، اندر سرای بردند و به آخور بستند ، و به شگ [۱۱] و گیاه و اسپست [۱۲] نیك داشتند ، و اردشیر را به نشستگاه و جائی به آئین [۱۳] برده بنشانیدند .

(۱۰) اردشیر بسیار اندوهگین بود ، و همی اندیشید ؛ و ایشان درون یشته [۱۴] به اردشیر خواهش کردند که : « واج [۱۵] فرمای گرفتن ، و خورش بخور ، و اندوه و تیمار مدار ؛ چه ، اورمزد و امشاسپندان چارهٔ این چیز بخواهند (کرد) ، و این پتیاره [۱۶] ایدون نهلند [۱۷] ؛ چه ، با ستمکاری دهاك و افراسیاب تور والاسکندر ارومی ، پس نیز یزدان از ایشان خرسند نبود ، ایشانرا به ورج [۱۸]

---

۱ — پناهگاه ۲ ـ دلیری ـ پراکندگی ـ دلخستگی ۳ ـ ملعون ـ ٤ نا مبارك (ضد خجسته) . ٤ ـ زشت ـ نابکار ـ خبث ٥ ـ بتکده ٦ ـ توانا ـ پیروز گر ۷ ـ هفت فرشتگان مقرب اورمزد که زندگانی جاودانی دارند . ۸ ـ پادشاه بزرگی ۹ — نابکاران ۱۰ ـ پرستندگان بت ۱۱ ـ جود وسر ۱۲ ـ یونجه ۱۳ ـ مراسم و تشریفات ۱٤ ـ دعای برکت که پیش از خوراك می خوانند . ۱۵ ـ زمزمه و دعا کردن ۱٦ ـ آفت ـ بلا ۱۷ ـ نگذارند ۱۸ ـ آبرو ـ ارج .

و فرهٔ [۱] خویش ایدون نابین [۲] و ناپیدا کرد ، چنانکه گیهان آشناست . »

(۱۱) اردشر ، به آنسخن منش خوش کرد ، و واج گرفته خورش خورد .

(۱۲) ایشان را می نبود ، به [۳] وشکله [۴] پیش آوردند ، و میزد [۵] رائینیده [۶] آفرینگان [۷] کردند .

(۱۳) اردشیر به بهی [۸] و دین ـ دوستی و یگانگی و فرمانبرداری ایشان بیگمان [۹] شد ؛ وش راز خویش به برز و برز ـ آذر ـ ایزد [۱۰] گفت ، که : « من خود ارد شیرم ؛ اکنون این نگرید که : چارهٔ این ، به اوسهینیدن [۱۱] این کرم و یاران او ، چگون شاید خواستن ؟ »

(۱۴) ایشان بپاسخ گفتند که : « ما (را اگر) تن و جان و هیرو خواسته و زن و فرزند ، به شت [۱۲] شما بغانیان [۱۳] ایرانشهر بباید سپاردن بسپاریم ؛ به [۱۴] ، ما ایدون دانیم که چارهٔ این دروج [۱۵] ایدون شاید خواستن ، که تو خویشتن را به آئینهٔ مرد دور ـ شهری [۱۶] آراسته کنی ، بگذار خوانا [۱۷] ، تن خویش به بندگی و پرستش او بسپاری ، و دو مرد هاوشت [۱۸] دین ـ آگاه به آنجا ببری ، و بایشان یزش [۱۹] و ازبایش [۲۰] یزدان و

---

۱ ـ نور تقدس ۲ ـ نامرئی ۳ ـ لیکن ٤ ـ دانهٔ انگور ـ کشمش
٥ ـ شکر نعمت ٦ ـ بزبان رانده ۷ ـ ستایش پروردگار ۸ ـ نیکی
۹ ـ مطمئن ۱۰ ـ برای نشان دادن یگانگی و صمیمیت هنوز نرد زرتشتیان معمول است که لفت « ایزد » را باسم اصلی میافزایند . ۱۱ ـ تباه کردن .
۱۲ ـ حضرت ۱۳ ـ بزرگزادگان ـ خداوندان ـ شهزادگان ۱٤ ـ ولیکن
۱٥ ـ خبیث ـ بد ذات ـ دروغ ۱٦ ـ بیگانه ۱۷ ـ بلباس خوانندهٔ سرود های مقدس . ۱۸ ـ شاگرد دینی ـ طلبه ۱۹ ـ پرستش ۲۰ ـ ستایش

امشاسپندان فراز کنی ؛ و چون هنگام خورش خوردن آن کرم شود ، ایدون کنی که روی گداخته (با خود) داری ، و به زیر [۱] آن دروج ریزی تا بمیرد ؛ و آن دروج ـ مینوئی [۲] به یزش و ازبایش یزدای بشاید کشتن ، و آن دروج ـ تن ـ کردی [۳] به روی گداخته بشاید کشتن . »

(۱۵) اردشیر ، آنسخن بسندید و خوب داشت ، [۴] و به برز و برز ـ آذر گفت که : « من این کار بیاری شما توان کردن . »

(۱۶) ایشان گفتند که : « هر کاری که شما فرمائید تن و جان بسپاریم . »

در نهم

[در کشتن اردشیر مهرك نوشزادان را ، و سگالیدن [۵] با برز و برز ـ آذر ، و کشتن او کرم هپتانباد را .]

(۱) اردشیر از آنجا باز به « اردشیر خوره » آمد ، و کار با مهرك نوشزادان گرفت ؛ و مهرك را کشت ، و شهر و جایگاه و هیرو خواسته همگی به (آن) خویش کرد ؛ کسی را با کرم به کارزار کردن فرستاد ؛ برز و برز ـ آذر را به پیش خواسته با (ایشان) سگالید ، و بسیار جوزن [۶] و دینار و پوشاك گرفت و خویشتن را به برهمهٔ [۷] خراسانی آراسته داشت ،

---

۱ ـ روی ـ پك و پور ـ حلق ۲ ـ روح خبیث ۳ ـ جسم خبیث
۴ ـ بفال نیك پنداشت ۵ ـ کنکاش ٦ ـ پول نقره ـ درهم ۷ ـ لباس مبدل

و با برز و برز ـ آذر به بن [۱] دز کلال آمد ، و گفت که :
« من مردی خراسانیم ، و ازین ورجاوند [۲] خدای ایپتی [۳] می‌ـ
خواهم که بدرگاه او از برای پرستش بیایم . »

(۲) ایشان اوزده ـ پرستگان [۴] ، اردشیر با آن دو مرد
را مردمان (آنجا) بپذیرفتد و به مان [۵] کرم جای دادند .

(۳) اردشیر ، سه روز به آن آئینه ، پرستش و یگانگی
کرم کردن پیدائینبد [۶] ، و آن جوزن و دینار و جامه به
برستگان [۷] داده ، ایدون کرد (که) هر کـه اندر آن دز
بود افد [۸] سود و آفرین کننده شدند . **(۴)** پس اردشیر گفت
که : « ایدون بهتر مینماید که کرم را سه روز ، خورش بدست
خود دهم . » **(۵)** پرستگان و کار ـ فرمایان همداستان [۹] شدند .

(٦) اردشیر کس فرستاد ، و سپاه چهار صد مرد هنرمند
و حاسپار ، به پرگوار [۱۰] آنجا ، بکوه و جا های شکسته [۱۱]
نهان فرمود کردن ، و فرمود که : « آسمان روز [۱۲] چون از
دز کرم دود بینید ، مردانگی و هنرمندی کنید و به بن دز
بیائبد » ؛ خود آنروز ، روی گداخته داشت و برز و برز ـ آذر
یزش و ازمایش [۱۳] یزدان فراز کردند .

(۷) چون هنگام خورش شد ، کرم به آئینهٔ هر روز
بانگ کرد . **(۸)** اردشیر ، پیش از آن اوزده [۱۴] ـ پرستگان و

---

۱ — پای ۲ — فرهمند ـ پیروزمند ۳ ـ مراد — اجارت ـ
٤ ـ پرستندگان بت ٥ ـ خانه ـ جایگاه ٦ ـ ظاهر ساخت ۷ ـ پرستندگان
ـ پارسایان ۸ ـ تعجب ۹ — هم رای ـ همدل ۱۰ ـ دور — اطراف
۱۱ — شکافها ۱۲ ـ نام روز ۲۷ ماه ۱۳ — پرستش و ستایش ۱٤ ـ بت

کار فرمایان را بچاشت مست و بیخود کرده بود ، و خود با ریدکان [۱] خویش به پیش کرم شد ، و آن خون گاوان و گوسپندان ، چون هر روز میداد ، به پیش کرم برد ؛ و همچون که کرم زیر باز گافت [۲] که خون خورد ، اردشیر روی گداخته به زیر کرم اندر ریخت . **(۹)** کرم را چون روی بتن رسید ، بدو شکافته ، بانگ ایدون ازش بیامد که مردمان اندر دز ، همه آنجا آمدند و آشوب در دز افتاد .

(۱۰) اردشیر دست به سپر و شمشیر زد ، و گران زنش و کشتار به آن دز کرد ، و فرمود که : « آتش کنید ، تا دود به آن اسوباران پدیدار شود ؛ » ریدکان همگونه کردند . **(۱۱)** اسوبارانی که بکوه بودند ، چون دود از دز دیدند ، بتاخت ، به بن دز ، بیاری اردشیر آمدند ، و به گذار دز افتاده بانگ کردند که : « پیروز ، پیروز باد ! شاهنشاه اردشیر پاپکان که شمشیر بکار گرفته است . » **(۱۲)** مردم دز ، هر چه (بودیا) کشته شدند ، و یا بشتاب و کوخشش [۳] کار زار از دز افتادند ، و آن دیگر ، زنهار خواسته به بندگی و فرمانبرداری آمدند .

(۱۳) اردشیر آن دز را کندن و ویران کردن فرمود ، و آنجا روستائی که کلالان خوانند کرد ؛ وش آتش بهرام بآنجای نشاست [٤] ؛ و هیرو خواسته و زر و سیم ، از آن دز بهزار اشتربار کرده به دوبار گسیل کرد ، و برز و برز - آذر

---

۱ - چاکران - غلام بچه - رهی ۲ - پوزه باز کرد . ۳ - پیکار - زد و خورد - ستیزه ٤ - بر پا کرد .

را بهره‌ای پاداش مه [۱] به آئین « جانسپار کرداران » داد ، و آنجا روستائی را بسرداری و کدخدائی بایشان داد .

در دهم

[در چگونگی اردشیر با دخت اردوان و زهر دادن او به اردشیر .]

(۱) پس از آنکه آن کرم کشته شد ، اردشیر باز به دوبار آمد ، وش سپاه و گنج به کستهٔ کرمان (فرستاد) و بکار زار بارجان [۲] آمد ، دو پسر اردوان را با خویشتن داشت ، و دو بگریز ، به کابلشاه رفته بودند [۳] ؛ ایشان به خواهر خویش ، که زن اردشیر بود ، نامه نوشته پیام فرستادند که : « راست هست آنکه برای شما زنان گویند که : تو مرگ خویشان و هم تخمگان ، که این گناهکار یزدان ـ دشمن ناسزایانه بمرگ کشت ، فراموش کردی ؛ وت مهر و دوشارم [۴] با آن برادران مستمند ، که به آزار و سختی و بیم و سهم [۵] و بی آزرمی ، به آوارگی بشهر کسان [۶] گرفتارند ، و آن دو برادران بدبخت تو ، که این مهر ـ دروج [۷] به بند زندان به پا دفراه [۸] فرستاده ، که مرگ به ایپت [۹] همی خواهند ؛ تو همگی را از دخشه [۱۰] بهشتی ، وت منش [۱۱] با آن مهر ـ دروج راست کرد ، و ترا هیچ تیمار و اندوه ایشان و مانیست ! **(۲)** کشته باد آنکس که

---

۱ ـ کران ـ سترك . ۲ ـ بلوچان ؟ ۳ ـ دو فرزند او شد بهندوستان ـ برنج و بلا کشته همداستان . ٤ ـ بستگی — علاقه ٥ — ترس ـ وحشت ٦ ـ دیگران ۷ ـ پیمان شکن ۸ ـ پاداش ۹ ـ مراد ـ انعام ۱۰ ـ نشان ـ علامت (نشان آنها از نظرت محو شد) . ۱۱ — اندیشه .

پس از امروز بهیچ زن به گیهان ، گستاخ [۱] بی سامان [۲] باشد .
(۳) کنون ، اینکه : اگرت نیز همبون [۳] مهر ماهست ، جارهٔ ما بخواه ، و کین پدر و آن خویشاوندان و هم ـ تخمگان فراموش مکن : و این زهر و هین [۴] ، که ما با مرد بیگمان [۵] خویش بنزدیک شما فرستاده‌ایم ، ازین مرد بستانید ، و جونتان توان (باشد) ، بیش از خورش ، به آن گناهکار مهر ـ دروج بدهید ، تا اندر ـ زمان [۶] بمیرد ، و نو آن هر دو برادر بسته بگشائی ، ما نیز باز بشهر و بوم و جای خویش بیائیم ، و ترا روان بهشتی شود و نام جاویدانه بخویش کرده باشی ، و دیگر زنان اندر گیهان ، از کنش [۷] خوب تو ، نامی تر و گرامی تر می گردند . »

(۴) دخت اردوان ، چونش آن نامه به آن آئینه دید ، با زهری کایشان بهش فرستاده بودند ، اندیشید که : « همگونه باید کردن ، و آن چهار برادر بدبخت را از بند رسته کردن . »

(۵) روزی ، اردشیر از نخچیر گرسنه و تشنه اندر خانه آمد ؛ او واج [۸] گرفته بود ، و کنیزك آن زهر با پست [۹] و شکر گمیخته [۱۰] بدست اردشیر داد ، به اینکه : « کزگ [۱۱] از دیگر خورش فرمای خوردن ؛ چه ، بگرمی و رنجکی [۱۲]

---

۱ — استوار — معتمد ۲ ـ بی اندازه — بیکران ۳ ـ خرده ای — دره ای ۴ ـ نام زهری است ، فردوسی : هلاهل چنین زهر هندی بگیر — بکار آر یکپاره با اردشیر . ۵ ـ امین ۶ — بی درنگ ۷ — کردار ۸ — دعای قبل از خوراك ۹ — شربتی که با مغز جو درست کنند ـ سپوسوا Porridge ۱۰ — اختلاط دو نا جنس (ضد آمیخته) ۱۱ — پیش - قبل از غذا Hors d ’ œuvre ۱۲ — خستگی — تشنگی

نیك (است) . » **(٦)** اردشیر ستانیده خوردن کامست [۱]

(۷) ایدون گویند که ورجاوند [۲] آذر ـ فرنبغ [۳] پیروزگر ، ایدون چون [۴] خروسی سرخ اندر پرید ، و پر به پست زد ، و آن جام با پست همگی از دست اردشیر بزمین افتاد .

(۸) اردشیر و زیانه [۵] ، هر دو ، چون به آن آئینه دیدند ، سترده [٦] بماندند ؛ و گربه و سگ که اندر خانه بودند ، آن خورش بخوردند و بمردند .

(۹) اردشیر دانست که : « آن زهر بود و بکشتن من آراسته شده بود ؛ » اندر ـ زمان ، مؤبدان مؤبد را به پیش خواسته برسید که : « هیربد ! کسیکه بجان خدایان [۷] کوخشد [۸] ، به جی داری [۹] ؟ اورا جه باید کرد ؟ »

(۱۰) مؤبدان مؤبد گفت که : « انوشه باشید و بکام رسید ؛ او که بجان خدایان کوخشد ، مرگرزان [۱۰] است ؛ باید کشتن . »

(۱۱) اردشیر فرمود که : « این جه [۱۱] ، جادوی ، دروند [۱۲] ، زده زاده [۱۳] را به اسب ـ آخور [۱۴] برو فرمای کشتن . »

(۱۲) مؤبدان مؤبد ، دست زیانه را گرفته بیرون آمد .

(۱۳) زیانه گفت که : « امروز هفت ماه هست تا آبستنم ؛

---

۱ — اراده کرد — میل کرد ۲ — ورهمند ـ درخشان ۳ — آتش مقدس معروف ٤ — بصورت ـ مانند ٥ — زن ـ حائم — تولید کننده (ماهچهٔ بختیاری : زیونه) ٦ — شگفت زده — مات ۷ — پادشاهان ۸ — سوء قصد کند ۹ ـ چه می پنداری ؟ ۱۰ ـ گناهی که سزاوار کشتن باشد ـ محکوم بمرگ ۱۱ — قحبه ۱۲ — نابکار ۱۳ ـ پدر کشته ۱٤ — استمل .

اردشیر را آگاه کنید ؛ چه ، اگر من مرگرزانم ، این فرزند که اندر شکم دارم ، بمرگرزان باید داشتن ؟ »

(۱۴) مؤبدان مؤبد ، چونش آنسخن شنفت ، برگشت باز به پیش اردشیر شد و گفت کـه : « انوشه باشید ! این زن آبستن هست ؛ باری [۱] تا آنکه بزاید ، کشتن نباید ؛ چه ، اگر او مرگرزان (است) ، آنفرزند که از تخمهٔ شما بغان [۲] اندر شکم (دارد) ، بمرگرزان داشتن و کشتن نباید . »

(۱۵) اردشیر ، (چون) خشم داشت ، گفت که : « هیچ زمان مپای [۳] ، و اورا بکش . »

(۱٦) مؤبدان مؤبد دانست کـه : « اردشیر بسیار بخشم (است) ، و از آن (پس) به پشیمانی رسد ؛ » او آنزن را نکشت ؛ وش بخانهٔ خود برده اورا نهان کرد ؛ و او بزن خود گفت کـه : « این زن را گرامی دار ، و بکس هیچ چیز مگوی . »

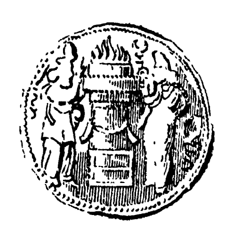
(۱۷) چون زمان زادن فراز آمد ، او پسری بسیار بایشنی [۴] زاد ؛ وش را شاپور نام نهاد ، وش همی پرورد تا به داد [۵] هفت ساله رسید .

---

۱ — تامل کن ؟ ۲ ـ خداوندان ۳ ـ درنگ مکن . ٤ ـ بایسته ـ سزاوار ۵ — سن .



در یازدهم



[در زادن شاپور از دخت اردوان ؛ و آگاه شدن اردشیر پس از هفت سال و شناختن اورا .]

(۱) اردشیر ، روزی به نخچیر شد ؛ وش اسپ به گوری ماده هشت [۱] ، آن گور نر بتیغ اردشیر آمد ؛ وش گور ماده را رستار کرد [۲] ، و خویشتن را بمرگ سپارد . (۲) اردشیر ، آن گور را هشته اسپ به بچه افگند . (۳) گور ماده ، چونش دید که اسوبار اسپ را به بچه افگنده ، وش آمد ، بچه رستار کرد ، و خویشتن را بمرگ سپارد .

(۴) اردشیر ، چونش به آن آئینه دید ، (بجا) بماند ؛ وش دلسوز شد ، و اسپ را باز گردانید ، و اندیشید که : « وای بمردم باد ! که نیز با نادانی و ناگویائی [۳] این چهار پایان گنگ ، پس مهر [۴] بیکدیگر ایدون سپوری [۵] که جان خویش را ، برای زن و فرزند بسپارد ؛ » وش همگی آنفرزند ، کش (آنزن) اندر شکم داشت ، بیاد آمد ، و بپشت اسپ ، ایدون چون ایستاد ، به بانگ بلند بگریست .

---

۱ — براند ۲ — نجات داد ۳ — بی زبانی — زبان بستگی .
٤ — دنباله عشق و علاقه ٥ — کامل — بی نقص .

(۵) سپهبدان و بزرگان و آزادگان و وسپوهرگان ، چونشان آن آئینه دیدند ، شگفت بماندند ، و همه به پیش مؤبدان مؤبد شدند که : « این چه سزد بودن که اردشیر ، به تگ[۱] ، ایدون زری[۲] وبیش[۳] و اندوه بهش رسید ؛ که به آن آئینه میگرید ؟ »

(۶) مؤبدان مؤبد و ایران ـ اسپهبد[۴] و پشت ـ اسپان ـ سردار[۵] و دبیران ـ مهست[۶] و یلان ـ یلبد[۷] و وسپوهرگان به پیش اردشیر شدند ، و بروی افتادند ، و نماز[۸] بردند و گفتند که : « انوشه باشید ! باین آئینه خویشتن اندوهگین کردن ، و بیش ورزی بدل کردن مفرمائید ؛ اگر کاری آن رسیده باشد ، که بمردم کاری چاره کردن شاید ، ما را نیز آگاه فرمای کردن ، تا تن و جان و هیرو خواسته و زن و فرزند خویش پیش داریم ؛ و اگر گزند آن هست که چاره کردن نشاید ، خویشتن و ما مردان کشور را زریمند[۹] و بیشمند[۱۰] مفرمائید کردن . »

(۷) اردشیر بپاسخ گفت که : « مرا کنون بدی نرسیده است ؛ به[۱۱] من ، امروز اندر دشت ، نیز از چهار پای گنگ نا گویا و نادان ، که خودم به این آئینه بدیدم ، مرا آن زن و آن فرزند بیگناه ، که اندر شکم مادر (بود) ، باز بیاد آمد ، و بکشتن ایشان اندیشیدار[۱۲] و چیدار[۱۳] هستم ، که به روان هم گناه گران شاید بودن . »

---

۱ ـ نزودی — ناگهان ۲ ـ آزردگی — سستی ۳ — اندوه — غم
٤ ـ فرمانده کل ارتش ۵ ـ سردار اسواران ٦ ـ نخست وزیر ۷ ـ سردار پهلوانان . ۸ ـ تواضع — کرنش ۹ ـ زار و نزار ـ پریشان . ۱۰ ـ اندوهگین ـ غمناك ۱۱ ـ اما ۱۲ — اندیشناك ۱۳ — پشیمان ـ متاسف

(۸) مؤبدان مؤبد ، حونش دید که اردشیر از آن کار به پشیمانی آمد ، بروی افتاد ؛ وش گفت که : « انوشه باشید ! بفرمائید تا باد فراه گناهکاران و مرگرزانان و فرمان خدای سپوزکاران [۱] بمن کنند . »

(۹) اردشیر گفت که : « حه را ایدون میگوئی ؟ (از) تو حه گناه جسته است [۲] ؟ »

(۱۰) مؤبدان مؤبد ، گفت که : « آن زن و آن فرزند ، که شما فرمودید که : « بکش ، » ما نکشتیم ، و پسری زاده ، از هر نوزادگان و فرزندان خدایان نیکوتر وبایشنی [۳] تر هست . »

(۱۱) اردشیر گفت که : « جه همی گوئی ؟ »

(۱۲) مؤبدان مؤبد ، گفت که : « انوشه باشید ! همگونه هست چنانکه گفتم . »

(۱۳) اردشیر فرمود که : « دهان مؤبدان مؤبد را ، کنون پر از یاکوت [۴] و دینار و مروارید شاهوار و گوهر کنند . »

(۱۴) اندر هم زمان ، کسی آمد که شاپور را به آنجا آورد .

(۱۵) اردشیر ، جونش شاپور فرزند خویش دید ، بروی افتاد ، واندر اورمزد خدای و امشاسپندان و فرۀ ـ کیان و

---

۱ — سر پیچی کنندگان از فرمان شاهان . ۲ — جهیده ـ سر زده
۳ ـ بایسته ٤ — یا قوت .

آذرانشاه [۱] پیروزگر ، بستار سپاس انگارد [۲] و گفت که : « آن بمن رسید که بهیچ خدای و دهبد [۳] که پیش از هزارهٔ [۴] سوشیانس [۵] و رستاخیز و تن ـ پسین [۶] بودند نرسیده است ؛ که فرزندم ایدون نیکو از مردگان باز رسید . » **(۱۶)** وش همانجا شهرستانی [۷] ، که « ولاش شاپور [۸] » خوانند ، فرمود کردن ، و ده آتش بهرام آنجا نشاست ، و بسیار هیرو خواسته بدرگاه آذرانشاه فرستاد ، و بسیار کار و کرفه [۹] فرمود رائینیدن [۱۰] .

در دوازدهم

[در پیام فرستادن اردشیر به کید [۱۱] هندی به دانستن فرجام کار پادشاهی خود و پاسخ او .]

(۱) پس از آن ، اردشیر ، بکسته کسته شد ، و بسیار کار زار و کشتار با سر ـ خدایان [۱۲] ایرانشهر کرد ، و همواره چونش کسته‌ای خوب میکرد ، دیگر کسته نیز به باز ـ سری [۱۳] و نافرمانی می ایستاد ؛ بر آن هیر [۱۴] بسیار چششنی [۱۵] اندیشیدار [۱۶] بود که : « مگرم از برگر [۱۷] برهینیده [۱۸]

---

۱ ـ شاه آدران ـ لقب آتش بهرام است ۲ ـ انگاشت ۳ ـ فرمان ـ فرما ـ شاه ٤ ـ آخرین دورهٔ هزار ساله ۵ ـ نام احیا کنندهٔ دنیا ٦ ـ تن آخرین ـ قالب جسمانی جدیدی که در روز قیامت مردگان را به آن میآرایند . ۷ ـ آبادی ـ شهر ۸ ـ ولاشگرد ـ در شاهنامه « جند شاهپور » آمده است . ۹ ـ ثواب ۱۰ ـ رایج داشتن ۱۱ ـ منجم ـ پیشگو ۱۲ ـ فرمانفرمایان ۱۳ ـ خود سری ۱٤ ـ خیر ـ صلاح ۱۵ ـ انتظار ۱٦ ـ اندیشناك (بدانستن صلاح و عاقبت کار خود بی اندازه متفکر و چشم براه بود) . ۱۷ ـ کنندهٔ بالا ـ پروردگار ۱۸ ـ بهره ـ قسمت ـ بخت

نباشد کــه ایرانشهر بیك خدائی بشاید و بنارستن [۱] . »

(۲) وش اندیشید که : « از دانایان و فرزانگان ، و کیدان کنوشگان [۲] ، بباید پرسیدن ؛ اگر ایدون خدائی ایرانشهر رائینیده کردن [۳] ، از دست ما برهینیده نباشد ؛ خورسند و بالستان [۴] باید بودن ، و این کار زار و خونریزی بباید هشتن [۵] و خویشتن را از این رنج هنگام آسان کردن [۶] . » **(۳)** وش مردی از استواران [۷] خویش به پرسش کردن آراستن ایرانشهر بیك خدائی ، به پیش کید هندویان فرستاد .

(۴) مرد اردشیر ، چون بپیش کید هندویان رسید ، کید همچون (آن) میره [۸] را دید ، پیش از آنکه میره سخن گوید ، وش بمیره گفت که : « ترا خدای پارسیان باین کار فرستاد که : « (آیا) خدائی ایرانشهر بیك خدائی بمن میرسد ؟ » ، کنون باز گرد ، و برو و این پاسخ از سخن من بهش گوی که : « این خدائی به دو تخمه ، یك از تو ، و یك از دودهٔ مهرك نوشزادان (رسد) ؛ و جز این ویناردن [۹] نشاید . »

(۵) میره ، باز به پیش اردشیر آمد ، و از رائینش [۱۰] کید هندویان که چگونه بود ، اردشیر را آگاهینید .

---

۱ — مرمت کردن . ۲ - منجمین کنوح (شهری در هندوستان بوده است : « الهند » بیرونی دیده شود .) ۳ ـ راندن ـ فرمانروائی ٤ ـ شاد و خرم — فارغ البال . مثل پهلوی چاره تخشای ، اچاری خورسندیه . (در چاره بکوش ، در نا چاری خورسند باش .) ۵ — رها کردن ۶ — آسودن ـ آسوده خاطر بودن . ۷ — معتمدان ۸ — نجیب زاده — بزرگزاده . میرك بمعنی شوهر Mari نیز آمده است . ۹ — مرمت کردن ۱۰ — سخن رانی

(٦) اردشیر ، جونش آنسخن شنود ، گفت که : « آنروز مباد که از تخمهٔ مهرك ورد ـ روان [۱] کسی به ایرانشهر کامکار شود ؛ چه ، مهرك یلان ـ تخم [۲] ونا ـ تخم [۳] دشمن من بود ، و فرزندان کش هست همه دشمنان من و فرزندان منند ؛ اگر بنیرومندی رسند ، و کین بدر خواهند ، بفرزندان من گزند ـ کار باشند . »

(۷) اردشیر ، از خشم و کین ، به جای مهرك شد ، و همگی فرزندان مهرك را فرمود زدن و کشتن . (۸) دخت مهرك ، سه ساله بود ، دایگان به نهان به بیرون آورده ، وش به برزگر مردی سپردند که پرورد و دنش [۴] ازش باز دارد ؛ برزگر همگونه کرد و کنیزك را به نیکوئیها پرورد . (۹) و چون سالی چند شد ، کنیزك به داد [۵] زنان رسید ، و به برازندگی تن و دیدن و چابکی و نیز به زور و نیرو ایدون بود که از همگی زنان بهتر و فرازتر بود .

در سیزدهم

[در نخچیر رفتن شاپور ، و دیدن دخت مهرك نوشزادان ، و بزنی پذیرفتن اورا .]

(۱) دهش [۶] و زمان برهینش [۷] را ، روزی ، شاپور اردشیران به آن شهر [۸] شد ، و به نخچیر رفت ، و پس از نخچیر خود

---

۱ — روح بدکار ۲ ـ خانوادهٔ جنگجو ـ گران تخم ۳ — بد نژاد ـ تخم نا جنس ٤ ـ بدی ـ آفت ٥ ـ سن . ٦ ـ تقدیر ۷ ـ سر نوشت ـ بهره ـ قضا ۸ — ناحیه .

با نه اسوبار به آن ده آمد که کنیزك[۱] با دایگان بدآنجا بودند . (۲) دایگان کنیزك بسر چاه بودند ، و آب همی هیختندی[۲] ، و چارپایان را آب همی دادندی . (۳) برزگر بکاری رفته بود .

(۴) کنیزك ، چونش شاپور و اسوباران را دید ، بر خاست و نماز[۳] برد و گفت که : « درست و به[۴] و پدرود[۵] آمدید[۶] ، بفرمائید نشستن ؛ چه ، جای خوش و سایهٔ درختان خنك و هنگام گرم (است) ، تا من آب هنجم[۷] ، و خود و ستوران آب بخورید . »

(۵) شابور ، از ماندگی و گرسنگی و تشنگی خشمگین بود ؛ وش بکنبزك گفت که ، « دور شو ، چه[۸] ریمن[۹] ! آب تو بکار ما نیاید[۱۰] . »

(٦) کنبزك به تیمار شد ، و بکسته‌ای بنشست .

(۷) شاپور ، به اسوباران گفت که : « هیچه[۱۱] به چاه افگنید و آب هنجید تا ما واج[۱۲] گبریم ، و ستوران را آب دهید . »

(۸) اسوباران همگونه کردند و هیچه را بچاه افگندند ، و بزرگ هیچه را که پر آب بود ، بالا کشیدن نشایست .

---

۱ — دوشیره — خانم بزرگزاده ۲ — بیرون میکشیدند ۳ — تواضع ٤ — خوش و خرم ٥ — آفرین — با درود ٦ — فردوسی : که شادان بدی ، شاد و خندان بدی — همه ساله از بی گزندان بدی . ۷ — بالا کشم ۸ — لکانه ۹ — پلید — نا پاك ۱۰ — فردوسی اینطور جمله زننده را تعبیر داده است : بدو گفت شاپور : «کای ماهروی — چرا رنجه گشتی بدین گفتگوی ؟ — که هستند بامن پرستنده مرد — کزین چاه بن برکشند آب سرد » ۱۱ — دلو — هیره ۱۲ — دعا و زمزمه .

(۹) کنیزك ، از جای دور ، نگاه همی کرد . **(۱۰)** شاپور ، چونش دید که اسوباران را هیچه از چاه هیختن [۱] نشایست ، خشم گرفت ، و به سر چاه شد ، و دشنام به اسوباران داده گفت که : « تان شرم و ننگ باد ، که از زنی ناپادیاوندتر [۲] و بدهنرترید ! » **(۱۱)** وش ارویس [۳] از دست اسوباران گرفت ، و زور به ارویس (کرد) ، وش هیچه از چاه بالا هیخت .

(۱۲) کنیزك چونش این دید ، بزور و هنر و نیروی شاپور افد نمود . **(۱۳)** کنیزك ، به زور و هنر و نیرو و شایستگی که بود ، خویش هیچه از چاه بالا آهیخته ، دوان به پیش شاپور آمد ، و بروی افتاده آفرین کرد و گفت که : « انوشه باشید ! شاپور اردشیران [۴] ، بهترین مردان ! »

(۱۴) شاپور بخندید ؛ وش به کنیزك گفت که : « تو چه دانی که : من شاپورم ؟ »

(۱۵) کنیزك گفت که : « من از بسیار کسان شنوده‌ام که اندر ایرانشهر اسوباری نیست ، که زور و نیرو و برازندگی تن و دیدن و چابکیش ایدون چون تو شاپور اردشیران باشد . »

(۱۶) شاپور به کنیزك گفت که : « راست گوی ، که تو از فرزندان که هستی ؟ »

(۱۷) کنیزك گفت که : « من دخت این برزگرم [۵] ، که به این ده میماند . »

---

۱ — بیرون کشیدن ۲ — ناتوان تر — بی زورتر ۳ — ریسمان — رسن ۴ — شاپور پسر اردشیر . ۵ ـ در شاهنامه : ده مهتر آمده است .

(۱۸) شاپور گفت که : « راست نمی گوئی ؛ چه ، دختر برزگران را این هنر و نیرو و دیدن و نکوئی که ترا هست نباشد ؛ اکنون ، جز به آنکه راست گوئی ، همداستان[۱] نشویم . »

(۱۹) کنیزك گفت که : « اگر به تن و جانم زنهار بدهی راست بگویم . »

(۲۰) شاپور گفت که : « زنهار و مترس . »

(۲۱) کنیزك گفت که : « من دخت مهرك نوشزادانم ، و از بیم اردشیر به اینجا آورده شده‌ام ؛ از هفت فرزند مهرك جز من دیگر کس نمانده است . »

(۲۲) شاپور برزگر را فراز خواند[۲] ، و کنیزك را بزنی پذیرفت ، و اندر همانشب با او بود ، و برهینش[۳] را که باید شدن ، به همانشب (کنیزك) به اورمزد شاپوران آستن شد .

در چهاردهم

[در زادن اورمزد شاپوران از دخت مهرك ، و آگاه شدن اردشیر از آن .]

(۱) شاپور کنیزك را آزرمی و گرامی داشت ، و اورمزد شاپوران از شزاد . **(۲)** شاپور اورمزد را از پدر به نهان داشت ، تا آنکه به داد هفت ساله رسید .

(۳) روزی ، با ابرنازادگان[۴] و سپوهرگان اردشیر ، اورمزد

---

۱ ـ هم رای . نشد هیچ خستو بدان داستان ـ ندد شاه پر مایه همداستان .
۲ ـ صدا زد ۳ ـ بهره ـ قضا ٤ ـ خرد سالان ـ نو جوانان ـ نو نهالان

به اسپریس [۱] شد و چوگان (بازی) کرد . **(۴)** اردشیر با مؤبدان مؤبد و ارتیشتاران ـ سردار و سباری از آزادگان و بزرگان آنجا نشسته ، بایشان همی نگرید . **(۵)** اورمزد از آن ابرنایان به اسوباری جیر و نبرده بود . **(٦)** باید شدن را [۲] ، یکی از ایشان چوگان بگوی زد ، و گوی او بکنار اردشیر افتاد . **(۷)** اردشیر هیچ چیزی نه پیدائینید [۳] ، و ابرنایان توشت [۴] ماندند ، و از شکوه اردشیر را ، کسی نیارست [۵] فراز شود . **(۸)** اورمزد ، گستاخانه رفت و گوی بر گرفته گستاخانه زد و بانگ کرد .

(۹) اردشیر از ایشان پرسید که : « این ریدك [٦] که هست ؟ »

(۱۰) ایشان گفتند که : « انوشه باشید ! ما این ریدك را ندانیم . »

(۱۱) اردشیر کس فراز کرد ، ریدك را به پیش خواسته گفت که : « تو پسر کیستی ؟ »

(۱۲) اورمزد گفت که : « من پسر شابورم . »

(۱۳) وش همان زمان کس فرستاد ، و شاپور را خواند ، و گفت که : « این پسر کیست ؟ »

(۱۴) شاپور زنهار خواست . **(۱۵)** اردشیر بخندید ؛ وش شاپور را زنهار داد .

---

۱ ـ اسپ راه — میدان اسب دوانی ۲ — قصا را ۳ — بروی خود نیاورد ٤ — خاموش ٥ ـ یارائی نبود . فردوسی : خرد را و جانرا که یارد ستود ؟ ـ وگر من ستایم ، که یارد شنود ؟ ٦ ـ پسرك .

(۱٦) شاپور گفت کـه : « انوشه باشید ! این پسر من هست ؛ و من ، درین چند سال ، باز از شما به نهان داشتم . »

(۱۷) اردشیر گفت که : « ای ناخویشکار [۱] ! چرا کـه تو تا هفت سال باز ، فرزندی ایدون نیکو از من به نهان داشتی ؟ »

(۱۸) وش اورمزد را گرامی کرد ، و بسیار دهش و پوشاك بهش داد ، و سپاسداری اندر یزدان انگارده ، وش گفت که : « مانند این آن است که کید هندو گفته بود . »

(۱۹) پس از آن ، چون اورمزد به خداوندی رسید ، همگی ایرانشهر را باز بیك ـ خدائی توانست آوردن ، و سر ـ خدایان کسته کسته را اورمزد به فرمانبرداری آورد ، و از اروم و هندوستان سای [۲] و باج خواست ، و ایرانشهر را او پیرایشنی تر و چابکتر و نامیتر کرد ، و کیسر [۳] اورومیان شهریار ، و تاب کافور [۴] هندویان شاه ، و خاکان [۵] ترك ، و دیگر سر ـ خدایان [٦] کسته کسته به خوشنودی و شیرینی به دربار آمدند .

---

۱ ـ خود سر (کسیکه بکار خود نادان است ، صلاح خود را نمیداند .) فردوسی : بلرزید از خشم و پس بانگ کرد : ـ که « ای خویش نشناس نا پاك مرد . » ۲ ـ خراج ۳ ـ قیصر ٤ ـ لقب پادشاه هندوستان ٥ — خاقان ٦ — فرمانروایان .

[سرنبیوه [1]]

« (۱) فرجامید [2] به درود و شادی و رامش .

« (۲) انوشه ـ روان باد اردشیر شاهنشاه پاپکان ، و شاپور شاهنشاه اردشیران ، و اورمزد شاهنشاه شاپوران ! (۳) ایدون باد ! ایدون تر باد ! » *

[انجام نامه]

« (۱) انوشه ـ روان باد رستم مهربان ، که این پچین [3]



* ـ بنظر میآید که سر آغاز و قسمت ورق و دنباله را مهر آوان کیخسرو افزوده باشد ؛ همین شخص « یادگار زریران » و متن های دیگری را برای چهل ـ سنگن کتابت کرده است .

۱ ـ سرنامه ۲ ـ بپایان رسید ۳ ـ داستان ـ رونویس کرده .

را نوشته بود .

« **(۲)** ایدون باد ! »

« **(۱)** بسال هزار و پنجاه و چهار از شاه یزد گرد .

« **(۲)** خوب فرجام باد ! ایدون باد ! »

[دنباله **]

« **(۱)** و پس (اردشیر) بر گاه اردوان نشست ، و داد آراست ، و مهتران و کهان سپاه ، و مؤبد مؤبدان را او به بیشگاه خواست و فرمود که : « من اندر این بزرگ پادشاهی که یزدان بمن داد ، نیکی کنم ، و داد ورزم ، و دین بهی اویژه [۱] بیارایم ، و گیهانیان [۲] را هم آئینهٔ فرزندان بپرورم .

(۲) و سپاس دادار بر تر ، افزاینده ، دهنده ، که همهٔ دام [۳] را داده ، و سرداری هفت کشور به آن من بسپارد ، چون سزد ارزانی کرد .

« **(۳)** و شما ، چون خوشنودید ، نیکی و بیگمانی بمن اندیشید ، و من برای شما نیکی بخواهم ، و اندر داد کوشم ، که سای و باج از ده یك [۴] از شما بگیرم ، و از آن هیرو خواسته سپاه آرایم تا پناهی گیهانیان کنند ؛ و از صد جوزن ؛ شش جوزن از همه گونه روغنها ، و باین آئینه داد کنیم ؛

** در پنجم فقره ۱۳ دیده شود .

۱ — بخصوص ۲ ـ مردمان جهان ۳ ـ آفریدگان ٤ ـ میزان باج بوده است . سعدی میگوید : چو دشمن خر روستائی برد ـ ملك باج بوده یك چرا میخورد ؟

و خرید و فروش چون بازرگانی نکنم ؛ و اندر یزدان سپاسدار باشم که این خدائیم داد ؛ و کرفه کنم ، و از دش ـ منشنی و (دش) گوشنی و (دش) ـ کنشنی [۱] بیش پرهیزم ، تا به رامش [۲] شاد و اشو [۳] و پیروزگر و کامروا باشم . »

« **(۴)** انوشه ـ روان باد شاهنشاه اردشیر پاپکان کش این اندرز گفته است .

« فرجام گرفت . »

---

۱ ـ بد اندیشی و بد گوئـی و بد کرداری . ۲ – خوشی – رامی
۳ – پاکی – پرهیز کاری .